دکتر ذبیح الله صفا

تاریخ علوم و ادبیات ایرانی



بسرمایه کتابخانه ابن سینا

تاریخ علوم

وادبیات ایرانی

چاپ اول



تألیف

دکتر ذبیح الله صفا



انتشارات ابن‌سینا

چاپ اول این کتاب در ۲۰۰۰ نسخه بسرمایهٔ انتشارات ابن‌سینا
در چاپخانهٔ دانشگاه بسال ۱۳۴۷ بطبع رسید

فهرست مطالب

-٢-

تاریخ علوم در ایران

ص ٤٣-٩٤

-۳-

زبان و لهجه‌های ایرانی

ص ۹۵-۱۲۷

-۴-

تاریخ ادبیات ایرانی

ص ۱۲۹-۲۱۸

مقدمه

کتابی که اکنون بنام «تاریخ علوم و ادبیات ایرانی» تقدیم خوانندهٔ گرامی میشود مجموعه‌ییست از چهار مقالهٔ نگارنده در کتاب ایرانشهر که بهمت کمیسیون ملی یونسکو در ایران بسال ۱۳٤۲ شمسی (۱۹٦۳ میلادی) بطبع رسید و اکنون با اصلاحات و اضافات و تجدید نظر و تکمیل مطالب دوباره بطبع آن همت می گماریم .

ازین چهار مقاله یکی در بارهٔ مدارس در ایران و دومین در بارهٔ تاریخ علوم در ایران و سومین در بارهٔ زبان و لهجه‌های ایرانی وچهارمین راجع بادبیات ایرانی در ادوار مختلف باختصار بوده است .

از میان این مباحث تاریخ مدارس در ایران حکم مقدمه یی را در بارهٔ تاریخ علوم وادبیات دارد ومباحث دیگر مستقیماً باصل موضوع مربوطست . از اجتماع این مقالات نوعی از تاریخ ادبیات فراهم میآید که بکار دانش آموزان ودانشجویان خواهد آمد و هم برای معلمان ادبیات دبیرستانها و بسیاری از پژوهندگان این فن سودمند خواهد بود . امیدست که مقبول اهل نظر افتد .

تهران اول خردادماه ۱۳٤۷ شمسی

ذبیح الله صفا

-۱۰-

تاریخ مدارس و تعلیمات در ایران

۱ ـ مدارس و تعلیمات در عهد پیش از اسلام

از وضع مدارس و تعلیمات در ایران پیش از اسلام اطلاعات کافی در دست نیست ولی نظر باشاراتی که بحکمت مغان و حکمت خسروانی و همچنین اخباری که در بارهٔ تألیف وتدوین کتب در دورهٔ اشکانیان و برخی از علما و حکمای آن زمان داریم[۱]، ناگزیر باید برواج تعلیمات عالیه درآن ایام و وجود مراکزی برای این امر اعتقاد داشته باشیم . اما اطلاعات مستند ما درین باب غالباً ازعهد ساسانی آغاز می‌شود . درروزگار ساسانیان برای تعلیمات عالی از مراکز دینی زرتشتی و عیسوی و امثال آن ، و برای تعلیم پزشکی از بیمارستانها استفاده می کردند . از میان مراکز دینی آن زمان که برای تعلیم علوم عالیه مورد استفاده قرار می گرفت مخصوصاً باید کلیساهای نسطوری را ذکر کرد که در شهرهای عراق و خوزستان و در مداین و بلاد جنوبی (مخصوصاً شیراز و ریشهر) و شهرهای مرکزی و شرقی (مخصوصاً مرو و سمرقند) باین منظور بکار می‌رفت و درغالب آنها تدریس منطق ارسطو و فلسفهٔ مشائیان و طبیعیات ونجوم معمول بود و چون آشنایی با فلسفه و علوم یونانی بیشتر بوسیلهٔ همین نسطوریان صورت می گرفت بهمین سبب آثار ارسطو خاصه منطقیات او بیشتر در میان مسلمین رواج یافت[۲] .

از جملهٔ مراکز مهم تعلیمات عالیه در دورهٔ ساسانیان یکی شهر « ریو اردشیر » یا « بیت اردشیر » در زبان سریانی یا « ریشهر » ازقصبات ناحیهٔ ارّجان است که « معنای بیت اردشیری » معروف به « معنا ایرانی » (*Maanâ de Perse*) درآن ریاست داشت . وی ازطرفداران معروف مذهب نسطوری و اهل‌شیراز بوده و ترجمه‌هایی از سریانی به

---

۱ ــ مجمل التواریخ و القصص ، طبع تهران ۱۳۱۸ ص۹۳ - ۹۷ و موارد دیگر.

۲ ــ دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی ، دکتر صفا ، تهران ۱۳۲۰ ، ص ۱۴ .

پهلوی داشته و اشعاری نیز برای اجرای مراسم دینی در کلیسا سروده بود و تألیفات او در بلاد دور دست حتی درهندوستان شهرت داشت . بسبب وجود این مرد دانشمند که مانند همهٔ نسطوریان توجه تام بفلسفهٔ ارسطوداشت، تعلیم علوم یونانی درحوزهٔ علمی ریو اردشیر رواج یافت و بهمین سبب است که در روایات مؤلفان اسلامی راجع به اهمیت علمی ریواردشیر (ریشهر) مطالبی می‌یابیم و از آن جمله است در روایات یاقوت در « معجم البلدان » که می گوید درآنجاعده یی از دانشمندان گرد آمده بودند و با خطی بنام کستج (= گَشْتَگ) مطالبی در طب و نجوم و علوم غریبه تدوین می‌کردند [1] .

مرکز بسیار مهم دیگر علمی که بصورت بیمارستانی در ایران و ممالکِ اطراف شهرت فراوان داشت گُندی شاپور (= وِه اَندیُو شاهپوهْرْ یعنی شهر شاپور بهتر از انطاکیه) است که بنای آن را به شاپور اول (۲٤۱ ـ ۲۷۱ میلادی) نسبت داده‌اند . گُندی‌شاپور درمشرق شوش‌وجنوب شرقی دزفول وشمال غربی شوشتر (جای‌دهکدهٔ شاه‌آباد کنونی) قرار داشت .

این شهر بزودی مرکزیت مهم علمی یافت و مخصوصاً علم طب درآن رواج گرفت و بعد از نشر مذهب نسطوری از بلاد معروف نسطوریان گردید و یکی ازمهمترین مراکز تجمع علمای مسیحی مذهب و محل تعلیم طب یونانی و آمیزش آن با طب ایرانی و هندی شد ، و این ترقی خصوصاً در دورهٔ انوشیروان بیشتر برای آن حاصل گشت چنانکه‌دانشمندان سریانی زبان ایرانی وعلمای هندی و زرتشتی درآنجا مشغول کاربودند. توجّه این علما کمتر بفلسفه و ریاضیات و بیشتر بطب بود و اصولاً مدرسهٔ طب گندیشاپور و بیمارستان آن در اواخر عهد ساسانی بمراحل عالی شهرت ارتقا جسته بود. القفطی درکتاب « اخبارالحکماء » گفته است که : قوانین علاج در نزد اطباء گندیشاپور بر روش یونانیان و هندوان برتری داشته است زیرا ایشان فضایل هرقوم را گرفتند و

---

۱ ـ دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی ، ص ۱۹ - ۲۰ .

بر آنچه قبلاً بدست آمده بود چیزی افزودند و دستورها و قوانینی برای آن ترتیب دادند وکتبی حاوی مطالب تازه پدید آوردند .

در بیمارستان گُندیشاپور علاوه بر پزشکان نسطوریِ ایرانی عده‌یی از پزشکان هندی هم کار می کردند و به‌آموختن اصول طب هندی اشتغال داشتند و چند کتاب از آثار طبی هندی را بپهلوی ترجمه کرده بودند که بعداً بعربی در آمد .

شهرت بیمارستان و مدرسهٔ طب گُندیشاپور دانشجویان ملل مجاور را هم بآنجا جلب می کرد و از آنجمله است الحارث بن کلدة الثقفی طبیب معروف عرب . این‌مدرسه و بیمارستان و شهرت رؤسای آن تا مدتی از دورهٔ اسلامی هم با قوت سابق باقی ماند تا آنکه از اواسط قرن دوم هجری عده‌یی از معلمان مشهور آن مانند خاندان بُختیشوع و خاندان ماسویه و شاپور بن سهل و عیسی بن چهار بُخت و امثال آنان به بغداد انتقال یافتند و حوزه‌های تدریس خود را در آن شهر دایر کردند و بهمین سبب از قرن سوم ببعد از شهرت آن کاسته شد و مقام سابق را از دست داد [1] .

۱ — در باب گندیشاپور و سرا کز علمی دیگر ایران دورهٔ ساسانی رجوع شود به « دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی » تألیف نگارندهٔ این اوراق ، تهران ۱۳۳۰ .

۲ - مدارس و تعلیمات در ایران دورهٔ اسلامی

بعد از حملهٔ عرب بر ایران و در سه چهار قرن اول هجری هنوز مراکزی برای علوم در میان ایرانیان ازخوزستان گرفته تا خراسان و ماوراءالنهر وجود داشت وهمین مراکزست که بعد ازشیوع اسلام در استخدام تمدن اسلامی درآمد وبنام اسلام مشهور شد ولی در تمدن اسلامی هیچگاه برای موضوعات عقلی که آنرا « علوم اوایل » نیز می‌گفتند ، و نزد متعصبان مکروه وگاه حرام شمرده می‌شد ، باایجاد مدرسه و محل تعلیم همت نگماشتند و فقط بنابر رسم ایرانیان قدیم بیمارستانها و رصدخانه‌ها محل تعلیم علم طب ونجوم و ریاضیات بوده و « مدرسه » که بوفور ایجاد می‌شد اختصاص بتعلیم علوم‌شرعی و مقدمهٔ آنها یعنی زبان و ادب عربی داشته است و فقط در دورهٔ بعد از مغول تعلیم بعضی از مقدمات علوم عقلی خاصه منطق و علم اعداد در مدارس امکان یافت .

نخستین مراکز تعلیم در تمدن اسلامی

جامعهٔ اسلامی در آغازکار جامعه‌یی ساده بودکه براساس تعلیمات دینی‌تشکیل یافته و بیش‌از هرچیز بتربیت دینی‌اهمیت میداده است . بهمین جهت مراکز اجتماعات دینی برای مسلمانان در حکم قدیمترین مراکز تعلیمی هم بوده است و حتی اگر بخواهیم از مدارس کهن و اولیهٔ کشورهای اسلامی آغاز سخن کنیم باید مساجد را مورد توجه قرار دهیم و بعد ازآن هم که ساختن مدرسه برای تعلیم علوم شرعی‌معمول شد ، معماری مخصوص مساجد در آنها مؤثر واقع گردید . حتی باید در نظر داشت که پس از ایجاد و توسعهٔ مدارس ، مساجد نیز مانند سابق جنبهٔ تربیتی و تعلیمی خود را حفظ کرد مثلاً در قرن هشتم ، یعنی دوره‌یی که سه چهار قرن از ایجاد مدارس کامل با کتابخانها و حجرات و سازمان مخصوص میگذشت ، ابن بطوطه جهانگرد مشهور وقتی به شیراز رسید در جامع این شهر در درس حدیث حاضر شد و پیش ازآنکه بشیراز رسد در جامع بغداد

در حلقهٔ تدریس حدیث حضور یافته بود [۱] و حال آنکه در آن ایام در بغداد چندین مدرسهٔ بزرگ وجود داشت . بهمین جهت مدرسه را گاه مسجد و یا بالعکس مسجدرا گاه مدرسه نیز می‌نامیدند و این اشتراك اسامی و خلط آنها با یکدیگر در تمام اعصار اسلامی معمول بود وحتی گاه مقابر و زوایا یعنی عبادتگاههای زهاد یا صوفیه وخانقاهها و رباطها نیز برای استفاده از آموزش و پرورش بکار می‌رفتند و علاوه براین چنانکه گفته‌ایم بیمارستانها و دارالشفاها یا «بیت‌الادویه» ها هم عادةً برای تعلیم پزشکی و داروسازی و رصدخانه‌ها برای تعلیم ریاضیات و نجوم مورد استفاده قرار می‌گرفتند .

باین ترتیب ملاحظه می‌شود که مدرسه در تمدن اسلامی مفهوم کلی و عامی دارد که قابل انطباق براجزاء مختلف وگوناگون است و در عین حال از سده‌های چهارم و پنجم ببعد مدارس خاص کاملی نیز بـوجود آمدند که ضمناً عاری از جنبهٔ دینی هم نبودند .

در کتب تاریخ و رجال که ایرانیان دورهٔ اسلامی نوشته‌اند بارها بمساجدی باز - می‌خوریم که محلّ تعلیم علوم دینی و ادبی بود مثلاً در سیستان یکی از فرمانداران عرب بنام عبدالرحمن بن سمره (قرن اول هجری) مسجد آدینه‌یی ساخت که حسن بصری عالم معروف دینی قرن اول وقرن دوم مدتی درآنجا سرگرم تدریس و تعلیم مسائل دینی بود [۲] و در بخارا که معروف به «قبة‌الاسلام» شده بود ازچند مسجد برای تعلیم علوم‌شرعی استفاده می‌شد [۳] و ابن‌فقیه در سیستان و بلخ و هرات مساجد زیادی را اسم می‌برد که درآنها فقیهان برای تعلیم حاضر می‌شدند و در فارس نیز حلقه‌هایی در مسجد جامع عتیق تشکیل می‌یافت [٤] .

نیشابور که یکی از مراکز مهم سیاسی و علمی خـراسان بود از اینگونه مساجد

---

۱ — رحله ابن بطوطه چاپ مصر ۱۹۲۸ میلادی ، ج ۱ ، صفحات ۱٤۲ و ۱۳٦ .

۲ — تاریخ سیستان ، چاپ تهران ، ص ۸۹ .

۳ — تاریخ بخارا ، چاپ تهران - صفحات ۱۳-۱۷ ، ٦۷ و ٦۹ .

٤ — دائرة‌المعارف اسلامی ، ج ۳ ذیل عنوان مسجد .

بزرگ که درآموزش و پرورش از آنها استفاده می‌شد فراوان داشت مانند «جامع منیعی» و «مسجد مطرزی» و «مسجد قدیم»[۱]. «جامع منیعی» کتابخانهٔ معتبری داشت که در حملهٔ غزان بسال ۵۴۸ بغارت رفت وهمچنین بوده است «مسجد عقیلی» که در تاریخ بیهق (چاپ تهران، ص ۲۱) ذکرآن آمده است. در بردسیر کرمان مسجد بزرگی بنام «جامع تورانشاهی» وجود داشت و بردرآن کتابخانه‌یی دارای پنجهزارجلد کتاب بنا شده بود و در یزد، علاءالدوله کالنجار از امرای دورهٔ سلجوقی مسجدی ساخت که بجامع قدیم یا مسجد قدیم جمعه مشهور شد و تا دیرگاه یعنی تا حدود قرن نهم مورد استفادهٔ اهل علم بود[۲].

اینها نمونه‌هایی از مساجد برخی شهرهای ایران بود که بنا برسم عموم بلاد اسلامی از آنها استفادهٔ تربیتی هم می‌شد و پیداست اگر برای هریک ازشهرها ایران آن‌روزگار بخواهیم مساجدی از اینگونه بجوئیم نیازمند اطالهٔ کلام خواهیم بود. همچنانکه گفتیم علت اساسی آنکه مساجد بشکل مراکز تعلیم درآمد تعلیم علوم شرعیه بود. بنابراین در درجهٔ نخست علم قرائت قرآن و تفسیر و حدیث و فقه در مساجد و همچنین تعلیم زبان و ادب عربی مورد توجه بود. برای تعلیم علوم شرعی هرفرقه حلقهٔ جداگانه‌یی ترتیب می‌دادند و گاه ممکن بود چند گروه از این فرقه‌ها در یک مسجد برای تعلیم و تعلم گردآیند.

معمولاً برگرد استادانی که در مساجد برای تعلیم حاضر می‌شدند گروه شاگردان حلقه می‌زدند و این مجامع «حلقه» نام داشت. این رسم از پیغامبر اسلام شروع شد بدین معنی که پیغامبر هنگام جواب سؤالات اصحاب در «مسجد مدینه» می‌نشست و مردم برگرد او حلقه می‌زدند و سخنان او را می‌شنیدند و حفظ می‌کردند.

حلقهٔ درس گاه بزرگ و زمانی کوچک بود وگاه در یک مسجد چند حلقه

۱ – راحة‌الصدور، چاپ لیدن – ص ۱۸۰ و معجم‌الادباء، چاپ مارگولیوث (*Margoliouth*)، ج ۱، ص ۴۱۵.

۲ – تاریخ جدید یزد، چاپ یزد، ص ۶۷

برگرد چند استاد تشکیل می‌شد و هرحلقه منسوب به‌استادی بود که آنرا ایجاد می کرد و گاه براین حلقه‌ها نام «مجلس» اطلاق می‌شد و در این صورت هم آنرا بنام استاد می - خواندند مانند مجلس اسعدبن مسعود عُتبی (قرن پنجم) در «جامع منیعی» نیشابور و مجلس نفطویه (۲۴۴ - ۳۲۳) در مسجد انباریین در واسط.

اهمیت حلقه‌ها بسته باهمیت استاد و اهمیت موضوع درس بود و شمارهٔ آنها هم بستگی باهمیت و کثرت یا قلت مراجعهٔ مردم بمسجدها داشت چنانکه در مساجد درجهٔ دوم و سوم معمولاً بیش‌از یک حلقه تشکیل نمی‌شد درصورتیکه در برخی ازمسجدها عدهٔ حلقه‌ها بسی و چهل نیز می‌رسید و هریک اختصاص بموضوعی معین مانند تفسیر و حدیث و ادب و امثال آنها داشت.

ازحلقه‌های معروفی که درمساجد ایران تشکیل می‌شد یکی آنست که شیخ‌ابومحمد عبدالله الجوینی پدر امام الحرمین جوینی متوفّی بسال ۴۳۸ در نیشابور داشت و دیگر آنکه ابوتراب عبدالباقی‌مراغی در همین شهرتشکیل می‌داد ودیگرآنکه ابوعبدالله‌خبّازی در مسجدی بنام خود اداره می کرد [۱].

ممکن بودگاه دانشمندان‌مشهوری که از شهرها می گذشتند ازجانب سلاطین‌مأمور تشکیل حلقه‌هایی در جوامع شوند چنانکه امام عبدالله حلیمی فقیه معروف متوفی بسال ۴۰۳ چون به نیشابور رسید از جانب پادشاه غزنوی مأمور تشکیل حلقه‌یی در نیشابور گردید و او در تمام مدّت اقامت درآن شهر در حلقهٔ خویش املاء حدیث می کرد و املاء اصطلاحاً بدرسی گفته می‌شد که استادان در حلقهٔ خود بیان می کردند بنحوی که شاگردان مستمع ازآن یادداشت بردارند و یادداشت بردارنده را «مستملی» می‌نامیدند. ازطریق املاء معمولاً کتبی بدست می‌آید که آنرا «امالی» می‌خوانند.

درمساجد معمولاً وسایلی برای مساعدت مالی طالبان علم‌نیز وجود داشت و این

---

۱ - طبقات الشافعیه - سبکی، چاپ مصر، ج ۳، صفحات ۱۴۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۵۲ و ۲۵۴.

«کمک خرج» که بنا بر رسم زمان آنرا «اجراء» می گفتند از محل موقوفاتی که اهل خیر و سلاطین برجوامع و مساجد وقف می کردند پرداخته می‌شد. گذشته ازین برخی از بزرگان هم گاه دانشمندان و فاضلان را از اموال خود نصیبی می‌دادند، مثلاً صاحب بن عبّاد وزیر مشهور آل‌بویه در ایران هرسال پنجاه هزار دینار به بغداد می‌فرستاد تا بر علما و فقها وسادات و قرّاء و شعرا وصلحا قسمت کنند [۱] ونظیر این عمل را محمّدبن منوّر نویسندهٔ «اسرارالتوحید» از خواجه نظام‌الملک با توضیح بیشتر نقل کرده وبررویهم این کار در میان وزراء و بزرگان عمومیت داشت حتی در دورهٔ بعد از حملهٔ مغول که دورهٔ فساد و انحطاط کلی اجتماعی در ایرانست وزراء و رجال ایرانی بنظیر این کارها دست می‌زدند ودر این‌باره از خاندان صاحبدیوان جوینی ورشیدالدین‌فضل‌الله وپسرش غیاث‌الدین محمد اطلاعات بسیار در دست داریم.

نخستین مدارس درایران اسلامی

ایرانیان در ایجاد مدارس ومراکزتعلیم برهمهٔ ملل اسلامی سمت تقدم دارند و در این مورد از قرن چهارم هجری شروع بکار کردند. تاریخ بناء مدارس را در ایران باید بدو دوره تقسیم کرد: دورهٔ پیش از ایجاد نظامیه‌ها بوسیلهٔ نظام‌الملک طوسی (م ۴۸۵)، و دورهٔ بعد از آن.

در دورهٔ مقدم برعهد نظام‌الملک مدارس دارای تشکیلات وسیع و مقرراتی از قبیل وظایف استادان و شاگردان و خادمان، و شعبی مانند کتابخانها و دارالشفا ها، و مستمری برای معلمان و طالبان علم و خادمان و کارکنان دیگر نبود ولی از دورهٔ ایجاد نظامیهٔ بغداد بهمهٔ این امور توجه شد.

از جملهٔ مدارس قدیم ایران مدارسی است که در قرن چهارم در خراسان بنا کردند مانند مدرسه‌یی که در طابران از اعمال طوس برای الحاتمی دانشمند قرن چهارم (متوفی بسال ۳۹۶) ایجاد شد. درنیشابور که ازمراکز بزرگ علمی ایران بود مدارس

---

۱ — تجارب السلف ـ هندوشاه، چاپ تهران، ص ۲۴۴.

بسیار ازهمین قرن وجود داشت مانند مدرسه‌یی که برای النیسابوری فقیه معروف شافعی (متوفی بسال ۳۹۶) ساخته بودند و یکی از بزرگان بنام ابن‌فورك (متوفی ۴۰۶) خود مدرسه‌یی بنا کرد و برای دانشمندی بنام رکن‌الدین اسفراینی (متوفی بسال ۴۱۸) مدرسه‌یی که از همهٔ مدارس سابق مهمتر بود احداث نمودند [۱].

در نیمهٔ اول قرن چهارم در نیشابور چند مدرسهٔ مشهور بود از آنجمله است بیهقیه که امام ابوالحسن محمدبن شعیب البیهقی مفتی‌شافعیان (متوفی ۳۲۴) درکوی سیار نیشابور بنا کرد وآنرا مدرسهٔ بیهقی می‌خواندند. اسعدبن مسعود عتبی نیشابوری(متوفی بسال ۴۰۴) از کتاب غزنویان و سلجوقیان در این مدرسه ساکن بود و همین شخص در جامع منیعی نیشابور نیز مجلس املائی داشت [۲] وابوالحسن علی‌بن حسین بیهقی چندی بعد درهمین مدرسهٔ کوی سیار نیشابور تدریس می‌کرد. وی اوقات ساکنان این‌مدرسه را بسه قسمت تقسیم کرد: یک قسمت برای تدریس و تحصیل و یک قسمت برای املای احادیث وقسمت‌آخر برای تذکیر و وعظ مسلمانان [۳]؛ و امام الحرمین ابوالمعالی عبدالملک جوینی (متوفی بسال ۴۷۸) استاد غزالی در همین مدرسه نزد ابوالقاسم - اسکاف اسفراینی علم اصول می‌آموخت.

دیگر ازمدارس‌مشهورکه تا اواخرقرن ششم ازآبادانی آن اطلاع داریم مدرسهٔ صاعدی نیشابوری است که جد ابوالحسن بیهقی مؤلف «تاریخ بیهق» (متوفی بسال ۵۶۵) یعنی ابوسلیمان فندق بن ایوب درآن فقه تدریس می‌کرد [۴].

دیگر از مدارس معروف نیشابور در قرن چهارم مدرسهٔ سعیدیه است که امیر نصر بن‌ناصرالدین‌سبکتکین برادر سلطان محمود غزنوی که چندگاهی سپهسالارخراسان بود در سال ۳۸۹ آنرا بنا کرد؛ و دیگر مدرسهٔ نظامیه که بفرمان نظام‌الملک پیش از

---

۱ — تاریخ بیهق، چاپ تهران، ص ۱۵۸. ۲ — معجم‌الادباء، جلد ۲، ص ۲۴۳. ۳ — تاریخ بیهق، ص ۱۷۲. ۴ — تاریخ بیهق، ص ۲۳۶.

نظامیهٔ بغداد برای امام الحرمین جوینی بنا شد [۱] و چون امام الحرمین و پس از او غزالی مدتی درین مدرسه تدریس می کردند اهمیت علمی آن در تاریخ تمدن اسلامی زیاد است . در باب این مدرسه و سایر مدارس نظامیه دراصفهان و هرات و بصره و بغداد بموقع بیشتر سخن خواهیم گفت .

دیگر از مدارس مهمی که پیش از بنای نظامیهٔ بغداد در نیشابور وجود داشت مدرسهٔ صابونیه‌بود [۲] و دیگرمدرسه‌یی که طغرل بیگ سلجوقی بنا کرد [۳] و مدرسهٔ دیگری که برای چهارطایفهٔ شیعه وکرامی و حنفی وشافعی بدست یکی از مشاهیرناحیهٔ بیهق در قرن چهارم و پنجم موسوم به ابوالقاسم علی‌بن محمد ساخته شد [۴] .

غیر از نیشابود در شهرهای دیگر ایران هم‌مدارس کهنی وجود داشت مثلاً در سبزوار شهر معروف ناحیهٔ بیهق از وجود مدرسه‌یی خبرداریم که پیش از بنای نظامیهٔ بغداد بوسیلهٔ خواجه امیرك از بزرگان قرن چهارم بنا شده بود [۵] . ابوالعباس فضل‌بن احمد اسفراینی که تا سال ۴۰۱ وزارت سلطان محمود غزنوی را داشت در بلخ مدرسه‌یی بنا کرد و خود محمود در غزنین مدرسه‌یی با کتابخانهٔ بزرگ احداث نمود [۶] .

ازآنچه تاکنون گذشت معلوم می‌شودکه بنای مدارس مدتی پیش از نظام‌الملك و قبل از افتتاح نظامیهٔ بغداد (سال ۴۵۹ هجری) در ایران معمول بود و بنابراین‌قول برخی از مورخان مانند ابن‌خلکان و یا بعضی از مؤلفان جدید که نظام‌الملك را نخستین بانی مدارس در اسلام پنداشته‌اند مردود است . بعضی از نویسندگان قدیم هم متعرض این موضوع شده و وجود مدارسی را پیش از نظام‌الملك فراموش نکرده‌اند . سبکی

---

۱ — طبقات الشافعیهٔ سبکی چاپ مصر، ج ۳ - ص ۲۵۲ .
۲ — ترجمهٔ تاریخ یمینی، ص ۲۰۳ .
۳ — سفرنامهٔ ناصر خسرو، ص ۷ .
۴ — تاریخ بیهق، صحایف ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۰۵ - ۲۲۰ - ۲۲۱ .
۵ — تاریخ بیهق، ص ۲۰۷ .
۶ — ترجمهٔ تاریخ یمینی، ص ۴۲۲،۴۲۳ .

صاحب « طبقات الشافعیه » ضمن بیان احوال نظام‌الملک آنجا که از بنای مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد سخن بمیان آورده چنین نگاشته است : « نظام‌الملک مدرسه‌یی در بغداد و مدرسه‌هایی در بلخ و نیشابور و هرات و اصفهان و بصره و مرو و آمل و طبرستان و موصل بنا کرد و گویند که او را در هرشهر از شهرهای عراق و خراسان مدرسه ئیست و ازین گذشته بیمارستانی در نیشابور و رباطی در بغداد بنا نهاده است . استاد ما ذهبی (صاحب کتاب مشهور تاریخ الاسلام) چنین پنداشته است که نظام‌الملک نخستین بانی مدارس است ولی این سخن بصواب نزدیک نیست زیرا در نیشابور پیش از تولد نظام‌الملک مدرسهٔ بیهقیه وجود داشت و مدرسهٔ دیگری بنام سعدیه در نیشابور بود که امیر نصر بن سبکتکین برادر سلطان محمود آنگاه که والی نیشابور بود آنرا بنانهاد و باز مدرسهٔ دیگری در نیشابور از بناهای ابوسعید اسماعیل بن علی بن المثنی استرابادی واعظ و صوفی وجود داشت و مدرسهٔ چهارمی هم در نیشابور بود که استاد ابواسحق اسفراینی بنا کرد و در شرح احوال استاد ابواسحق گفته‌اند که پیش از بنای مدرسهٔ او مدرسه‌یی مانند آن نساخته بودند و این خود گفتار صریحی است در اینکه پیش از اسفراینی مدارسی در نیشابور بنا شده بود و من چون درین باب نیک بیندیشیدم این فکر برمن غلبه یافت که نظام‌الملک نخستین کسی است که برای طلاب راتبه‌یی مقرر ومقدر داشته است زیرا برمن ثابت نیست که پیش از نظام‌الملک راتبه‌یی برای طالبان علم مقرر شده باشد و باحتمال قوی چنین کاری تا روزگار نظام هیچگاه صورت نگرفت »[1] .

چنانکه دیده‌ایم آخر کار سخنان سبکی باینجا کشید که پیش از نظام‌الملک تنها امری که در مدارس معمول نبود تعیین راتبه و نفقه برای طالبان علم بود و باین ترتیب کار جدید نظام‌الملک در امر آموزش و پرورش ایجاد ماهانهٔ مرتب است برای کسانی که در مدارس نظامیه تحصیل می کردند . اما بگمان ما این دعوی نیزچنانکه باید بصواب نزدیک نیست چه در پاره‌یی ازمآخذ می‌بینیم که برای طلاب و مدرسان گذشته ازجای

۱ ــ طبقات الشافعیهٔ سبکی چاپ مصر ج ۳ ، ص ۱۳۷ .

اقامت در بعضی ازمدارس راتبه و نفقه نیزمعین می‌شد و تنها باید گفت که اینکار عمومیت نداشت و اهمیت عمل نظام‌الملک درآنست که علت اصلی و اساسی ایجاد نهضت جدید در تأسیس مدارس شد و کارهای اوست که مایهٔ نظم وترتیب تازه‌یی درمدارس گردید وآنها را بصورت آموزشگاههای مرتب شبانه‌روزی درآورد که درآنها وسایل آسایش و تحصیلات طلاب از بسیاری جهات فراهم شد .

نظامیه مدارسی که نظام‌الملک حسن‌بن علی‌طوسی وزیرمشهور سلجوقیان (مقتول بسال ۴۸۵) و صاحب کتاب معروف « سیاستنامه » در نیشابور و بغداد و شهرهای دیگر ایجاد کرد همه بنام نظامیه موسوم بود . پیش ازآنکه نظامیهٔ بغداد ساخته شود نظام‌الملک در نیشابور مدرسه‌یی ساخت که بنام وی نظامیه خوانده شد . بنای این‌مدرسه برای امام‌الحرمین ابوالمعالی عبدالملک‌بن عبدالله الجوینی (متوفی ۴۷۸ هـ) صورت گرفت و امام الحرمین آنجا بتدریس نشست و ۳۰ سال بدین کار مشغول بود و در تمام این مدت تدریس و خطبهٔ روز جمعه و محراب و منبر و مناظره را انجام می‌داد و هرروز ۳۰۰ تن از دانشمندان و طالبان علم و اولاد بزرگان برای استفاده از درس او حاضر می‌شدند [1] و از میان همین‌گروه حجة‌الاسلام محمد غزالی متوفی بسال ۵۰۵ دانشمند بزرگ اسلام بعدهاچنان اهمیت یافت که سخن‌او از اقصای باختر تا منتهای‌خاور کشورهای اسلامی رواج گرفت . یکی دیگر از دانشمندان و مشاهیری که ازین مدرسه بیرون آمده اوحدالدین محمد انوری شاعر مشهور ایرانست .

نظامیهٔ بغداد که در شمار بزرگترین مدارس اسلامی بود بهترین نشانهٔ تکامل مدارس عالیهٔ اسلامی است که در قرن پنجم هجری بهمت همان وزیر دانشمند طوسی ایجاد شد وگروهی از بزرگترین دانشمندان ایرانی درین‌مدرسه تدریس کرده‌اند (مانند شیخ‌ابواسحق شیرازی و امام محمد غزالی) و یکی از بزرگترین شاعران ما یعنی سعدی شیرازی درین مدرسه تعلیم یافت و راتبه می‌گرفت .

۱ــ طبقات الشافعیه ، ج ۳ ، ص ۲۵۲ و ۲۵۵ .

بنای این مدرسهٔ بزرگ و مشهور در سال ۴۵۹ هجری پایان یافت و مباشر آن ابوسعید احمدبن‌محمد نیشابوری صوفی بود و نظام‌الملک موقوفات کثیری برای آن تعیین کرد چنانکه نه تنها برای اجرت کارکنان و استادان آن کافی بود بلکه مقداری از آن‌نیز همه ساله در راه طالبان علم صرف می‌شد . درمدرسه منازلی برای طالبان علم وجودداشت و علاوه براین کتابخانهٔ معتبری هم در آن بود. مدرسه دارای متولی و استادان ومُعیدان و خازنان دارالکتب ودربان و خادمان و طالبان علم بودکه بعدها هنگام بحث دربارهٔ تشکیلات مدارس از آنان سخن خواهیم گفت .

مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد ساختمانی باشکوه و عالی داشت و نظام‌الملک برای‌ساختن آن ۲۰۰۰۰۰ دینار از مال‌خود خرج کرد و نام خود را برفرازآن نوشت و دراطراف آن بازارها ساخت و وقف مدرسه‌کرد وگرمابه‌ها ومخزنها و دکانها خریدو برآن وقف کرد و هرسال برای نفقات استادان وشاگردان ۱۵۰۰۰ دینارصرف می‌شد و شش‌هزار شاگرد درآن زندگی می‌کردندکه بتعلُّم فقه و تفسیر و حدیث و نحووصرف و لغت و ادب وامثال اینها غیر از فلسفه وشعب و فنون عدیدهٔ آن می‌پرداختند . نظامیه درکنار دجله و قسمت شرقی بغداد درکوی « سوق‌الثلاثا » (= سه‌شنبه بازار) واقع بود [1] .

ابن‌جبیر اندلسی که در ضمن‌سفرخود درسال ۵۸۰ ببغداد رسیده بود درمدرسهٔ نظامیه در مجلس وعظ امام رضی‌الدین قزوینی رئیس شافعیان و فقیه مدرسهٔ مذکور حاضرشده و در باب وعظ او وچگونگی رسم موعظه در این‌مدرسه سخن رانده‌است[2] و هم این سیاح در جای دیگر از « رحلهٔ » خود در باب مدارس بغداد چنین می‌گوید :

« بغداد را نزدیک سی مدرسه است که جملگی درجانب شرقی واقعند وبزرگترین

---

۱ — رجوع شود به « تجارب‌السلف » ، چاپ تهران - ص ۲۶۹ - ۲۷۰ و « تاریخ تعلیم و تربیت در ایران » بقلم دکتر ذبیح الله صفا ، مجلهٔ مهر سال چهارم ، ص ۴۲ - ۴۳ و دائرة‌المعارف اسلامی ، ج ۳ .

۲ — رحلهٔ ابن‌جبیر ، چاپ مصر ، ص ۱۹۷ - ۱۹۸ .

و مشهورترین آنها نظامیه است و این همانست که نظام‌الملک آنرا بنا کرده و در سال ۵۰۴ تعمیر شده است و این مدارس را اوقاف عظیم و اموالِ محبوس است که از آن محل بفقهائی که درآنها تدریس می کنند راتبه داده می‌شود و ازدرآمد همین‌اوقاف طلابی را که در آنها ساکنند ماهانه می‌دهند » (۱) .

براین مدرسه در عهد الناصر لدین الله خلیفهٔ معروف (قرن ششم و قرن هفتم هجری) کتابخانهٔ جدیدی افزوده شد و درسال ۶۷۰ عطا ملک جوینی نویسنده ومورخ معروف که چندی حاکم بغداد بود از محل موقوفات مدرسه بازار آنرا که سوخته بود از نو ساخت و ابن‌بطوطه سیاح معروف قرن هشتم در سال ۷۲۷ این مدرسه را دیده و ازآن نام برده و از سخنان اومعلوم می‌شودکه این‌مدرسه دراقصی بلاد اسلامی نیز شهرت و نامی بلند داشته است .

برای تدریس درنظامیهٔ بغداد همواره از دانشمندان بزرگی مانند ابواسحق‌شیرازی (متوفی ۴۹۶) و ابن صبّاغ (م ۴۷۷) و ابوسعید محمد نیشابوری معروف به المتولی (متوفی ۴۷۸) و حجة‌الاسلام غزالی (متوفی ۵۰۵) و نظایر آنان استفاده شد و عنوان مدرس نظامیه‌همیشه از عناوین مهم علمی محسوب می‌شد . این مدرسان از جانب نظام‌الملک یا پسرانش که تولیت آنرا برعهده داشتند، و بعد ازآنان‌بوسیلهٔ خلفا و وزرا و حکام بغداد که این سمت را داشته‌اند ، معین می‌شدند .

معیدان (*Les Repetiteurs*) این مدرسه نیز همیشه از میان بهترین دانشمندان انتخاب می‌شدند . همچنین بوده‌اند خازنان دارالکتب یعنی کتابداران آن‌که یکی ازآنان خطیب تبریزی (ابوزکریا یحیی بن علی لغوی و ادیب معروفست ، متوفی بسال ۵۰۲) که بعد از مدتی در زمرهٔ مدرسان آن مدرسه درآمد . و دیگر ازکتابداران معروف این کتابخانه الابیوردی (ابوالمظفر محمدبن احمد متوفی بسال۵۰۷) شاعر وادیب معروف بوده است .

مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد که بهمت وزیردانشمند طوسی ایجاد و بدست فرزندانش

---

۱ — رحلهٔ ابن جبیر ، ص ۲۰۷ - ۲۰۸ .

تکمیل و اداره شده بود تا دیرگاه وجود داشت و در حوادث سال ۶۸۷ ابن فُوَطی از تعیین مدرّس برای آن نام برده است (۱) .

با تأسیس این مدرسه نهضت بزرگی در کشورهای اسلامی برای ایجاد مدارس پیدا شد و بسیاری از بزرگان بفکر انشاء مدارس براساس همان تشکیلات افتادند مثلاً تاج‌الملک قمی رقیب معروف نظام‌الملک که بعد از او بوزارت رسیده و بسال ۴۸۶ وفات یافت ، پس از بنای مدرسهٔ نظامیه بفکر ایجاد مدرسه‌یی در بغداد افتاد ونام‌آنرا تاجیّه گذاشت .

نظام‌الملک تنها بدونظامیهٔ نیشابور و بغداد بسنده نکرد بلکه درشهرهای دیگری مانند بصره و اصفهان و بلخ و هرات مدارسی هم بهمین نام ساخت . در نظامیهٔ بلخ ، رشیدالدین محمدبن عبدالجلیل بلخی معروف به وطواط شاعر و نویسندهٔ معروف ، مؤلف کتاب « حدائق‌السحر » (متوفی ۵۷۳) تحصیل کرد . مدرسهٔ نظامیهٔ بصره در اواخر ایام المستعصم (مقتول بسال ۶۵۶) خراب شد و از مصالح آن در بصره مدرسهٔ دیگری بنام نظامیه ساختند (۲) .

نظامیهٔ اصفهان، که بمناسبت نام صدرالدّین خجندی (متوفی ۴۸۳) که اولین مدرس آن بود به « صدریه » شهرت داشت ، بهمت نظام‌الملک ساخته شد و بنائی عظیم و باشکوه داشت و نظام‌الملک ده هزار دینار از ضیاع و مستغلات خود برآن مدرسه وقف کرد وگروهی‌از دانشمندان قرن پنجم وششم ازین مدرسه برخاستند . درشهرهای مرو و هرات و موصل هم مدارسی بنام نظامیه وجود داشت ونظامیهٔ هرات تا قرن نهم هجری باقی بود زیرا جامی شاعر و ادیب و عارف معروف تحصیلات ادبی خود را در همین مدرسه انجام داده بود (۳) .

---

۱ — حوادث الجامعه ، ص ۴۵۶ . ۲ — تجارب‌السلف ، چاپ تهران ، ص ۲۷۱ . ۳ — جامی ، تألیف آقای علی‌اصغر حکمت ، ص ۶۲ ، طبع تهران .

مدارس دیگر پیش از حملهٔ مغول

در همان ایام که نظام‌الملک بایجاد مدارس مشهور خود مشغول بود ملکشاه پادشاه سلجوقی نیز بتقلید از وزیر خود بانشاء مدارس توجهی کرد و از آنجمله دراصفهان مدرسه‌یی بنا کرد و برخلاف نظام‌الملک که مدارس خود را بمعلمان و محصلان شافعی اختصاص می‌داد، او مدرسهٔ خود را بر دو فرقهٔ حنفی و شافعی وقف کرد.

در همین عصر در نیشابور مدارس جدیدی احداث شد مانند مدرسهٔ خاتون‌مهد عراق که کتابخانهٔ خوبی داشت و مدرسهٔ سرویه و مدرسهٔ دروازهٔ عراق و مدرسهٔ میان‌بازار و چند مدرسهٔ دیگر [۱].

در مرو شاهجان نیز غیر از نظامیه چند مدرسهٔ دیگر وجود داشت مانند مدرسهٔ عمیدیه و خاتونیه و مدارس متعدد دیگر [۲] و در همین ایام یعنی در قرن ششم هجری در نواحی و شهرهای مختلف ایران از قبیل گرگان و ری و همدان و یزد و شیراز و کرمان وکاشان و سایر بلاد بنام مدارس متعدد بازمی‌خوریم که ذکر نام همهٔ آنها جز آنکه سخن را بسیار طولانی کند ثمری نخواهد داشت و خواننده باید بمآخذی که درذیل این صفحه با ذکر صحایف می‌نمائیم مراجعه کند [۳]، مخصوصاً کرمان تحت سلطنت سلاطین عمارت دوست قاوردی و یزد تحت امارت محلی جانشینان علاءالدوله کاکویهٔ دیلمی و اتابکان

۱ — تاریخ بیهق، چاپ تهران، صفحات ۲۰ و ۱۰۴ و ۱۲۰ و ۱۸۶ و ۲۶۵ و ۲۵۱ و ۲۴۲.
۲— معجم‌الادباء یاقوت حموی، ج ۴ - ص ۵۰۹ و تاریخ بیهق، ص ۲۲۶.
۳ — طبقات الشافعیهٔ سبکی، ج ۴، ص ۲۰۰. تاریخ رویان، چاپ‌تهران ص ۹۱. راحة‌الصدور راوندی، چاپ لیدن ۱۹۲۰ میلادی، صفحات ۴۰ و ۲۴۵ و ۳۰۹ و ۳۷۹ و ۲۹۲ و ۳۰۰ و ۱۴۰. تجارب‌السلف هندوشاه، ص ۳۰۱. تاریخ سلجوقیان کرمان چاپ بریل، ۱۸۸۶ میلادی، صفحات ۲۰ و ۲۱ و ۲۶ و ۲۷ و ۳۲. تاریخ جدید یزد تألیف احمدبن حسین کاتب، چاپ یزد، صفحات ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴. تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، جلد ۲ چاپ دوم ص ۲۴۱-۲۴۸.

دیلمی بیشتر از هرجای دیگر از داشتن مدارس متعدد مجهز بکتابخانها و وسایل دیگر برخوردار بود .

چنانکه ملاحظه کردید نهضتی که خواجه‌نظام‌الملک با ساختن نظامیه‌های نیشابور و بغداد و بلخ و بصره وموصل و هرات واصفهان وآمل طبرستان بوجود آورد بزودی و با سرعتی شگفت‌آور در سراسر بلاد ایران و در بسیاری دیگر از کشورهای اسلامی انتشار یافت وچون قرنهای پنجم و ششم دورهٔ رواج علوم مختلف خصوصاً علوم‌مذهبی و ادبی بود توجه شاگردان فراوان بمدارس هم فی‌الحقیقه وسیلهٔ تشویقی برای بانیان‌مدارس قرار می‌گرفت . با این وضع کار ایجاد مدارس در قرن‌های پنجم و ششم بجائی کشید که اگر بدقت در باب هریک از شهرهای بزرگ و متوسط و حتی کوچک آنروزی ایران بتحقیق و مطالعه پردازیم از یافتن مدارس متعدد در آنها مأیوس نخواهیم بود و آنچه ما برای شما برشمرده‌ایم اندکی از بسیار بود . از میان شهرهای ایران آنروزی شهرهای خراسان و عراق و ماوراءالنهر چون مقام علمی شامخ‌تری داشتندی از داشتن مدارس بیشتری هم برخوردار بودند و توجه بزرگان این نواحی بزرگ بایجاد مدارس روز بروز فزونی می‌یافت تا بجائی که شهرهای معروف ماوراء النهر و عراق و خراسان پیش از حملهٔ مغول بزرگترین مراکز علمی و ادبی و مذهبی اسلام گشت و بسیاری از مردان نامی تمدن اسلامی از آنها برخاستند .

مدارس در دوران بعد از مغول

افسوس که حال بدینگونه نماند واین‌چراغ فروزان تمدن‌اسلامی با صرصر مهیب حملهٔ مغول روبخموشی نهاد و مراکز مهم علمی و ادبی ایران اغلب درحملهٔ آن وحشیان خراب شد و کتابخانها و مجالس درس از میان رفت . حملهٔ چنگیز از سال ٦١٦ بر ایران آغاز شد و با سرعتی حیرت انگیز بقتل عام و غارت پردامنه و ویرانی بیشتر شهرها و آبادانیهای ماوراءالنهر و خوارزم و خراسان وکرمان و عراق و طبرستان انجامید و در مدتی اندك قسمت اعظم ایرانیان را بدیار نیستی فرستاد و موجب فقر و نابسامانی و ویرانی عجیب و

بی سابقه‌یی در ایران گردید و طبعاً در دنبال خود انحطاط اجتماعی و علمی وسیعی را برجای نهاد . اینست که دیگر بعد از حملهٔ مغولان و حکومت ممتد آنان در ایران که تا حدود یک قرن و نیم بطول انجامید ، و در فترتی که بعد از فوت آخرین ایلخان یعنی سلطان ابوسعید بهادرخان در سال ۷۳۶ هجری آغاز شد و بحملهٔ تیمور لنگ انجامید ، رونق علمی قدیم در ایران دیده نمی‌شود و حتی دوره‌های بعد از مغول هم در زیر بار انحطاط فکری و علمی و اجتماعی سختی قرار گرفته است که مسلماً محصول دشواریهایی است که آن حوادث شوم برای ایران ببار آورده بود .

با این مقدمه باید بدانیم که بعد از حملهٔ مغول برروی‌هم بازار علم کاسد گشت و حاجت بانشاء مدارس بصورتی که قبلاً داشته‌ایم دیگر احساس نمی‌شد . با اینحال در اوایل عهد مغول که هنوز آثار انحطاط بخوبی آشکار نشده بود دنبالهٔ جهد و کوشش علمی ایرانیان پیش از مغول گرفته شد ، و بعضی ازمراکز درس و بحث که باقی مانده و یا بتازگی ایجاد شده بودند هنوز بکار خود ادامه می‌دادند و حتی ازفرمانروایان مغولی هم بعضی که قبول دین اسلام کرده بودند در بنا و ترمیم مدارس ومراکز تعلیم جدید سهیم شدند و وزرای معروف ایران دورهٔ مغول نیز هریک عدهٔ زیادی مدرسه و کتابخانه بوجود آوردند و تاحدی فقدان مدارس‌را جبران کردند .

ابن‌بطوطه سیاح معروف که دراواخرسلطنت ابوسعید و اوایل‌دورهٔ هرج‌ومرج بعد از ایلخانان واستقلال امرای جزء در ایران ، بلاد این‌سرزمین‌را سیاحت کرده‌است از مدارس متعدّدی نام می‌برد که آنها را در سر راه خود درایران دیده بود . مثلاً اودر شوشتر و در ایذج مرکز حکومت اتابکان‌لر و در شیراز و نیشابور و طوس نزدیک مشهد امام علی‌بن موسی‌الرضا (ع) و در خوارزم بمدارسی باز خورده وآنها را بنیکی ستوده است و در بارهٔ مدرسه‌یی که در نیشابور دیده گفته است که از مدارس خراسان و عراقین و دمشق بمراتب بهتر است و این نشان می‌دهد که در بعضی از شهرها که مثل نیشابور بکلی ویران شده و باز بهمت اهالی‌تجدید عمارت یافته بود ، ایرانیان غارت زده

از نو باحداث مدارس رغبت نشان دادند و بناهای زیبائی ازین راه پدید آوردند [1] .

ازمدارس معروفی که در عهد مغولان ایجاد شده باشد اینک بذکر بعضی در اینجا مبادرت می کنیم :

سیور قوقتینی (متوفی ٦٤٠) مادر مونکا قاآن در بخارا بایجاد مدرسه‌یی همت گماشت ومباشرت بنای آن را بشیخ الاسلام سیف الدین باخرزی صوفی مشهور قرن هفتم و از پیشروان سلسلهٔ صوفیان کبرویه در ماوراء النهر واگذار کرد . غازان خان (٦٩٤-٧٠٣) پادشاه ایلخانی ایران که کیش اسلام پذیرفته و آنرا بعنوان دین رسمیِ حکومت مغول در ایران اعلام کرده بود ، چنانکه مشهوراست به احداث ابنیه وعمارات متعددی از قبیل خانقاهها و دارالسیاده‌ها و مسجدها و مدرسه‌ها در چند شهر ایران همت گماشت و از آنجمله در « شام تبریز » که بعدها به « شام غازان » یا « شنب غازان » معروف شد ، مقبرهٔ عظیمی برای خود ساخت و املاکی در ایران و عراق بر آن وقف کرد و تولیت آنرا به رشیدالدین فضل الله و سعدالدین ساوجی دو وزیر خود داد و برگرد این قبه ابنیهٔ وسیعی دارای قسمتهای مختلف بنا کرد که از آنجمله است : دارالکتب (کتابخانه) با خازن (کتابدار) وفراش ، خانقاه ، بیت القانون ، رصدخانه که در آن مدرسی درس علوم حکمی می گفت و معید و طلبه و فراش و خادم داشت ، مدرسه‌یی برای فرقهٔ شافعی و مدرسه‌یی دیگر برای حنفیان که در آن مدرسان ومعیدان و طالبِ علمان بتدریس و تحصیل مشغول بودند و خادمانی خدمت آنان می کردند . در وقفنامهٔ این مؤسسات شرط بود که برای مرمت آلات رصدخانه و خرج احیاء نسخ بیت القانون ازمحل اوقاف آنچه لازم است داده شود و هر جماعت ازسادات و علما و حکما که افضل و اکمل عصر باشند در بقاع مذکور صاحبمنصب و موظف کردند و همواره در آن متوطن باشند و بی ضرورت شرعی غیبت نکنند [2] . ابن بطوطه ازین مدرسه

---

۱ — رحله ابن بطوطه ، جلد ۱- صفحات ۱۲۹، ۱۳٤ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۵۱، ۲۵۲ .

۲ — رجوع شود به « حبیب السیر » ، چاپ قدیم ، جلد ۳ - ص ۱۰۷ و به « جامع التواریخ رشیدی » ، چاپ تهران ، طبع آقای دکتر کریمی ، جلد ۲ (سلطنت غازان خان) .

و زاویهٔ آن نام برده است .

پس از غازان خان جانشین او سلطان اولجایتو معروف به محمد خدابنده (۷۰۳-۷۱۶) نیز از او پیروی کرد و برگرد مقبرهٔ بزرگی که برای خود در شهر سلطانیه ساخت ابنیهٔ مختلف و از آنجمله مساجد و خانقاه و مدارس و دارالسیاده‌یی بنا کرد و املاک بسیار بر آنها وقف نمود که حاصل آنها درعهد دولت وی بصد تومان مغولی (نزدیک بده میلیون ریال حالیه) میرسید ونیابت تولیتش را به خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیرداد . درین مؤسسات ده مدرس و بیست مُعید و صد محصل و بیست صوفی و دوازده حافظ قرآن و هشت مؤذن و چهار معلم (آموزگار کودکان) کارمی‌کردند و ماهانه هر مدرس را هزار و پانصد دینار و هر معید را هفتصد و پنجاه دینار و هرمحصل وصوفی و حافظ و مؤذن و معلم را صد و بیست دینار می‌دادند .

سلطان محمّد خدابنده علاوه براین مدرسه که گفته‌ایم بکار تازه‌یی نیز دست زد که در تاریخ تعلیم وتربیت ایران بی سابقه بود وآن ایجاد یک مدرسهٔ سیّار بوده است که میبایست ملازم اردوی ایلخان باشد . این نکته را می‌دانیم که مغولان حتی بعد از استقرار درایران و دردست داشتن حکومت و پادشاهی بعضی از رسوم قدیمهٔ چادرنشینی و بیابانگردی خود را حفظ کردند . یکی از آنها ییلاق و قشلاق کردن ایلخانان بود . در این موقع کلیهٔ سران سپاه و امراء مملکت و وزیران و نزدیکان ایلخان بانضمام قوای مرکزی او میبایست بهمراه وی حرکت کنند و در محلی که اردو می‌زدند حاضر باشند . پیداست که همراه این گروه بزرگ عدهٔ کثیری کسبه واهل داد وستد و حِرَف نیز وجود داشتند و بدین طریق اردوگاه بصورت شهری موقت درمی‌آمد . از جملهٔ کسانی که می‌بایست همراه خدابنده درحرکت باشند هیأت تعلیمیه و محصلان و اطرافیان آنان بوده‌اند و ازین راه مدرسهٔ متحرکی بوجود می‌آمد که وصاف الحضرة صاحب کتاب «تزجیة الاعصار و تجزیة الامصار» (تاریخ وصاف) آنرا «مدرسهٔ سیار سلطانی» یادکرده است و در آن علمای بزرگ بتدریس مشغول می‌شدند و طلاب بتحصیل همت

می‌گماشتند و برای مدرسان و محصلان مشاهره و راتبه‌یی مقرر بود و نیز برای حرکت آنان با اردو بارگی وستوراز جانب ایلخانی داده می‌شد وهرجا که اردومتوقف می‌گشت این مدرسهٔ سیار نیز توقف می‌کرد و بکارهای خود شروع می‌نمود . علاوه براین جمله که گفتیم صندوقهایی از کتب نیز همراه این مدرسهٔ سیار حمل می‌شد تا هرگاه مدرسان و محصلان را بکتاب حاجت افتد بدانها رجوع کنند (۱)

علاوه برسلطان ، خواجه رشیدالدین فضل‌الله در محلهٔ بزرگی که در سلطانیه ایجاد کرد مدرسه و خانقاه و دارالسیاده‌یی ساخت و نیز چنانکه از گفتار ابن بطوطه برمی‌آید تاج‌الدین علیشاه گیلانی (صاحب ارگ علیشاه درتبریز) وزیردیگر اولجایتو و ابوسعید را در تبریزمسجدی بود که درآن مدرسه و زاویه‌یی وجود داشت .

امرا و رجال دیگر دورهٔ مغول مانند غیاث‌الدین محمد پسر رشیدالدین فضل‌الله و پادشاهان سلغری فارس معروف به اتابکان و امرای قراختائی کرمان و آل کرت در خراسان و امرای محلی مازندران و اتابکان یزد وجز آنان هریک مدرسه وکتابخانه‌یی بنا کرده و موقوفاتی برای آنها ترتیب داده‌اند که ذکرهمهٔ آنها در اینجا دشوار است اما خود را ناگزیر می‌بینیم که یکی از آنها را که در یزد بهمت یکی از دانشمندان و معاریف موسوم به محمد بن نظام‌الحسینی (متوفی بسال ۷۳۲) ساخته و بمدرسهٔ « رکنیه »مشهور بود در اینجا وصف کنیم زیرا بواقع از بدایع کارهای معماری و فنی درآن روزگار بوده است . رکنیّه ازعالی‌ترین‌مدارس‌زمان خود بود و برابردرگاه دومنار بردوگوشه ایوان داشت که بریک مناره مرغی از مس ساخته بودند بنحوی که از هرطرف آفتاب رومی‌آوردآن مرغ رو بآن می‌داشت . برمنارهٔ دیگر مرغی هنگام پنج نوبت ، یعنی پنج وقت که طبل می‌نواختند ، برمی‌آمد و در میان رصد چرخی چوبین و منقش تعبیه شده و بسیصد و شصت قسمت منقسم گردیده بود . این‌سیصد وشصت قسمت نشانهٔ سیصد و شصت درجه بود و هرروز که آفتاب برمی‌آمد در یکی ازین درجات بحروف ابجد

---

۱ — تاریخ وصاف ، چاپ بمبئی ، ص ۵۴۰، ۵۴۳ .

نموده می‌شد. برچهارگوشهٔ چرخ چهار دایره رسم کرده و درهردایره سی خانه کشیده و نام ماههای ترکی و رومی وجلالی (یعنی ماههای شمسی ایرانی) را درآنها نوشته‌بودند و هر روزکه می‌گذشت یک خانه از آن دایره سیاه می‌گشت. برای تعیین ساعات روز نیز تدبیری اندیشیده بودند بدین معنی که از دو درجه بالای چرخ دو مرغ سر بیرون می‌آوردند ومهرهٔ روئینی درطاسی که زیرآن نهاده بودند می‌افگندند وچرخ درگردش می‌آمد و از آن دوازده تختهٔ سفیدکه نشان دوازده ساعت بود هرساعت یکی می‌افتاد و تخته‌یی سیاه بجای آن می‌آمد. صفحهٔ دیگری با دوازده چراغ وجود داشت که با گذشت هرساعت یکی از آنها خاموش می‌شد. گذشته ازین برای تعیین روزهای ماه و بروج و منازل قمر و امثال اینها نیز اسباب خاصی تعبیه شده بود، و برروی‌هم این اثر علمی و فنی که به «رصد وقت ساعت مشهور بود یکی ازآثار مهم شمرده می‌شد و نشان میداد که ایرانیان مقارن حملهٔ مغول بکدام درجه از ترقیات فنی رسیده و براثر حملهٔ ویرانکارانهٔ مغولان چگونه این مقام را از دست‌داده‌بودند. کار ایجاد رصد مذکور درسال ۷۲۵ هجری پایان پذیرفت و رکن‌الدین محمد در برابر آن مدرسه بنایی دیگر بنام «بیت الادویة» یا «دارالشفا» (درمانگاه) ساخت و برای مدرسه کتابخانه‌یی با سه هزارمجلد کتاب ایجادکرد. این نکته هم گفتنی است که در یزد تااواخر قرن هشتم مدارس متعددی که ذکر همهٔ آنها در «تاریخ جدیدیزد» آمده است وجود داشت. علت آن بودکه یزد تحت سلطنت اتابکان دیلمی خود خوشبختانه درقرن ششم و هفتم و هشتم مدتها از تاخت وتاز ترکان ومغولان دور و از ویرانی برکنار بود لکن بعد از انقراض حکومت اتابکان و تسلط امرای دورهٔ فترت مغول ویرانی درآن شهر راه یافت و بسیاری ازآن مدرسه‌های آبادان ویران شد.

همهٔ مدارسی که درین عهد بیان‌کرده‌ایم دارای موقوفاتی بود و در غالب آنها کاریزهایی جریان داشت وکتابخانهای برخی از آنها با کتابهای متنوع مورد استفادهٔ

طالبان علم و دیگر فاضلان قرار می‌گرفت . گذشته از اینها وجود « بیت‌الادویه » و دارالشفای خاص برای بعضی از مدارس خود اهمیت خاصی دارد و بی‌شک در این داروخانها و درمانگاهها بررسم بیمارستانهای اسلامی پزشکان ضمن مداوا بتدریس علم طب نیزهمت می‌گماشتند . دیگر از اختصاصات بعضی‌ازین مدارس وجود خانه ومسجد وحمام در جوار آنها بود که اغلب بنا بررسم قدیم ساخته وتهیه می‌شد .

مدارس از دورهٔ تیموری تا پایان عهد قاجاری

بعد ازحملهٔ مغول برایران و ویرانی و قتل و غارت و نابسامانی های اوضاع اجتماعی و اقتصادی طبعاً انحطاطی در تمدن‌ایران راه جست که آثار آن درآغازخفی و در پایان کارجلی وآشکار بود وباحملهٔ تیمورلنگ وخونریزیها و ویرانکاریهای بی‌حساب او آشکارتر وخطرناکترگشت . اگرچه بعد ازتیمورموقتاً آرامشی تاپایان عهد شاهرخ پدید آمد لکن بزودی اختلاف و جنگ خانوادگی میان اعقاب او بروز کرد و ویرانیها و نابسامانیهای جدیدی را موجب گشت و این وضع ناهنجار همچنان ادامه داشت تا تشکیل دولت صفوی .

امتداد چنین دورهٔ سیاه هراس انگیزی طبعاً مایهٔ سستی و ضعف در کار علم و دانش شد . بسیاری از مدارس‌قدیم درین گیرودار ویران‌گردید و بجای مدارس ویران شده مدارس‌کمتری ساخته شد . مراکز علمی ضعیف شد و سنت علما بمقدار کثیری متروك ماند . اینست که از اواخر قرن هشتم ببعد از رونق و رواج علوم در ایران اثر ناچیزی می‌یابیم و جز بوجود علمای انگشت شمار برنمی‌خوریم .

شمارهٔ مدارس درین دوره‌های فترت کم است . در عهد شاهرخ یکی از جواری او بنام پریزاد مسجدی درمشهد بنا کردکه اکنون برجای ومعمور است و یکی ازامراء او بنام « یوسف خواجه » در ۸۴۳ ﻫ . مدرسهٔ دیگری ساخت که هنوز بنام مدرسهٔ « دودر » در بازار بزرگ مشهد باقیست [۱] . در سال ۸۲۴ میرزا الغ‌بیك پسر

شاهرخ مؤلف زیج معروف الغ‌بیکی در سمرقند مدرسه و خانقاهی عالی ساخت و بسیاری از مزارع و دیه‌ها و املاك بر آنها وقف کرد. زوجهٔ سلطان حسین بایقرا امیر دانش پرور یعنی بیگه سلطان بیگم در هرات مدرسه‌یی بنام «بدیعیه» بنام پسر خود بدیع‌الزمان میرزا ساخت و سلطان حسین خود در هرات مدرسه‌یی بنا کرده بود که ذکر آن در مقدمهٔ «بهارستان» جامی آمده است. در همین دورهٔ تیموری صدرالدین محمد دشتکی عالم معروف بسال ۸۸۳ مدرسه‌یی در محلهٔ دشتك شیراز بنا کرد[۲] و در یزد هم چند مدرسه پدید آوردند که از آن‌میان مدرسهٔ «حافظیه» بعلت داشتن حجره‌های متعدد و باغی بمساحت بیست قفیز قابل توجه بود. ذکر همهٔ مدارس یزد را در قرن نهم می‌توان در «تاریخ جدید یزد» تألیف احمدبن حسین الکاتب ملاحظه کرد.

در عهد سلاطین صفوی که دورهٔ تجدید حکومت ثابت مرکزی در ایران و عهد آبادانی ایران و ترویج تشیع و تشویق علمای این فرقه بتعلیم وتألیف بود، وهمچنین در عهد افشاری و زندی، مدارس متعددی در شهرهای مختلف ایران بنا شد که مهمتراز همهٔ آنها مدارس اصفهانست که ما نخست بعضی ازآنها را دراینجا نام می‌بریم: ازمدارس عهد شاه عباس اول: مدرسهٔ ملا عبدالله (متوفی ۱۰۲۲) است که بفرمان آن پادشاه ساخته شد. درعهد شاه عباس ثانی دو مدرسه بنام جدهٔ بزرگ وجدهٔ کوچك درسالهای ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ بنا شد. از مدارس مهم اصفهان در عهد صفویه، مدرسهٔ چهارباغ یا مدرسهٔ سلطانی است که بنای آن در حدود سال ۱۱۲۸ بامر شاه سلطان حسین باتمام رسید، از میان آن نهری عبور می کند وآنرا صحن بزرگی با حجره‌های متعدد و مسجد و حوضخانه وآشپزخانه وکاشی های معرق زیبا و دری نفیس است. دیگر از مدارس

---

۱ — سالنامهٔ شرق، سال ۱۳۱۸.

۲ — فارسنامهٔ ناصری تألیف حاج‌میرزا حسن شیرازی. چاپ تهران ۱۳۱۳، ص ۱۶۲.

معروف دورهٔ صفوی مدرسهٔ نواب است درخیابان نادری مشهد که درعهد شاه سلیمان صفوی بسال ۱۰۸۶ هجری بوسیلهٔ میرزا صالح نقیب رضوی ساخته شد و مدرسهٔ ملا محمد باقر در خیابان نادری از ابنیهٔ عهد شاه سلیمان (سال ۱۰۸۳) و مدرسهٔ میرزا جعفر در شمال شرقی صحن عتیق (سال ۱۰۵۹) و مدرسهٔ خیرات خان در خیابان صفوی از بناهای عهد شاه‌عباس ثانی (سال ۱۰۵۷)[1]. از آثار عهد صفوی درشیراز می‌توان مدارس ذیل‌را نام برد: مدرسهٔ هاشمیه، مدرسهٔ حکیم، مدرسهٔ محبیه، مدرسهٔ مقیمیه، مدرسهٔ خان، امامیه، ایمانیه، تقویه، خنجیه، دشتکیه، زینبیه، شریفیه، صالحیه، مؤمنیه، محسنیه، محمدیه[2].

در عهد قاجاریه مدارس فراوانی چنانکه می‌دانیم و دیده و شنیده‌ایم در سراسر بلاد ایران انشاء شد و با مختصر تفحصی در شهرها می‌توانیم بنام عدهٔ زیادی از آنها پی بریم. بزرگترین و مهم‌ترین مدارس عهد قاجاری در تهران مدرسهٔ معروف سپهسالار جدید است که هنوزهم از جملهٔ مهمترین‌مدارس قدیمهٔ ایران محسوب می‌شود وچندگاهی دانشکدهٔ معقول و منقول تهران درآن دایر بود. بانی این مدرسه و مسجد حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار قزوینی پسر میرزا نبی‌خان امیردیوانست که مدتی صدارت عظمای ایران‌را برعهده داشت. بنای این مدرسه درسال ۱۲۹۶ هجری آغاز شد وچون تاهنگام فوت سپهسالار هنوز تمام نشده بود برادرش یحیی‌خان مشیرالدوله وزیر عدلیهٔ وقت باتمام آن همت گماشت چنانکه تا سال ۱۳۰۲ هجری قمری قسمت‌های اصلی آنرا تمام کرد و تا زمان مرگ خود یعنی سال ۱۳۰۹ قمری هنوز برفع نقایص آن مشغول بود. سپهسالار خود برای این مدرسه کتابخانهٔ بزرگ و نفیسی ترتیب داد که اکنون باقی‌است و ازحیث اشتمال برنسخ خطی در مسائل مختلف علوم معقول و منقول و دیوانها وکتب فارسی از جملهٔ بهترین کتابخانهای تهران شمرده می‌شود و شمارهٔ کتابهای آن ازچهارهزار مجلد تجاوز

---

۱ — سالنامه شرق، سال ۱۳۱۸.

۲ — فارسنامه ناصری، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.

می کند . سپهسالار قسمتی از اموال خود را برای مخارج دائم مدرسه وقف کرد و آن وقفنامه بسال ۱۳۲۶ قمری طبع و منتشر شد و گذشته ازین خلاصهٔ وقفنامه برروی کاشیهای دور صحن مدرسه مکتوب است و درضمن آن شرایط خاصی که راجع بشمارهٔ طلاب و عدهٔ مدرسان و مستمری کارکنان ومصارف دیگری که همیشه باید انجام گیرد ذکرشده است ، تولیت مدرسه وموقوفات آن بنا برآنچه در وقفنامه ذکرشده برعهدهٔ پادشاه عصر است [۱] .

دیگر از مدارس دورهٔ قاجاریه که درین مختصر نامی ازآن می بریم یکی مدرسهٔ صدراصفهان است . بانی آن محمد حسین خان صدراعظم اصفهانی (متوفی بسال ۱۲۳۹) است که چند مدرسهٔ دیگر بهمین نام در بعضی از بلاد ساخته است ؛ و نیز ازآنجمله مدرسه‌ییست که کریمخان زند در محلهٔ « درب شاهزادهٔ » شیرازآغاز ساختن آن نموده و تادرجه‌یی باتمام نزدیک کرده بود ولی بنای این مدرسه را سرانجام آقاباباخان بارفروشی (بابلی) در سال ۱۲۴۰ بپایان رسانید و بهمین سبب آن مدرسه بنام او مشهور شد [۲] . دیگر از مدارس مشهور دورهٔ قاجاریه مدرسهٔ دارالشفاء تهران بود که ضمناً حکم درمانگاهی برای طلاب داشت و محل تعلیم علم طب نیز بود و در روزگاران اخیر پیش ازخراب کردن بصورت مدرسه‌یی عادی برای طلاب درآمده بود ، و دیگرمدرسهٔ مادرشاه نزدیک ابنیهٔ سلطنتی قاجاریان در تهران و دیگر مدرسهٔ صدر تهران نزدیک مسجد شاه تهران که بسبب اجتماع طلاب و مدرسان فاضل عهد قاجاری و دورهٔ مشروطیت از جملهٔ مدارس مهم آن دوره محسوب می گردید . یکی از مدارس معروف دورهٔ قاجاری و دورهٔ مشروطیت مدرسهٔ سلیمان خان است درکوچهٔ حمام شاه مشهد که سلیمان خان اعتضادالدوله در عهد آقا محمد خان قاجار ساخت [۳] و دیگر مدارس حسینیه (ازآثارحاج قوام‌الملک شیرازی) و نظامیه (ازآثار میرزانظام‌الملک

۱ — عدد اول از سلسلهٔ انتشارات دانشکدهٔ معقول و منقول ، فروردین ۱۳۳۴ .

۲ — فارسنامهٔ ناصری ، ص ۱۶۲ . ۳ — سالنامهٔ شرق ، سال ۱۳۱۸ .

ثانی وزیر فارس) [۱] و مدارس متعدد دیگر که در غالب شهرهای ایران و در اکناف و اقطار این کشور ساخته یا مرمت شده و غالب آنها هنوز باقی و بعضی متروك و بعضی مورد استفادهٔ طلاب علوم قدیم است .

۱ — فارسنامهٔ ناصری ، ص ۱۶۲ و ۱۶۳ .

۳ـ تشکیلات و نظامات مدارس قدیم و شیوهٔ تعلیم و تربیت در آنها

کیفیت تعلیم در مساجد

تا موقعی که ازمساجد برای تدریس وتعلیم علوم مختلف شرعی و ادبی (که مقدمهٔ علوم شرعیه محسوب می‌گردید) استفاده می‌شد، تشکیلات معینی برای تعلیمات وجود نداشت . نه‌معلمان را کسی مأمور کار تعلیم می‌کرد و نه برای محصلان مشاهره‌یی درکار بود . طرز کار در مساجد آن بود که هر دانشمندی قسمتی از مسجد را برای تعلیم انتخاب می‌کرد و همچنانکه گفته‌ایم حلقه‌یی بوجود می‌آورد که بنام اومعروف‌می‌شد . هریک از این‌حلقه‌ها اختصاص بتعلیم موضوع خاصی داشت مثلاً در بعضی ازآنها حدیث املاء می‌شد و در بعضی علوم مربوط بقرآن و در بعضی مباحث ادبی و امثال آنها . علوم اسلامی هم در آغاز امر توسعهٔ چندانی نداشت مثلاً تا مدتی علوم ادبی بصورت « روایت » بود . « علم‌الروایه » که‌آنرا مادرعلوم ادبی عربی می‌دانند بوسیله عده‌یی « راوی» یا « راویه » تعلیم می‌شد ومتضمن همهٔ مطالب ادبی از صرف ونحو و لغت و مباحث معانی و بیان بصورت مختلط و نامنظم بود و بعدها بتدریج این مباحث از یکدیگر جدا شد و صورت منظم یافت . بحث های مربوط به قرآن و حدیث و اخبار ازآغاز کار منظم‌تر و بیشتر مقرون بطبقه بندی بود . استادانی که در حلقه‌های خود این موضوعات را مطرح می‌نمودند مسائل را بشاگردان املاء می‌کردند و هرکس برای خود از آن بیانات یادداشتهایی برمی‌داشت و چون از حلقه‌یی بقدر کفایت استفاده می‌کرد بحلقه‌یی دیگر و بعد از شهری بشهر دیگر و از اقلیمی باقلیم دیگر می‌رفت و این را « الرحلة فی طلب العلم » می‌گفتند و ممکن بود کسی از ماوراء النهر تا اقصای مغرب و اندلس را در راه طلب علم بپیماید

و ازین رحلتهای پیاپی سرمایهٔ فراوانی از اطلاعات با خود بیاورد. روش رحلت در طلب علم تا حدود قرن ششم با وجود پیدا شدن مدارس منظم و کتابخانها و کتب مدون هنوز هم در نزد بعضی از رجال علم و ادب باقی مانده بود و بعدها متروك شد.

معلوم است که در مساجد غیر از «علوم اواخر» یعنی علوم اسلامی که بعلوم شرعیه و ادبی تقسیم می‌شده است، تعلیم دیگری نمی‌شد و «علوم اوایل» محل رسمی معینی برای تعلیم نداشت مگر درحوزه‌های خصوصی تعلیم یا بیمارستانها ورصدخانه‌ها و امثال آنها. مقصود از علوم اوایل یا علوم عقلی دانشهایی است که ملتهای دیگری پیش از مسلمانان و از آن جمله یونانیان و ایرانیان قبل از اسلام داشتند و بمسلمین انتقال یافته بود.

کیفیت تعلیم در مدارس

از موقعی که مدارس برای تعلیم و تربیت جایگزین مساجد و حلقه‌های تعلیم شد البته در روش کار تغییری حاصل گشت مخصوصاً در دورهٔ دوم ایجاد مدارس که برای آنها تشکیلات خاص و نظامات و مقرراتی وجود یافت. ازآن پس چنانکه دیده‌ایم همهٔ مدارس موقوفاتی داشت و براین موقوفات و مدارس متولی وناظری نظارت می کرد وگاه مدارس در دست امرا و حکام و یا خلفا و سلاطین اداره می‌شد بدین معنی که مدرس و ناظر و جزآنان را ایشان معلوم می کردند. از محل موقوفات مدرسه را تعمیر می کردند و بتمام کارکنان مدارس از محصلین گرفته تا خدام مشاهره و مواجب می‌دادند وگاه ازجانب امرای وقت اشخاصی بتفتیش در امور موقوفات مدارس گماشته می‌شدند و اینان اگر مشاهرهٔ مدرسین یا حق موقوف علیهم عقب می‌افتاد بآنان می‌رسانیدند و اگر امر اوقاف مغشوش بود مرتبش می کردند چنانکه خواجه نصیرالدین طوسی در ۶۷۲ که بمعیت اباقاخان به بغداد رفته بود بعد از عزیمت ایلخان درآن شهر باقی ماند و بامور مذکور رسیدگی کرد [۱].

تدریس در مدارس با دو دسته بود: مدرسان ومُعیدان؛ وگاه نیز اگر کسی‌را

---

۱ ـ الحوادث الجامعة، حوادث سال ۶۷۲.

با لیاقت و اهمیتی چنانکه باید برای مدرسی نمی‌یافتند بجای وی نایب مدرس انتخاب می کردند و بکار او می گماشتند چنانکه المستنصر بالله خلیفهٔ عباسی هنگام افتتاح مدرسهٔ مستنصریه چون‌مدرسان لایق برای مالکیان وحنبلیان‌نیافت دو نایب‌مدرس معین کرد. مدرسین از میان دانشمندان درجهٔ اول انتخاب می‌شدند و ازینرو مانند سایر رجال مملکت دارای اهمیت و مقامی خاص بودند و حتی گاه بسفارت می‌رفتند [۱] و دراستقبال از بزرگان حضور می‌یافتند [۲]. اما «مُعید» که بمعنی تکرار کنندهٔ درس‌است موظف بود درسی را که مدرس می‌گفت دوباره برمحصلین فروخواند تا اگر کسی برمطلبی آگهی نیافت و یا نتوانست آنرا حفظ و ضبط کند آگهی یابد و حفظ کند. بمدرسان و مُعیدان هریک هنگام شروع بتدریس خلعتهای گرانمایه با تشریفاتی خاص داده می‌شد.

از این دسته گذشته عده‌یی «خادم» در مدرسه بخدمت محصلان و ساکنان آن مشغول بودند و ایشان را نیز مشاهره‌یی مقرر بود ـ هر محصل را معمولاً در مدرسه‌یی که بتحصیل اشتغال داشت حجره‌یی خاص بود و بوی ماهانه چیزی می‌دادند تا امر معاش‌فکر او را پریشان نسازد. فرش و مایحتاج حجره را نیز تا آنجا که ازحد اعتدال نگذرد در بسیاری از مدارس بمحصلان می‌دادند و در برخی از مدارس مانند مدرسهٔ مستنصریه انباری برای حفظ این‌گونه اشیاء وجود داشت تا اگر یکی از حجره‌ها را بچیزی حاجت افتد از آنجا داده شود. ازین مراتب گذشته در برخی از مدارس حتی خوراك محصلین و بسیاری از چیزهای دیگر از محل اوقاف داده می‌شد و در بعضی از آنها اگرطالب علمی بیمار می‌شد و بطبیب و دوا حاجت می‌یافت حاجت ویرا از محل اوقاف برمی‌آوردند.

مهمترین امری که درمدارس بدان باز می‌خوریم وجود کتابخانهاست و برخی از کتابخانها مانند کتابخانهٔ نظامیه و مستنصریه و شاید بسیاری از کتابخانهای دیگر مدارس

۱ و ۲ ــ الحوادث الجامعة، حوادث سالهای ۶۲۸ و ۶۴۳.

بر رسم کتابخانهای قدیم ایران دورهٔ اسلامی از روی فن کتابداری مرتب و در دسترس محصلان گذارده می‌شد وآنها را خازنان و خادمانی معین بود . کتابخانها برای مدارس تا حدی لازم شمرده می‌شد که حتی درمدرسهٔ سیار اولجایتو نیز صندوقهای کتب را در اردو حمل می کردند .

مجلس درس

مجلس درس در مدارس قدیم معمولاً وضع ساده‌یی داشت وغالباً بصورت حلقه تشکیل می‌یافت، بدین ترتیب که مدرّس در صدر می‌نشست و شاگردان با حفظ فاصله‌یی از او حلقه‌وار می‌نشستند و بدرس استاد گوش فرا می‌دادند . این رسم هنوز هم در مدارس قدیم حفظ شده و کمتر از آن عدول کرده‌اند .

اما در مدارس مهم و مجللی از قبیل نظامیه و مستنصریه و نظایر آن تا دوره‌های اخیر روش دیگری هم درکار بود وآن جلوس استاد بود بر کرسی و پوشیدن لباسی شبیه بطیلسان که « طرحه » نام داشت . استاد درین هنگام عمامه برسر داشت و با آرامش و وقار شروع بتدریس می کرد درحالی که دو مُعید در طرفین او ایستاده و سخنانی را که املاء می کرد تکرار می‌نمودند . محصلان معمولاً در پای کرسی قرارمی گرفتند و بسخنان مدرس و دو معید گوش می‌دادند وگاه در میان مستمعین بزرگان و رجال سیاسی نیز حضور داشتند چنانکه چون درسال ۶۷۱ هجری شرف‌الدین هارون پسر شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی بر کرسی درس مدرسهٔ نظامیه نشست و تدریس کرد عمش علاءالدین صاحب دیوان حاکم بغداد وکافهٔ ارباب دولت و مدرسان و علما و فقها در زیر سده نشستند و درس او را استماع کردند ؛ ودرسال ۶۳۴ که نورالدین ارسلانشاه‌بن عمادالدین زنگی صاحب شهرزور ببغداد رفته بود ازو بمدرسهٔ مستنصریه دعوت کردند. وی در مجلس درس مدرسان حاضر شد و بدارالکتب مدرسه رفت و ساعتی در آن نشست .

پیداست که تشریفات مذکور در همهٔ مدارس ، همچنانکه گفته‌ایم ، عمومیت

نداشت . استادان در اینگونه مدارس عادی طرحه نداشتند و بر کرسی نمی‌رفتند لکن باقی شرایط را البته رعایت می‌نمودند وغالباً معیدانی داشتند که دروس آنانرا با شاگردان تکرار می‌کردند و اشکالات ایشان‌را در غیاب استاد رفع می‌نمودند .

مواد دروس

مواد تدریس در مدارس عبارت بود از علوم قرآن (قرائت وتفسیر و بحث درقصص وموارد اعجاز و امثال واحکام قرآن) و حدیث و فقه و فروع آنها و کلام و علوم ادبی یعنی صرف و نحو و لغت و معانی و بیان و نقدالنظم و نقدالنثر و قافیه و بدیع و عروض و امثال اینها .

از علوم عقلی در بعضی از مدارس تدریس علوم ریاضی و علم طب مجاز بود و از فروع علم منطق ، علم جدل و علم بحث و مناظره را ممنوع نمی‌شمردند و مخصوصاً در دوره‌های بعد از مغول در مجالس درس علمای شیعی تدریس اینگونه مواد بشرط آنکه با شرع منافاتی نداشته باشد ، و همچنین بحث در اصول و مبادی عرفان و نظایر اینها هم معمول بود و با اینحال در غالب آنها واقف شرط می‌کرد که از تعلیم فلسفه و علوم اوایل خودداری کنند .

هریک از مدارس معمولاً بیکی از مذاهب مهم اختصاص داشت مثلاً مدارس نظامیه همه جا خاص شافعیان بود و مدارس دیگری از قرن چهارم ببعد وجود داشت که بچند قسمت تقسیم می‌گردید وهر قسمت اختصاص به مذهبی از مذاهب اسلام می‌یافت و ازدورهٔ غلبهٔ شیعه در ایران (سدهٔ دهم) عموماً مدارس را برای فرقهٔ شیعهٔ اثنی‌عشری بنا می‌کردند وعلوم شرعی را فقط بنا برطریقهٔ شیعهٔ امامیه در آنها تدریس می‌نمودند .

کتب درسی

تعیین کتابهای درسی و مواد درس عادةً بسته بنظر استادان بود . در تمدن اسلامی تا اواخر قرن ششم معمولاً تعیین کتاب برای تدریس نبود بلکه بیشتر برای مطالعه و تکمیل اطلاعات طالبان علم بکارمی‌رفت و دروس عبارت بود از تقریرات استاد و بحث‌های او . بااینحال متون مهم و یا اشعار و

قصائد معین ومنشآت عده‌ئی از مترسلان بزرگ عربی وفارسی ونظایر اینها حتماً می‌بایست دیده شود و استاد در بارهٔ آنها توضیحاتی بدهد . بیشتر استادان از تألیفات خود هم برای تدریس استفاده می کردند ودر هردوصورت ، یعنی خواه از متون مهم قدیم استفاده کرده باشند و خواه از تألیفات خود ، بعد از آنکه طالب علم آنها را نزد استاد می‌خواند ازاستاد اجازهٔ روایت آنها را می گرفت و این در حکم تصدیق و سندی بود که استادان بطالبان علم بدهند .

از اوایل قرن هفتم توجه بتدوین کتب معین درسی و بکار رفتن آنها در مدارس بسیارمعمول شد . درسال ٦٤٥ هجری ازطرف دربارخلافت بمدرسین مدرسهٔ مستنصریه که قبلاً آزاد بودند نتایج تحقیقات خود را بیان کنند ، امر شد که « ازین پس چیزی از تصانیف خود برطلاب فرو نخوانند و فقها را بحفظ چیزی از آنها وادار و ملزم نسازند بلکه کلام مشایخ را برای حفظ ادب نسبت بآنان و از راه تبرک بشاگردان بیاموزند »[1] و اگرچه عده‌ئی از مدرسان در برابر این دستور مقاومت کردند لکن سرانجام همه تسلیم شدند و این فرمان را بکار بستند[2] . این اولین حمله بآزادی استادان در کار درس بود و ازین پس تحجر و یکنواخت شدن دروس ومطالب در مدارس و درتمام مواد درس معمول گردید ، بسیاری از کتب معروف استادان قدیم در حکمت و علوم ادبی و شرعی تلخیص و سپس شرح شد و بصورتی درآمد که بکار فرا گرفتن محصلان آید . همچنین عده‌ئی از مؤلفان مانند خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ٦٧٢ هجری) بتحریر کتب دشوار قدیم (بخصوص رسائل ریاضی مؤلفان یونانی) پرداختند و نیز عده‌ئی از مؤلفان دیگر مانند نجم‌الدین دبیران وسکاکی وعلامهٔ حلّی و قطب‌الدین شیرازی و نظایر آنان در قرن هفتم و هشتم کتابهایی در فنون مختلف تألیف کردند که همه جنبهٔ درسی داشت . بهمین منظور نوشتن کتاب‌هایی که جنبهٔ دائرةالمعارف داشت نیز مرسوم شد مانند : « اقسام العلوم » تألیف خواجه نصیرالدین طوسی و « درةالتاج » بفارسی تألیف

۱ و ۲ ــ الحوادث الجامعه ، حوادث سال ٦٤٥ .

قطب‌الدین شیرازی (متوفی ۷۱۰) و « نفایس الفنون فی عرایس العیون » بفارسی تألیف شمس‌الدین محمد آملی (متوفی ۷۵۳) و کتابی که شمس‌الدین محمدبن ابراهیم سنجاری (متوفی ۷۹٤) در شصت علم بنام « ارشاد القاصدالی اسنی المقاصد » نوشت و طاش کبری زاده از روی آن « مفتاح‌السعادهٔ » خود را با اضافات وتوضیحات‌کافی تألیف نمود . در این کتابها خلاصه‌یی جامع از غالب علوم ذکر می‌شد بنحوی که متعلم از روی آنها اطلاعات آنسیکلوپدیک ازهمهٔ دانشها اعم ازعلوم معقول و منقول‌بدست می‌آورد . بهمین منظور « مفتاح‌العلوم » سکّاکی (متوفی ٦٢٦) که در اوایل قرن‌هفتم تألیف شد و خلاصهٔ جامعی از علوم ادبی بود ازقرن هفتم ببعد چندین بار شرح شد که اقدم آنها « مفتاح‌المصباح » قطب‌الدین شیرازی بود .

روابط استادان و شاگردان و وظایف آنان

نکتهٔ بسیار مهم و گفتنی در تعلیمات عالیهٔ ایران رابطهٔ استواریست که بین استادان و شاگردان آنان برقرار بود . این امردرتمام کشورهای اسلامی رایج بود . کمتر کسی‌را از رجال عالم‌اسلام می‌توان یافت که نسبت باستاد خویش حق شناس نبوده و نام او را بتعظیم و بزرگداشت و احترام تمام یاد نکرده باشد .

معروفست که خسروشاهی فیلسوف و عالم معروف قرن هفتم شاگرد ابن‌الخطیب و مؤلف « تلخیص کتاب الشفا » بعد از آنکه شهرت وافری حاصل کرده و در دمشق مسند تدریس یافته و مورد احترام و بزرگداشت رجال و امرای زمان قرارگرفته بود ، روزی دردمشق نسخه‌یی را دید که براوعرضه کرده بودند . اوآن نسخه را نگاه می کرد ، ناگاه آنرا بوسید و برسر گذاشت . اطرافیان علت این تعظیم و تکریم ناگهانی استاد را سؤال کردند . گفت ضمن مطالعهٔ کتاب ناگهان متوجه شدم که این نسخه بخط‌استادم ابن‌الخطیب است و این بزرگداشت مرا سبب آن بود . نظایر این توقیرها و احترامها را در شرح حال رجال علم و ادب ایران اسلامی بسیار می‌بینیم و این از افتخارات فرهنگی ملت ماست .

استادان را نیز نسبت بشاگردان خاصه آن گروه که صاحب استعداد و علاقه‌یی بودند، توجه خاص بود و آنان را چون فرزند خویش دوست می‌داشتند و حمایت می‌کردند. تشویق معلمان و فاضلان و حتی امرای زمان از محصلان نیز از خصایص تمدن اسلامی و در همهٔ ادوار معمول بود و درین باب شواهد مختلف در کتب رجال و تواریخ و ادب یافته می‌شود.

از حقوق معلمان و وظایف دانشجویان نسبت بایشان رعایت کردن حق آنان بود در هرحال بخصوص که احادیثی درین باب روایت شده و اخباری از بزرگان دین نقل گردیده بود و در نتیجه رعایت حق استاد صورت شرعی می‌یافت. مثلاً می‌گفتند که متعلم باید همیشه معلم را سلام کند و تحیت گوید و در قفای او ننشیند بلکه با وی درنشستن رو با روی باشد و نزد او بدست وسر و چشم اشاره نکند و او را بسؤالهای بی فایده رنجه نکند و نزد وی خلاف قولش بنقل اقوال نپردازد و از طول صحبت استاد اظهار ملال ننماید و بسخنان او بنیکی گوش فرا دارد و آوای خود را از آوای معلم بلندتر نکند و اگر کسی از استاد سؤالی کرد او در جواب پیشی نجوید و در مجلس او با کسی سخن نگوید و از او در قفایش ببدی یاد نکند و اگر کسی بدگویی آغاز کرد ویرا ازین کار باز دارد و عیبهای استاد را از انظار بپوشاند و با دشمنان استاد نیامیزد [1].

وظایف خصوصی و مقصود محصلان از تحصیل

بر محصلان فرض بود که علم را برای طلب ریاست یا امور مادی نیاموزند و مطالبی را که در کتب می‌خواندند از راه مباحثه و مذاکره مرکوز ذهن کنند. معمولاً برای مباحثه و مذاکره دوتن یا بیشتر از طلاب همدرس گرد می‌آمدند و متن درس را می‌خواندند و یا بهم جواب می‌دادند و درضمن شروع برد و اشکال می‌کردند و عموماً اشکال کننده و اشکال شونده هردو در اعتراض و دفاع بمنتهی حد سعی می‌کردند و این بحث و جدال در تعلیم و تربیت اسلامی از ایام قدیم وجود داشت و هنوز هم در تعلیمات

---

۱ — طرائق الحقایق، جلد ۱، ص ۲۵ و ۲۶.

قدیم ما وجود دارد و البته در علوم نظری سودمند است .

منظور از تحصیلات عالیه و یا نتیجه‌یی که ازآن عاید می‌شد ورود در زمرهٔ طبقات عالیهٔ اجتماع بود و چون در امر تحصیل در تمدن اسلامی وضع طبقاتی مطلقاً مؤثر نبود هر کس از هر طبقه و در هر وضع اجتماعی و اقتصادی که بود ، چون از راه تحصیل علوم عالیه بمقامات بلند علمی می‌رسید طبعاً در جزء طبقات عالی درمی‌آمد و با امراء و وزراء و رجال کشور معاشرت وآشنائی می‌یافت و در جامعه نفوذ شدید حاصل می‌کرد واگر در کارهای دولتی وارد می‌شد میتوانست منصب های مهمی ازقبیل قضا و وزارت و صاحب دیوانی رسائل و یا دیوانهای دیگری از قبیل دیوان عرض یا دیوان برید یا دیوان استیفا و نظایر این مشاغل را بدست آورد و یا اگر بتألیف و ایجاد آثار سودمندی توفیق یافت مورد تشویق سلاطین و رجال بزرگ و وزراء و امراء قرارگیرد و با اهداء کتاب خود بدانان جوایز و صلات بزرگ دریافت دارد و ازین راه بتحصیل ثروت نایل شود . گروه بزرگی دیگر مطلقا بهیچیک ازین نتایج هم متوجه نبودند و این‌گونه اغراض را بعنوان غایت بالعرض از تحصیلات خود نگاه می‌کردند و غایت بالذات در نظراغلب آنان تبحر درعلوم ادبی و حکمی و دینی و اطلاع بر اسرار مکنونه بوده است و با چنین منظورومقصود است که‌آنهمه مردان فاضل و دانشمندان صاحب اثر در تمدن اسلامی ایران تربیت می‌شده و ظهور می‌کرده‌اند .

٤ ـ تعلیمات عالیهٔ جدید در ایران

مراد از تعلیمات عالیهٔ جدید تعلیم مواد علوم بنا برروش اروپائیان بوسیلهٔ استادان اروپائی یا استادان ایرانیست که زیر دست آنان در اروپا و ایران تربیت یافتند.

رابطهٔ علمی ایران با اروپا در اوایل دورهٔ قاجاریه موانعی داشت که ازآنجمله دوری راه و نبودن وسایل کافی برای سهولت درآمد و شد میان ایران و ممالک مترقی اروپای آن روزگار بود و دیگر وجود دو مملکت وسیع روسیهٔ تزاری در شمال و امپراطوری عثمانی در مغرب ایران بود که در حکم دو مانع طبیعی از راه خشکی برای ارتباط ایران و اروپا محسوب می‌گردید و فقدان وسایل دریائی هم مانع ایران دراستفاده از راههای دریائی بود.

نخستین رابطهٔ علمی و فنی ایران و اروپا براثر احتیاجات نظامی از دوران سلطنت فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۱ - ۱۲۵۰ هـ.) میان ایران وفرانسه حاصل گردید. درآن ایام ناپلئون کبیر برای دست یافتن بر هندوستان خود را نیازمند استفاده از خلیج فارس و راههای ایران می‌دانست و بهمین‌سبب هیأتی نظامی بریاست ژنرال گاردان درسال ۱۸۰۷ میلادی مطابق با ۱۲۲۱ هجری قمری مأمور ایران کرد. وی ضمن کارهای خویش از افسرانی که با خود داشت برای تشکیل نظام جدید در ایران استفاده کرد و سه مرکز تعلیمات در تهران و تبریز و اصفهان تشکیل داد. مرکز تعلیمات تبریز با مساعدتهای خاصی که عباس میرزا نایب السلطنه می‌کرد وسعت و اهمیت بیشتری داشت ومخصوصاً برای تربیت مهندسین نظامی بروش اروپائیان باب تعلیمات جدید ریاضی را در ایران گشود لکن چنانکه می‌دانیم مأموریت ژنرال گاردان در ایران دیری نپائید و کار تعلیماتی

هیأت او نیز تعطیل شد [۱] .

سه چهار سال بعد از این اقدام ، عباس میرزا نایب السلطنه اولین محصل اعزامی را برای آموختن علوم و فنون عالیهٔ جدید در سال ۱۲۲۵ هجری قمری و سپس چندتن دیگر را برای آموختن فنون طبیعی و ریاضی و طب و اسلحه سازی بریاست کلنل دارسی بخرج دولت ایران (هریک درسال پانصد اشرفی) به انگلستان فرستاد [۲] .

بدین ترتیب توجه بتعلیمات عالیهٔ جدید در ایران آغاز گردید و مسلماً اگر عباس میرزا نایب السلطنه زمان می‌یافت با روشنی ذهن وعلاقهٔ خاص بترقی و پیشرفت، این کار را تعقیب می کرد و بنتایج بهتری می‌رسید لکن فوت نابهنگام او ازین امر پیش گیری کرد تا دور سلطنت به ناصرالدین شاه و وزارت او ببزرگترین مرد روشن فکر و مترقی ایران در عهد قاجاریان یعنی میرزا تقی‌خان امیر کبیر (متولد در حدود سال ۱۲۱۳ و مقتول بسال ۱۲۶۸ هجری) رسید .

تأسیس مدرسهٔ دارالفنون

امیر کبیر ضمن اصلاحات مختلف و بسیار مهمی که در پیش گرفت تأسیس یک مدرسهٔ عالی را برای آموختن علوم و فنون جدید نیز وجههٔ همت قرار داد . ازین راه « مدرسهٔ دارالفنون » که بتقلید از پلی‌تکنیک‌های اروپا ایجادگردیده بود ، تأسیس‌شد . مقصود امیر کبیر از تأسیس دارالفنون « تعلیم و تعلم علوم وصنایع » بود و تصمیم باین کار بزرگ را در سال ۱۲۶۶ گرفت و ساختمانی تحت نظرمیرزا رضا مهندس باشی درتهران با یک سال وقت در میان « ارگ سلطانی » تهران بنا کرد . فکر ایجاد دارالفنون در ایران برای امیر کبیر بعد از مسافرت او بروسیه (۱۲۴۴ هجری) و دیدن مدارس فنی و صنعتی و نظامی آنجا پیش آمد و او بعد از آغاز بنای مدرسه ، فرمان داد تا از اطریش و پروس معلمانی برای آموختن فنون جدید انتخاب و استخدام شوند . در فرمانی که امیر برای

۱ــ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر ، مرحوم سعید نفیسی ، تهران ۱۳۳۵، ص ۱۱۳ .

۲ــ سبک شناسی ــ مرحوم بهار ، جلد ۳ ، چاپ اول ص ۳۴۱ .

ژان داوید (*Jean David*) عضو سفارت ایران در سن پطرزبورگ بمنظور استخدام معلمان فرستاد باو دستور داد که « شش نفر معلم با سررشتهٔ صاحب وقوف برای مکتب‌خانهٔ پادشاهی که در دارالخلافهٔ تهران بنا شده است » از مملکت نمسا (اطریش) و پروسا (آلمان) تا مدت شش سال اجیر کند و تا مبلغ چهار هزار تومان برای مقرری آنها و برای هریک از آنها به جهت مخارج آمدن و رفتن مبلغ چهارصد تومان قرار بدهد و قراردادی درین باب مبادله کند . این فرمان را امیر در شوال ۱۲۶۶ هجری امضاء کرد[۱] . شش معلم که امیر دستور استخدام آنان را داده بود برای معلمی پیاده نظام، توپخانه ، هندسه ، علم معادن ، طب و جراحی و تشریح ، و سواره نظام بوده‌است. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که مقصود امیر از ایجاد دارالفنون تعلیم فنون نظامی و ریاضیات و طبیعیات و طب و معدنشناسی بوده و بیشتر جنبهٔ نظامی داشته است و بهمین سبب امیر در مکتوبات دیگر خود به ژان داوید آن را « مدرسهٔ نظامیه » نیز نامیده است .

درسال ۱۲۶۸ هفت تن معلم پیاده نظام و توپخانه و مهندسی و سواره نظام وطب و جراحی وعلم معدن و داروسازی به ایران رسیدند ودر روز یکشنبه پنجم ماه ربیع الاول ۱۲۶۸ با یکصد شاگرد از شاهزادگان و فرزندان امراء و اعیان رجال شروع بکار کردند و عده‌ای از اروپائیان دیگر را هم که بسمت های معلمی و مستشاری در ایران کار می کردند بهمکاری برگزیدند و آنها بتدریس موادی ازقبیل جغرافیا ، زبان فرانسه، ریاضیات ، طب و موسیقی وامثال اینها مبادرت کردند . از جملهٔ همین دستهٔ اخیر شلیمر (*Schlimer*) هلندی مؤلف « فرهنگ طبی » معروفست . عده‌یی از علمای ایرانی وارمنی هم برای تدریس علوم ادبی و زبان روسی و امثال اینها بکار گماشته شدند و بدین ترتیب مدرسهٔ دارالفنون با داشتن معلمین برگزیده بکار خود شروع کرد[۲] .

---

۱ — میرزا تقی‌خان امیر کبیر ، عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۴۰ - ص ۱۵۷ و ۱۵۸ .

۲ — این اطلاعات بیشتر مأخوذست از کتاب « میرزا تقی‌خان امیر کبیر » از مرحوم عباس اقبال آشتیانی ، تهران ۱۳۴۰ ، ص ۱۵۵ - ۱۶۲ .

مدرسهٔ دارالفنون بی تردید منشأ تحول فکری و علمی و ادبی مهمی در ایران گردید و آنرا باید پایهٔ تمام تعلیمات عالیهٔ جدید در ایران و محل تربیت بزرگترین رجال فرهنگی اواخر دورهٔ قاجاریه و وسیلهٔ قاطع برای پراگندن علوم و اطلاعات جدید و زبانها و ادبیات اروپائی (مخصوصاً فرانسوی) در ایران اواخر عهد قاجاری و اوایل دورهٔ مشروطیت شمرد.

تأسیس مدارس عالیه

بعد از آنکه عده‌یی از جوانان ایران بتدریج در مدرسهٔ دارالفنون تعلیم یافتند تأسیس مدارس عالیهٔ جدید دیگری در ایران میسر گردید. از آنجمله در سال ۱۳۱۷ هجری قمری مدرسهٔ علوم سیاسی از طرف وزارت امور خارجه با عده‌یی معلمان اروپائی و ایرانی تأسیس شد و در سال ۱۳۱۸ قمری مدرسهٔ فلاحت بریاست یک کارشناس بلژیکی از طرف ادارهٔ خالصه دایر گردید.

در همین‌حال ضمن توسعه‌یی که در بعضی‌از رشته‌های تعلیماتی دارالفنون حاصل می‌گشت برخی از آنها از مدرسهٔ مذکور جدا شده و اداره و سازمان مستقل یافت. از آنجمله قسمت طب تکمیل گشت و بنام مدرسهٔ عالی طب و داروسازی دایر شد و قسمت‌های نظامی آن بصورت «مدارس عالی نظام» درآمد.

درسال ۱۲۹۷ شمسی برای تربیت معلمین شایسته مدرسه‌یی بنام دارالمعلمین مرکزی تأسیس شد که چندی بعد یعنی درسال ۱۳۰۷ شمسی. باداشتن عده‌یی از معلمان اروپائی و ایرانی با صورتی نوین عنوان دارالمعلمین عالی یافت ومبنای تعلیمات عالیهٔ کشور، در علوم و ادبیات گردید.

دنبال این حوادث فرهنگی درسال ۱۳۱۳ شمسی دانشگاه تهران تأسیس شد که امروزه پانزده دانشکده دارد و دانشگاههای دیگر کشور نیز مانند دانشگاه آریامهر و دانشگاه تبریز و دانشگاه مشهد و دانشگاه پهلوی شیراز و دانشگاه ملی‌تهران و دانشگاه اصفهان باضافهٔ چندین‌مدرسه عالی فنی‌وصنعتی وحرفه‌یی‌بدنبال آن تااین‌روزگار بتدریج تشکیل یافته‌اند.

-۲-

تاریخ علوم در ایران

۱ - وضع علوم در عهد پیش از اسلام

سابقهٔ علم در ایران

در بارهٔ تاریخ علوم در ایران کهن (پیش از ساسانیان) با آنکه می‌توان از پاره‌یی اشارات اوستا و اخباری که در داستانهای ملی ایران و یا آثار مؤلفان خارجی مانند هرودوت و دیگران، آمده است استفاده کرد، ولی برای ذکر اطلاعات روشن در این باب بهتر آنست که از دورهٔ شاهنشاهی ساسانی (۲۲۶ - ۶۵۲ میلادی) یعنی عهد پختگی و کمال تمدن و فرهنگ ایران پیش از اسلام آغاز کنیم زیرا اگرچه باغلبهٔ اسلام بر ایران مقدار بسیاری از اسناد مربوط بفرهنگ و تمدن ایران پیش از اسلام یا بکلی از میان رفت و یا دگرگون شد، با اینحال از باقی ماندهٔ اطلاعاتی که در آثار ملل قدیمه واحیاناً در منابع عربی وفارسی دیده می‌شود می‌توان اطلاعات سودمندی در بارهٔ علوم آن عهد بدست آورد.

در دورهٔ ساسانی بریاضیات و نجوم توجه بسیاری شده است. وجود زیجهائی از قبیل زیج شهریار (زیگ شتریار)، و رصد هایی که مورد تقلید گروه بزرگی از منجمان اسلامی قرار گرفته‌است، و پیشرفت فوق‌العادهٔ ایرانیان دراوایل تمدن اسلامی در ریاضیات و نجوم و هیأت، و ترجمهٔ کتابهائی در همین علوم وفنون از پهلوی دلیل بارز ترقی ایرانیان عهد ساسانی در علوم ریاضی است.

صاعد اندلسی [1] در «طبقات الامم» می‌گوید: از خصائص مردم ایران توجه آنانست بطب و احکام نجوم و علم تأثیر کواکب درعالم سفلی، وآنانرا در باب حرکات کواکب رصدهای قدیم بوده و روشهای گوناگون در مسائل فلکی داشته‌اند و یکی از

---

۱ — صاعدبن احمد الاندلسی التغلبی سورخ و ادیب محقق متولد ۴۲۰ ه. در قرطبه مؤلف «جوامع اخبار الامم» و «مقالات الملل و النحل» و «طبقات الامم» و غیره.

آنها طریقه‌بیست که ابومعشر جعفربن محمد بلخی زیج خود را برآن ترتیب داد و درآن زیج گفت که آن طریقهٔ علمای سابق ایران و سایر نواحی است . . . ابومعشر مذهب ایرانیان را در تنظیم ادوار عالم ستوده وگفته است که اهل حساب ایران و بابل و هند و چین واکثر امم که معرفت باحکام نجوم دارند متفقند که درست‌ترین ادوار دوریست که ایرانیان تنظیم کرده و «سنی العالم» نامیده‌اند وعلمای عهد ما آنرا «سنی اهل فارس» می‌گویند .

صاعد اندلسی باز در دنبال این مطلب می‌گوید : ایرانیان کتب مهمی دراحکام نجوم داشته‌اند و یکی ازآنها کتابی است در صورتهای درجات فلک منسوب به زرتشت و دیگر کتاب «جاماسپ» است .

از این دوکتاب که نام برده‌اند ترجمهٔ فارسی دومین کتاب که مسلماً از ترجمهٔ عربی آن گرفته شده در دست است .

شواهد مختلف ثابت می‌کندکه معلومات‌نجومی ایرانیان که درآنها برمبانی اطلاعات چینی وکلدانی و یونانی تحقیقات جدیدی افزوده شده‌بود ، دراواخرعهدساسانی وسعت بسیار داشت .

در پاره‌یی ازکتب پهلوی‌اصطلاحات فراوان علمی‌موجود است واین‌اصطلاحات که غالباً قابل تطبیق براصطلاحات فلسفی یونانی خاصه ارسطو است میرساند که در مراکز دینی زرتشتی مانند مراکز مسیحی ایرانی توجه خاص بحکمت یونانی وجود داشته است .

از جملهٔ بهترین کتابهائی که بکسب این اطلاعات یاوری می‌کند کتاب «شکند گمانیک ویچار» تألیف مردان فرخ‌اورمزد داتان است (چاپ *Père de Menasce* بتاریخ ۱۹۴۵ میلادی) که درکلام مزدیسنا و رد برعیسویت نوشته شده است .

علاوه براین درکتب حکمای بزرگ اسلامی اشاراتی بروشها و عقاید خاص‌فلسفی

ایرانی مانند « حکمت خسروانی » و فلسفهٔ متداول میان مانویان و غیره داریم که همهٔ آنها قابل مطالعه و تحقیق‌اند .

ابن حزم متکلم وفیلسوف اندلسی می‌گوید که : محمدبن‌زکریای رازی قول بقدماء خمسه : یعنی خالق ، نفس کلی، هیولی اولی ، مکان مطلق یا خلاء ، زمان مطلق یا دهررا از زرتشتیان گرفته است (۱) و باز او می‌گوید که اعتقاد مشهور زرتشتیان برآنست که خالق عالم یعنی « اورمزد » و ابلیس یعنی « اهرمن » و « گاه » یعنی زمان و « جای » یعنی مکان و خلاء و « تَوم » یعنی جوهر یا هیولی یا خمیره ، پنج قدیمند . مسعودی در التنبیه و الاشراف (ص ۹۳) نیز همین‌مطلب را ذکر می کند . این اطلاعات و همچنین مطالعهٔ دقیق درمبادی فلسفی شیخ اشراق : شهاب‌الدین سهروردی ابوالفتوح یحیی بن حبش (مقتول بسال ۵۸۷ هجری) و تصریح او باینکه قسمتی‌از نظرهایش‌مبتنی برحکمت خسروانی است ، و مخصوصاً با توجه باصطلاحاتی که از حکمت ایران پیش از اسلام اخذ کرده است (۲) شیوع روش خاصی از حکمت را در ایران پیش از اسلام‌که بدبستانهائی نیز تقسیم می‌شده است ثابت می کند .

نظریه‌ها ودستورها واصطلاحات پزشکی وستور پزشکی (بیطاری - دام‌پزشکی) که ازهوسپارَم نَسکْ ونیکا دُوم نَسکْ (از جملهٔ بیست و یک نسک اوستای دورهٔ ساسانی) درکتاب دینکرت نقل شده خصوصاً قابل توجه است . و اطلاعات دقیقی در بارهٔ پزشکی در ایران پیش از اسلام بما می‌دهد و این البته غیر از اطلاعات علمی دقیقی است که در میان علمای عیسوی سریانی زبان ایرانی در بارهٔ علم طب وجود داشته و بعد از این در بارهٔ آن بحث خواهیم کرد . درکتاب سوم دینکرت رسالهٔ کوچکی راجع بطب نقل‌شده که مسلماً از یک منبع عهد ساسانی‌گرفته شده و نویسندهٔ این‌رساله

---

۱ — رجوع شود به « رسائل فلسفیة‌لمحمد بن زکریاالرازی » گرد آوردهٔ (*Paul Kraus*) چاپ مصر ۱۹۳۹ ، ص ۱۹۱ ببعد .

۲ — تاریخ ادبیات ایران - دکتر صفا ، جلد ۲ ، ص ۲۹۷ - ۳۰۵ .

بیماری جسمانی و روحانی را از یکدیگر تمیز داده و در برخی ازمعالجات جسمانی مداوای روحانی را لازم دانسته است و این درست یادآور اصطلاح « طب الابدان و الانفس» در کتب اسلامی است و نیز یادآور روش پزشکان گُندیشاپور است که برای پزشک علاوه براطلاع ازطب وطبیعیات ، فراگرفتن‌مطالبی را در بارهٔ حکمت و« علم النفس» لازم می‌دانسته‌اند .

برخی‌ازکتب طبی که در عصر ترجمه و نقل‌علوم ، بزبان عربی درآمد ازمؤلفات سریانی یا پهلوی تألیف علمای ایرانی بوده است و علاوه برکتب طبی در الفهرست ابن‌الندیم نام کتابهای متعدد دیگری در علوم‌مختلف ازقبیل : ستور پزشکی ، کشاورزی ، امراض و معالجات مرغان شکاری ، تعلیم و تربیت کودکان ، آیین جنگ و نظایر اینها ذکر شده که در آن عصر بزبان عربی ترجمه کرده بودند .

در همان حال که میان زرتشتیان و مانویان ومزدکیان و زروانیان عهد ساسانی روش‌ها و طریقه‌های خاص در علوم عقلی و حکمی و کلامی رواج داشت یک جریان علمی بسیار نیرومند از سرحدات غربی شاهنشاهی ساسانی بجانب ایران پیش می‌آمد و آن نفوذ و پیشرفت عقاید و نظرها و آثار علمی یونانی است که باشیوع مسیحیت و رواج زبان سریانی یعنی‌زبان رسمی‌عیسویان نسطوری‌ایران توأم بود . متخرّجان مدرسهٔ ایرانیان [۱] رها [۲] که پیش از قرن پنجم میلادی درآن شهر تشکیل یافته بود در تمام قرن پنجم وششم‌میلادی با قوت‌تمام سرگرم ایجادکلیساها وحوزه‌های تدریس در بسیاری از شهرهای داخلی ایران بودند . ازین مدارس عیسوی ایران عالمان بزرگی مانند نرسی مجذوم (*Narsès le Lepreux*) مؤسس مدرسهٔ نصیبین وفرهاد (*Aphradate*) رئیس دیر مارمَتّیٰ در موصل و مارْ اَبایِ اول (*Mar Aba* I) جاثلیق‌سلوکیه برخاستند . از آن

---

۱ — *Ecole des Perses* . ۲ — شهر رها (*Edessa* یا *Orfa*) از شهرهای سواحل علیای فرات که از اواخر قرن دوم میلادی مرکز مهم مسیحیت شد و زبان سریانی در کلیسای آن بجای زبان یونانی بکار میرفت .

میان از پولوس ایرانی (*Paulus Persa*) رئیس حوزهٔ ایرانی نصیبین کتابی مشتمل بر بحث در بارهٔ منطق ارسطو بسریانی در دست است که برای خسرو انوشیروان نوشته. از سایر معلمان این مدارس مذهبی و علمی مردان دیگری مانند ابراهیم مادی (*Abraham Le Mède*)، برهاد بشابای کرد (*Berhadbechaba le kurde*)، مَربابا گندیشاپوری (*Mar Papa de Beit Lapat*)، پولوس پسر کاکی کرخه‌یی (*Paul fils de Kaki de Karka*)، معنا بیت اردشیری (*Maana de Beit Ardachir*) و امثال آنان را نام برده‌اند که غالباً تألیفاتی بسریانی در انواع علوم عقلی داشته‌اند.

ذکر همهٔ مراکز علمی عیسویان که در آنها تألیف کتب علمی بزبان سریانی یا ترجمهٔ کتابها از یونانی و پهلوی بسریانی رایج بود در اینجا مقدور نیست لکن از آن میان اشارهٔ مختصری بشهر گندی شاپور که در حوزه‌های مسیحی ایران «بیت لابات» (*Beit Lapat*) خوانده میشد لازمست. این شهر درمشرق شوش و جنوب شرقی دزفول و شمال غربی شوشتر قرار داشت و در عهد شاپور دوم ملقب به «هویه سُنبا» یعنی ذوالاکتاف (۳۱۰ - ۳۷۹ م.) سی سال پایتخت او بود و در همین حوزه است که از ترکیب شیوه‌های پزشکی یونانی و ایرانی و هندی، روشی که از هرسهٔ آنها کاملتر بود بوجود آمد. شهرت علمی گندیشاپور تا مدتی از اوائل دورهٔ اسلامی هم باقی بود و از اواسط قرن دوم هجری ببعد بتدریج علماء و معلمان مسیحی آن به بغداد منتقل شدند و در آنجا بتعلیم علوم پرداختند و پزشکی را بمحصلان مسلمان یا عیسوی که در آن شهر اجتماع می کردند آموختند[1].

از مهمترین معلمان گندیشاپور که در پزشکی و دارو سازی، حوزهٔ درسی در بغداد ایجاد کردند باید کسانی مانند جورجیس پسر بختیشوع و بختیشوع پسر وی، و ابویزید چهار بُخت و پسرش عیسی، وماسویه و پسرش یوحنا، و شاپور پسر سهل را نام

۱ - رجوع کنید به تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، دکتر صفا، چاپ سوم، ص ۲۱ - ۲۳.

بریم که تألیفات آنان پایه‌های اساسی علم طب در تمدن اسلامی است .

نهضت علمی عهد انوشیروان

مطلب مهمی که از حیث تاریخ علم در ایران قبل از اسلام قابل توجه است آنکه در عهد انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹ میلادی) بنا برمیل و ارادهٔ او نهضت علمی زورمندی در ایران پیدا شد . وی که بنا برنقل آکاثیاس فلسفه را از اورانوس طبیب وفیلسوف آموخته بود بعالمان و حکیمان و مترجمان و ادیبان توجهی خاص داشت و هریک را بکاری می‌گماشت چنانکه بولس ایرانی را مأمور تألیف کتابی درمنطق ارسطو کرد و با وساطت جبرائیل دُرُستبد (*drust - pat* یا *drudhistpat* یعنی وزیر یا رئیس بهداری) در سال بیستم از سلطنت خود پزشکان گندیشاپور را گرد آورد تا بطریق سؤال و جواب کتابی در علم طب بنویسند و استفادهٔ او از برزویهٔ پزشک در ترجمهٔ کتابهای هندی و معاشرت حکیمانهٔ او با بزرگمهر بُختکان خود مشهور است .

ازاتفاقات مساعد علمی در دورهٔ آن‌شاهنشاه ، پناه جستن هفت تن‌ازدانشمندان مشهور یونان است که از بیم تعصب یوستی نیانوس امپراطور روم شرقی به ایران آمدند و بفرمان خسرو بمهربانی پذیرفته شدند . این حکیمان پیروان شیوهٔ نوافلاطونی بودند و انوشیروان شخصاً با بعضی از آنان خاصه پریسکیانوس (*Priskianus*) مباحثاتی داشت و از پرسشها و پاسخهای آن دو کتابی ترتیب یافت که اکنون ترجمهٔ ناقصی ازآن بلاتینی درکتابخانهٔ سن ژرمن - پاریس بعنوان « حل مسائلی در بارهٔ مشکلات خسرو پادشاه ایران »[1] موجود است . این کتاب شامل بحث‌های مختصری درمسائل مختلف روانشناسی، وظائف الاعضاء، حکمت طبیعی ، نجوم و تاریخ طبیعی است .

غیر از مراکز مسیحی که گفته شد در دوران ساسانی مرکزهای علمی دیگر برای انواع خاصی از علوم مخصوصاً ریاضیات و طب وجود داشته است . این مراکز سنت های علمی خود را در دورهٔ اسلامی مدتها ادامه دادند و ازجملهٔ آنها یکی اهواز

---

۱ — *Solutiones corum de quibus dubitavit Chosroes Persarum Rex* .

است که در اواسط قرن دوم نوبخت اهوازی بزرگترین منجم و ریاضی‌دان آن زمان و پسرش خُرشاذماه از آن برخاستند . دیگر شهر مرو بود که رَبَّن طبری و ماشاءالله بن اثری دو تن از بزرگترین مؤلفان ریاضی ایران در اوایل قرن دوم هجری در آن حوزه تربیت شدند و خصوصاً ماشاءالله بعد از مهاجرت به بغداد جزو استادان بزرگ ریاضی در آن شهر محسوب گردید[۱] .

۱ ـ راجع بهمهٔ مسائل مربوط بجریان علوم و مراکز علمی ایران در دوران پیش‌از اسلام رجوع کنید به کتاب دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی تألیف نگارندهٔ این اوراق ، تهران ۱۳۳۰ ؛ و به تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ، دکتر صفا ، ج ۱ چاپ سوم ص ۱۷ - ۲۶ .

۲ - تاریخ علوم در عهد اسلامی ایران

ترجمهٔ علوم

با اطلاع ازمقدمات گذشته معلوم می‌شود که در ایران پیش از اسلام علوم بمراحلی بسیار مهمی از ترقی ارتقا یافته و دارای مراکز متعدد زرتشتی و عیسوی و مانوی و جزآنها شده بود که در آنها دانشهائی ازقبیل منطق ، نجوم ، ریاضیات ، طب ، داروسازی ، طبیعیات ، فلسفه وکلام مورد مطالعه بوده‌است و علمای همین مراکزند که اولاً با غلبهٔ عرب بتدریج زبان خویش‌را از پهلوی وسریانی بعربی برگرداندند وکتابهای خود را بدان زبان تألیف کردند وثانیاً بعضی از آنان ببغداد رفتند وبدان شهر نیزمرکزیت علمی‌دادند. بعبارت دیگرظهورخیره کنندهٔ اختر علم در تمدن نوساختهٔ اسلامی محصول عرب و حکومتهای عربی نبود بلکه عده‌یی از مراکزعلمی ایران وشمال‌عراق و سوریه که همه از سالیان دراز وجود داشتند با غلبهٔ عرب و شیوع زبان عربی تدریجاً تغییر زبان دادند و وضعی را ایجاد کردند که بعدها موجب گمراهی محققان در عربی دانستن آنها گردید .

بعد ازتشکیل دولتهای اموی وعباسی طبعاً گروهی ازعالمان ایرانی بمراکز قدرت یعنی پایتخت های ممالك اسلامی ، روی نهادند . توجه واقعی حکومت اسلامی بعلوم و علما از عهد بنی‌عباس و تحت تأثیرمستقیم و انکار ناپذیر رجال و خاندانهای ایرانی آغاز شد و تا اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم در دستگاه‌های خلافت بغداد و امارتهای داخلی ایران از قبیل خوارزمشاهان و آل بویه وسامانیان و زیاریان و دیلمیان وغزنویان بنهایت قوت رسید ولی از آن پس در عهد تسلط قبایل و غلامان تورانی نژاد آسیای - مرکزی ومغول وتاتار ضعیف و سست شد .

در قرنهای دوم و سوم وچهارم هجری مترجمان ایرانی پهلوی زبان یا سریانی زبان

و نیز مترجمانی که از سوریه و شمال عراق می‌آمدند و احیاناً گزارندگان نبطی و هندی کتب بسیار در مسائل مختلف علمی از قبیل منطق و کلیات حکمت و علم نبات و حیوان و معادن و هیئت و علم اعداد و هندسه و موسیقی و فلاحت و طب و بیطاری و جزآنها بزبان عربی نقل کردند وهمین امر خود مقدمهٔ آنهمه تألیفات علمی درزبان پارسی گردید. منابع مهم مترجمان دورهٔ اسلامی اکثراً آثار علمی بزبان پهلوی و یونانی و هندی ونبطی بوده است .

از بزرگترین مترجمان ایرانی که هریک ازآنان بیکی‌از زبانهای سریانی و یونانی و پهلوی وهندی‌آشنا بودند ونقل کتب علمی‌را بزبان عربی وجههٔ همت قراردادند چندتن را در اینجا نام می‌بریم :

جورجیس‌بن بُختیشوع گُندی شاپوری که ریاست بیمارستان‌آن شهر را برعهده داشت و در عهد خلافت منصور عباسی (۱۳۶ - ۱۵۸ هجری) چندی در بغداد بسر برد ، وی علاوه برترجمهٔ بعضی کتب طبی سریانی بعربی کتابهایی نیز بسریانی در علم طب تألیف کردکه مهمتر از همه الکُنّاش بود . خاندان بُختیشوع مدتها در بغداد ریاست اطباء را برعهده داشته و غالب آنها خود مترجم کتب یا مشوق مترجمانی دیگر بوده‌اند .

روزبه پارسی معروف به ابن‌المقفع (مقتول بسال ۱۴۲ هجری) که اساساً مترجم کتابهای ادبی و تاریخی پهلوی بزبان عربی بوده است . یک ترجمهٔ معروف از کتابهای منطق ارسطو که بزبان پهلوی درآمده بود ازو باقی مانده است که بعضی آنرا به پسرش محمد نسبت می‌دهند .

نوبخت اهوازی و پسرش ابوسهل خُرشاذماه هردو از مترجمان قرن دوم هجری بوده وکتب ریاضی را از زبان پهلوی بزبان عربی نقل می‌کرده‌اند . خاندان نوبختی مدتها بکار ترجمهٔ ریاضی و ایجاد تألیفاتی در ریاضیات و در علم کلام مشغول بوده‌اند .

عمربن فَرُّخان طبری از ریاضی‌دانان ومنجمان بزرگ بوده ودرخدمت خاندان

برمکی و فضل بن سهل وزیر مأمون و خود مأمون بسر می‌برده است وعده‌یی از کتابهای ریاضی را بامر مأمون بعربی ترجمه کرد.

ابراهیم فزاری و پسرش محمد که هردو از منجمان و ریاضی دانان بزرگ بوده و از نخستین کسانی هستند که در تمدن اسلامی از کتب ریاضی هندی استفاده و آنها را بزبان عربی ترجمه کرده‌اند. محمد بن ابراهیم قسمتی ازمجموعهٔ نجومی سیدهانتا (*Siddhânta*) را بعربی درآورده و به «السند هندالکبیر» موسوم ساخته است (وفات او در ۱۸۳ هجری اتفاق افتاد). السند هند تا عهد مأمون در نجوم مورد استفاده بود تا محمدبن موسی الخوارزمی (متوفی در اوائل قرن سوم) آنرا تلخیص کرد و زیج خود را بابعضی تصرفات و واردکردن قسمتی از اصول ایرانی و یونانی برمبنای آن ترتیب داد.

مترجمان دیگری هم از میان ایرانیان در قرنهای دوم و سوم و چهارم سرگرم کار نقل علوم بزبان عربی بودند که از میان آنها مهمتر از همه یوحنابن ماسویه گندیشاپوری و خاندان او؛ وموسی بن خالد الترجمان مترجم قسمتی ازستّة عشرجالینوس؛ و حنین بن اسحق مترجم کتب طبی و پسرش اسحق مترجم بزرگ کتب فلسفی؛ وعیسی بن چهار بُخت گُندیشاپوری ناقل بعضی از رسائل جالینوس؛ و علی بن زیاد تمیمی مترجم زیج شهریار از پهلوی هستند.

درقرن چهارم و پنجم چند مترجم بزرگ ایرانی سرگرم نقل کتابهایی در رشته‌های طب و فلسفه و نجوم بعربی بوده‌اند که بعضی از آنها اهمیت وافری در کار خود دارند. از جملهٔ آنان یکی ابوالخیر بن خمّار است که در اوایل قرن پنجم هجری درگذشت؛ زندگانی او بیشتر درخوارزم و غزنین بسر آمد. وی درطب از بزرگان عهد خود بود و از جملهٔ مترجمان بزرگ سریانی بعربی شمرده می‌شود.

دیگر ابوریحان بیرونی خوارزمی ریاضی‌دان بسیار مشهور قرن پنجم هجری است که چند کتاب ریاضی و طبی هندی را از زبان سانسکریت بعربی درآورد.

زحمات مترجمان مذکور و عدهٔ زیادی از مترجمان دیگر که از بلاد عراق و شام

می‌آمده‌اند مانند حُبَیش بن الحسن الدمشقی و قُسطابن لُوقا ؛ و مَتّی بن یونس و نظایر آنان موجب شد که مقدار کثیری کتابهای علمی یونانی و سریانی و پهلوی و هندی بزبان عربی ترجمه شود و در دسترس دانشمندان و طالبان علم قرار گیرد.

تشویق خلفای بغداد و خاندانهای وزارت و امارت ایرانی نژاد که در بغداد یا در نواحی مختلف ایران وجود داشتند عدهٔ فراوانی را بمطالعه و تحقیق و تعلیم و تعلم این کتابها وادار کرد و در نتیجه بسرعتی زیاد مسلمانان با علوم عقلی و نظری قبل از تمدن اسلامی آشنایی یافتند و بزودی در غالب آنها صاحب نظر گردیدند.

بدون تردید و بی هیچگونه تعصب یا خروج از دایرهٔ تحقیق باید گفت که سهم ایرانیان در این مراحل مختلف زیاد و قابل توجه بود. هم مشوقین بترجمه و نقل و ایجاد علوم و هم عدهٔ زیادی ازمترجمین آنها و دانشمندان ومشتغلین بعلوم از ایرانیان بوده‌اند و آنها هستند که علوم عقلی‌را درتمدن اسلامی پی ریزی کردند ونگهبانی نمودند و به پیش بردند و هنگام توقف نیز از حفظ آن خودداری ننمودند.

نتیجهٔ فعالیتهایی که در قرن دوم و سوم و چهارم برای نقل علوم اوائل بتمدن اسلامی صورت گرفت آن شد که عدهٔ زیادی از ایرانیان در رشته‌های مختلف علوم عقلی هریک بنحوی وارد شوند وآثاری از خود برجای نهند.

ارزش عمدهٔ کار این علما در آنست که توانستند با استفاده از منابع مختلف و اتکاء برآنها علوم را ازآنچه در نزد یونانیان یا ایرانیان پیش ازاسلام معمول، بود بیشتر وسعت بخشند وسپس تجارب وتحقیقات خود را برآنها بیفزایند و بالنتیجه‌در رشته‌های مختلف علمی ترقیات و پیشرفتهایی ایجاد نمایند.

ترجمهٔ کتابهای متعدد این علما از حدود قرن دوازدهم میلادی ببعد بزبان لاتین و تداول آنها در مدارس اروپایی باعث شد که پیشرفتهای علمای ایرانی دانشمندان اروپا را نیز در پیش بردن علوم بجانب ترقی و تکامل یاوری کند ومقدمهٔ کار آنان را برای ترقیات علمی قرون جدید فراهم سازد.

برای آنکه در رشته‌های مختلف علوم و حکمت ذکری از ایرانیان که بعربی یا فارسی کتابهائی نوشته‌اند بشود بهتر آن می‌دانیم که در هریک از ابواب علوم جداگانه سخن گوئیم. فقط ذکر این نکته لازم است که علمای ما غالباً مردمی «جامع» یعنی عالم بعلوم مختلف بوده و در شعب علمی عهد خود اطلاعات و آثاری داشته‌اند و بنابراین ممکن است نام آنان در بابهای مختلف تاریخ علوم تکرار شود.

دو دسته از علوم بیش از همهٔ شعب دیگر علمی مورد توجه مسلمانان و ایرانیان دورهٔ اسلامی قرار گرفت: طب و ریاضیات، و بهمین‌جهت نخستین دانشمندان بزرگ اول در این رشته‌ها و سپس در سایر ابواب علوم عقلی ظهور کردند.

علم طب در دورهٔ اسلامی

علم طب باعث اصلی واساسی توجه مسلمانان بعلوم عقلی گردید بدین معنی که احتیاج خلفای عباسی وامرائی که در بغداد گرد آمده و غالباً ایرانی بوده‌اند موجب شد که اطبای گُندیشاپور یعنی بزرگترین مرکز علم پزشکی ایران در اواخر دورهٔ ساسانی و اوایل دورهٔ اسلامی بپایتخت اسلامی خوانده و بکار گمارده شوند. این پزشکان که غالباً حوزهٔ تدریسی در گندیشاپور داشتند بعد از انتقال ببغداد حوزهٔ درسی خود را نیز بآن شهر منتقل می کردند و از این راه به پایتخت حکومت اسلامی یکنوع مرکزیت علمی می‌بخشیدند.

از نخستین معلمان و مؤلفان علم طب در پایتخت حکومت اسلامی جورجیس بن بُختیشوع و یوحنّا بن ماسَوَیه گندیشاپوری و بعضی دیگر از همشهریان آنان هستند که طب را بنا بر روش گندیشاپور تدریس و تعلیم می کردند و بعد از این دسته دور تعلیم و ترجمه و تألیف به‌افرادی مانند حنین بن اسحق رسید که تربیت اصلیش در اسکندریه یعنی مرکز علوم یونانی وطب بقراطی وجالینوسی بود.

ازحنین بن اسحق العبّادانی (متوفی ۲۶۴ هـ.) علاوه بر ترجمه‌های متعدد معروف دو کتاب طبی بنام کتاب العَین (در تشریح و معالجات چشم) وکتاب المسائل درمطالب عمومی علم طب باقی است.

تا اوایل قرن سوم هجری کار عمده‌یی که مستقیماً بوسیلهٔ مسلمانان ایرانی در طب صورت گرفته باشد مشهود نبود ، در این اوان نخستین پزشک بزرگ ایرانی که اولین رکن از ارکان چهارگانهٔ علم طب را تألیف کرده ظهور نمود و او ابوالحسن علی‌بن رَبَّن طبری است ؛ پدرش سهل از ریاضی دانان بزرگ ایرانی بود که در مرکز معروف علمی مشرق ایران (که از اواخر دورهٔ ساسانی ببعد معروفیت داشت) یعنی مرو تربیت یافته بود و ترجمهٔ بعضی از کتب ریاضی را بعربی باو نسبت می‌دهند . علی‌بن ربّن مدتی در مازندران سمت دبیری مازیاربن قارن (مقتول بسال ۲۲۴ هجری) را داشت و بعد از اسارت و قتل او ببغداد رفت و سمت دبیری المعتصم یافت و بتألیف کتابهایی مبادرت نمود که مهمتر ازهمهٔ آنها کتاب فردوس الحکمة است که بسال ۱۹۲۸ میلادی طبع شده . ابن‌ربّن در تألیف کتاب خود از اطلاعات ایرانیان و هندوان و یونانیان در مسائل مختلف استفاده کرد و به جمیع مباحث علم طب و داروشناسی درآن توجه نمود و بهمین سبب کتاب او اولین کتاب جامع طبی شمرده شد که بزبان عربی در تمدن اسلامی و بوسیلهٔ مسلمانان تألیف گردید .

بعد از ابن‌ربّن نوبت تألیف وتعلیم درعلم طب بچند تن از اطباء بزرگ وسرانجام به محمدبن زکریای رازی پزشک و فیلسوف بزرگ ایران (متوفی بسال ۳۱۱ هجری) رسید ، ارزش کار محمدبن زکریا در آنست که با روش تجربی خود که همه جا بکار می‌برد توانست راههای جدیدی در معالجات بجوید و امراض و داروهای تازه‌یی را کشف کند یا مورد آزمایش قرار دهد و بعبارت دیگر مطالب تازهٔ سودمندی بر اطلاعات پزشکان بزرگ قدیم بیفزاید یا بعضی از اشتباهات آنانرا جبران کند . از مهمترین آثار او نخست کتاب الحاوی است که از قرن چهارم ببعد همواره از امهات کتب طب شمرده میشده است . این کتاب درحکم دائرةالمعارف بسیار مفصلی ازعلم طب اسلامی است که بسبب تفصیل بسیار تمام مجلدات سی گانهٔ آن موجود نیست ـ بدین‌معنی که از ترجمهٔ لاتین آن ۲۵ جلد و ازمتن عربی آن درحدود نیمی ازکتاب دردستست .

این کتاب را شاگردان رازی بعداز او از روی یادداشتهای‌وی مرتب و ازمسوده خارج کردند. الحاوی کاملترین و جامعترین اطلاعات علم طب را تا عهد مؤلف دربرداشت و بهمین جهت دومین رکن ازارکان چهارگانهٔ علم طب در تمدن اسلامی شمرده شد.

دیگر از کتب مشهور رازی در علم طب کتاب المنصوری یا طب المنصوری در ده جزو است که در قرون وسطی چند بار بزبان لاتین نقل و بعد بدفعات چاپ شده است. چند کتاب دیگر هم از رازی در علم طب موجود است که معروفتر از همه کتاب الشکوك در ذکر ایراداتی بر جالینوس و دیگر کتاب من لایحضره الطبیب است حاویِ دستورهای سهل‌الوصولی برای معالجات و دیگر کتاب بُرءالساعة متضمن معالجات سریع برای امراض.

بعد از محمدبن زکریای رازی از میان بزرگترین پزشکان قرن چهارم هجری باید نام علی‌بن عباس مجوسی اهوازی طبیب عضدالدولهٔ دیلمی را ذکر کرد. وی شاگرد پزشك بزرگ ایرانی ابوماهر موسی‌بن سیّار قمی بوده است. وفات اهوازی بسال ۳۸۴ هجری اتفاق افتاد و چون بر دین زرتشتی باقی مانده بود او را مجوسی گفته‌اند. از کتاب مشهور اوکامل‌الصناعة معروف به الطب‌الملکی یا کُنّاش عضدی نسخ بسیار در دست است و چند بار بطبع رسیده. این کتاب بیست مقاله دارد که در تمام ابواب علم طب بتفصیل نوشته شده و پیش از قانون کاملترین کتاب در فن طب شمرده میشد و بعد از تألیف کتاب قانون هم همواره جزو کتب مهم مورد مطالعه و استفادهٔ اهل فن بود، این کتاب بلاتینی ترجمه شده وآن ترجمه چند بار بطبع رسیده است.

از پزشکان بزرگی که در قرن چهارم شهرت عمده‌یی در مشرق ایران داشته ابوسهل مسیحی جرجانی (عیسی‌بن یحیی) معاصر و دوست و بقولی یکی از استادان بوعلی در طب بوده و در دربار آل مأمون درخوارزم زندگی می کرده است تا درحدود سال ۴۰۳ هنگامی که بهمراه ابن‌سینا از بیم سلطان محمود غزنوی‌از بیابان خوارزم بطرف خراسان‌می‌رفته درآن‌بیابان درگذشت. کتاب مشهوراو «المائة‌فی‌الصناعة‌الطبیة» کتابیست

بزرگ حاوی تمام ابواب طب در صد فصل و ازو غیر ازین کتابها و رسالاتی در طب و حکمت باقی مانده است.

آخرین پزشک بزرگ قرن چهارم و آغازقرن پنجم هجری که مسلماً یکی از پزشکان بزرگ جهان شمرده می‌شود ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (۳۷۰ - ۴۲۸ هجری) است. آغاز زندگانی او در بخارا گذشت و سپس به خوارزم رفت و در سال ۴۰۳ از بیم سلطان محمود غزنوی به خراسان و گرگان گریخت و از آنجا به ری و اصفهان مسافرت نمود. در همدان وزارت شمس‌الدولهٔ دیلمی یافت و آخرکار در اصفهان ندیم علاء-الدولهٔ کاکویه (متوفی ۴۳۳) شد وسرانجام در یکی ازسفرهای خود بهمدان درگذشت و در همان شهرمدفون گشت و اینک مقبرهٔ باشکوه وی که بیاد بود هزارهٔ تولد او از طرف انجمن آثار ملی در سال ۱۳۳۲ شمسی ساخته شده هم آنجاست. ابوعلی بن سینا در انواع فنون حکمت و شعب آن دست داشت و تألیفاتی در غالب آنها پدید آورد. اهمیت او در علم طب درآنست که طب اسلامی‌را به منتهای کمال رسانید و بآن نظم منطقی و جنبهٔ علمی کامل داد. از او رسالات و کتب متعدد در علم طب باقی مانده که ازهمه مهمتر کتاب القانون فی الطب است در پنج قسمت که در آن همهٔ مسائل علم طب و تشریح و داروسازی و دارو شناسی را مطرح کرده است و ازآن بتمامی یا باجزاء ترجمه های متعددی بلاتینی شده که چندین بار بطبع رسیده است و بسبب اهمیتی که در میان مسلمین یافته بود شرحهای متعددی برآن نگاشته و تلخیصهایی ازآن ترتیب داده‌اند. از ابن‌سینا رسالهٔ معروفی درکیفیت شناختن نبض بنام رسالهٔ نبضیه یا رگشناسی بزبان فارسی باقی مانده است وتحریر رسالات دیگری را درطب بفارسی بنام جودیه وتشریح و معرفت سموم وغیره بوی نسبت داده‌اند.

یکی از پزشکان نیمهٔ دوم قرن چهارم بنام ابوبکر یا ابوحکیم اجوینی (یا: اخوینی) بخاری، که شاگرد ابوالقاسم مقانعی و او شاگرد محمدبن زکریای رازی بود، کتابی درطب بنام هدایة المتعلمین فی الطب دارد که نسخی از آن در دست است. این همان کتابیست

که نظامی عروضی در چهار مقالهٔ خود آنرا از کتب وسط یعنی متوسطات در علم طب شمرده و در شمار کتابهائی آورده است که بعد از مجملات خوانده میشد.

ازین پس تألیف کتابهائی در طب و داروشناسی بزبان فارسی معمول گشت و ایرانیان علاوه برآنکه کتابهای معتبری در طب بزبان عربی می‌نوشتند سعی می کردند تألیف کتبی را نیز در این فن بزبان فارسی برعهده گیرند.

از جملهٔ کتابهائی که در اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم نوشته شده الابنیة عن حقایق الادویة تألیف ابومنصور موفق بن علی الهروی در ذکر ادویهٔ مفرده بترتیب حروف معجم است. نسخهٔ منحصر این کتاب در کتابخانهٔ وین موجود و بخط اسدی طوسی شاعر بزرگ قرن پنجم است که در سال ٤٤٧ هجری استنساخ کتاب را باتمام رسانید.

مهمترین کتب فارسی طب در آغاز قرن ششم بدست سید اسمعیل جرجانی بزرگترین پزشک آن عهد نوشته شده است. ولادت این دانشمند در ٤٣٤ درگرگان و وفاتش بسال ٥٣١ در مرو اتفاق افتاد. اهمیت او در علم طب از دو جهت است: اول آنکه او بعد از ابن‌سینا نخستین کسی‌است که در آثار خود همهٔ مباحث علم طب را چنانکه قدما می‌اندیشیده‌اند با تحقیقات و مطالعات جدید مورد مطالعه قرارداد و دیگر از آن باب که مهمترین آثار طبی را در زبان فارسی پدید آورده و جمیع مباحث مربوط بعلم پزشکی را درآن کتب مورد بحث و تحقیق قرارداده و بسیاری ازاصطلاحات پارسی را در این علم که تا آن عهد وجود داشت درکتب خویش جمع کرده است. کتاب او «ذخیرهٔ خوارزمشاهی» است که از ارکان طب شمرده می‌شد و مفصل‌ترین و جامع‌ترین کتاب طب بزبان فارسی است، این‌کتاب در دوازده مجلد است که هرکتاب خود بچند باب و فصل تقسیم می‌شود و همهٔ ابواب طب و تشریح و ادویهٔ مفرده و مرکبه را شامل است.

از کتابهای دیگر سید اسماعیل «خُفّی علائی» در دو مجلد و «الاغراض الطبیة»

ملخّص از ذخیره ، و کتاب یادگار است که همه درشمار بهترین کتب طب بزبان فارسی شمرده شده است .

حملات مغول و تاتار که از سال ۶۱۶ هجری آغاز شده و همهٔ فلات ایران را بقتل و غارت و ویرانی و بدبختی دچار ساخته بود پایه‌های تمدن ایرانی را متزلزل کرد و براثر این تزلزل در اساس دانشها و علوم ایرانی طبعاً در همهٔ ممالک اسلامی ، که همواره از محصول کوششهای ایرانیان در مسائل علمی و عقلی استفاده می کردند ، انحطاط بسیار آغاز شد . با این حال در ایران بعد از مغول تعلیم علم طب ادامه یافت و مخصوصاً توجه بکتاب قانون و نوشتن شرحهائی برآن و مختصراتی از آن و باز شرح آن مختصرات رواج داشت .

بر روی‌هم باید دانست که خدمات ایرانیان به پیشرفت فن طب در عالم علم قابل توجه و شایان ستایش است . عظمت این خدمت بیشتر در حوزهٔ علمی گندیشاپور مشهود است و با آنکه دیگر امم مسلمان غالباً حق تقدم علمی ایرانیان دورهٔ ساسانی و اوایل عهد اسلامی را درمسائل علمی فراموش کرده و یا عمداً مورد غفلت قرارداده‌اند ، برای آنها قول القفطی در اخبارالحکماء بهترین حجت است که میگوید : « اطبای گندیشاپور قوانین علاج را بمقتضای امزجهٔ بلاد خود مرتب و مدون می کردند تا آنجا که در علوم شهرت یافتند و بعضی علاج آنانرا بر یونانیان و هندوان برتری می‌دادند ، زیرا ایشان فضایل هر فرقه را گرفتند و برآنچه قبلاً استخراج شده بود چیزی افزودند و دستورها وقوانینی برای آنها ترتیب دادند و نیز دستورها وقوانینی برای آنها که حاوی مطالب تازه و نیکو بود پدید آوردند تا آنجا که در سال بیستم از پادشاهی انوشیروان (= ۵۵۰ میلادی) پزشکان گندیشاپور بامرشاه گردآمدند و بین آنان پرسشها و پاسخهایی جریان یافت که ثبت شد و این امری مشهور است [۱] .

همین مجاهدات را در بارهٔ یافتن کیفیت شناختن بیماریها و راههای جدید معالجات

۱ — اخبارالحکماء القفطی چاپ مصر سال ۱۳۳۶ ص ۹۳ .

جسمانی یا نفسانی و پیدا کردن داروهای جدید از راه تجربه و آزمایش و امثال این امور پزشکان دورهٔ اسلامی ایران هم ادامه دادند. عده‌یی از بیماریهای مختلف جسمانی را هم ایرانیان کشف کرده و یا بیشتر از پزشکان قدیم شناخته‌اند مانند سرخک و آبله وکوفت (سیفلیس) یا بعضی از امراض چشم و سیاه سرفه و همچنین بسیاری از طرق معالجهٔ امراض وعمل جراحی در بارهٔ بعضی از آنها نیز از ابداعات آنان است.

امری که به ایرانیان فرصت مطالعات عمیق وتجارب ممتد درمسائل طبی داد وجود بیمارستانها در ایران دورهٔ ساسانی و بتقلید از آن در ایران دورهٔ اسلامی بود مانند بیمارستان گندیشاپور و بیمارستان ری و بیمارستان عضدی بغداد و امثال آنها. این بیمارستانها علاوه برآنکه مرکز تداوی بیماران بود محل تعلیم پزشکی و تجربه و آزمایش شاگردان طب نیز بوده است.

بیمارستانهای ایرانی در دوره‌های اخیر جای خود را بدارالشفاها داده بود که از آنها علاوه برمعالجهٔ بیماران برای تعلیم پزشکی نیز استفاده می‌شده است معذلک کلمهٔ «بیمارستان» در لغت عرب بهمان معنی فارسی خود استعمال شد.

داروشناسی

از شعب بسیار مهم پزشکی علم داروشناسی بودکه آنرا بعربی «الصیدله» می‌گفتند. در داروشناسی هم سهم اساسی و واقعی در تمدن اسلامی باایرانیان بوده است. از جملهٔ قدیمترین داروشناسان تمدن اسلامی که اطلاعات مرکزعلمی گندیشاپور را ببغداد انتقال داد شاپوربن‌سهل گندیشاپوری (متوفی بسال ۲۵۵ هجری) بود که بقول ابن‌الندیم در الفهرست صاحب بیمارستان گندیشاپور بوده است، وی کتاب مشهور خود را بعربی بنام کتاب الاقراباذین در بیست و دو باب نوشت. این کتاب در بیمارستانها و دکانهای عطاران و داروفروشان مورد استقبال بود و در اواخر قرن سوم و تمام قرن چهارم وپنجم و قسمتی از قرن ششم از آن در دکانهای دارو فروشی و بیمارستانهای بغداد و ایران استفاده می کردند تا اقراباذین ابن التلمیذ (متوفی بسال ۵۶۰) جای آنرا گرفت.

در همین اوان کتابهای مشهور دیگری هم بوسیلهٔ اطباء بزرگی که قبلاً نام آنان را بردهایم در بارهٔ ادویهٔ مختلف یا بعضی داروها یا خاصیت داروهای معین بصورت رسالات مستقل تألیف می‌شد و علاوه براین هریک از پزشکان بزرگ که کتابهای مفصلی درطب بوجود می‌آوردند فصلی از کتاب خودرا به ادویهٔ مفرده ومرکبه تخصیص می‌داده‌اند .

تألیف کتابهائی درداروشناسی بزبان فارسی هم بعداز رواج ادب پارسی در ایران معمول شد و از جملهٔ مهمترین آنها کتاب الابنیة عن حقائق الادویة است که ابومنصور موفق‌بن علی هروی در قرن چهارم یا پنجم تألیف کرد و نام ۵۸۵ دارو را درآن آورد . نام این کتاب را پیش ازین هم دیده‌ایم .

آخرین کتاب بسیارمعتبر در داروشناسی بفارسی کتاب تحفهٔ حکیم مؤمن تألیف محمد مؤمن حسینی پزشک شاه سلیمان صفوی است .

داروهائی که درکتب داروشناسی قدیم و جدید ایرانی یاد شده از مجموعهٔ اطلاعات یونانیان و ایرانیان و هندوان فراهم آمده و بعدها بتدریج اسامی و اطلاعات جدیدی برآنها افزوده شده است ، این داروها به نباتی و حیوانی و معدنی تقسیم می‌شده و خواص و منافع هریک معلوم بوده است . بعضی از داروهای شیمیائی را هم کسانی مانندرازی ، که درعلم کیمیاراه تجربه‌وکشف چیزهائی‌مانندالکل و زیت‌الزاج وسفیداب سرب را پیموده بود ، متداول کردند .

درخاتمهٔ این مقال باید گفت که ایرانیان دربیطاری کتبی داشتند واین علم را بزبان پهلوی « ستور پزشکیه » می‌نامیدند و کتبی در این باب بزبان پهلوی وجود داشت که در دورهٔ اسلامی بعربی ترجمه شده و ابن‌الندیم درالفهرست بدانها اشاره کرده است .

دراینجا موقع نیست که خدمات ایرانیان را درعلم تشریح وکحالی (چشم پزشکی) و دارو شناسی و بیطاری بتفصیل مورد بحث و مطالعه قرارداد و فقط باید گفت که خدمات ایرانیان در تمام این ابواب بعالم انسانیت درکتب مفصل مذکور و قابل تقدیر و ستایش است .

افزودن این‌نکته نیزدراینجا لازم است که غالب کتب پزشکی ایرانی و اسلامی که ارزش و اهمیت آنها در میان مسلمین محرز گردیده بود بوسیلهٔ مترجمان بزرگ لاتین‌مانند ژراردوس کرموننسیس (*Gérardus Chrémonensis*) ونظایر او یک یا چند بار بلاتین‌نقل و بعد از شیوع چاپ طبع شده و درقرون وسطی مورد استفادهٔ پزشکان و دانشجویان این فن در اروپا قرارگرفته بود تا با تکامل فن پزشکی و ظهور روشهای جدید از آنها استغنا حاصل گردید.

با نفوذ و شیوع روش اروپائیان در فن پزشکی که از اواخر قرن سیزدهم هجری در ایران صورت گرفت اشتغال بکتب طبی قدیم عربی یا فارسی متروك ماند و اینک کمتر از پزشکان ایرانی هستند که از این سرمایهٔ پرارزش قدیم خود در معالجات استفاده کنند و در دانشگاههای تهران و شیراز و مشهد و اصفهان و تبریز علم طب بنا برروش ممالک غرب و با توجه بکتب مؤلفین اروپا یا ترجمه‌های آنها تعلیم می‌شود و اطلاع از طب قدیم ایرانی واسلامی جز ازراه تعلیم تاریخ طب برای دانشجویان حاصل نمی‌گردد.

علوم طبیعی

دردنبالهٔ طب و داروشناسی باید متوجه این‌نکته بود که‌ایرانیان در علوم دیگر طبیعی نیز فعالیت و آثار سودمندی داشته‌اند. از این میانه به علم‌المعادن (زمین‌شناسی) و علم الحیوان (حیوان‌شناسی) وعلم‌الحشایش (گیاه‌شناسی) وعلم الکیمیا (شیمی)توجه زیادتری می‌نمودند واین‌توجه علاوه برآنکه بذات علوم مذکور رأساً صورت می‌گرفت برای بدست آوردن یا شناختن داروها و درحقیقت برای تکمیل اطلاعات در علم صیدله (داروشناسی) نیز بوده است.

کار ابوریحان بیرونی خوارزمی (متوفی بسال ٤٤٠ هجری) درکتاب الجماهر فی معرفة الجواهر بیشتر متوجه تحقیق در خواص و توصیفات طبیعی هریک از اجسام و حتی شناسانیدن وزن مخصوص آنها بوده است. اوزان مخصوصی که ابوریحان برای عناصر مختلف داده باآنچه امروز می‌شناسند تفاوت عمده‌یی ندارند. درعلم حیوان‌شناسی وگیاه‌شناسی استفادهٔ طبی بیشتر صورت می‌پذیرفت. از جملهٔ مهمترین کتب در بارهٔ

حیوان شناسی کتاب « طبایع الحیوان وخواصها و منافع اعضائها » از عبیدالله بن جبرائیل (از آل بختیشوع) بوده که بسال ٤٥٠ هجری درگذشته است .

در اینجا نباید یک تألیف قابل توجه را در اطلاعات مختلف علوم طبیعی از نظر دور داشت و آن قراضهٔ طبیعیات از ابوسعید محمدبن محمدالغانمی است . این کتاب فارسی برطریق سؤال و جواب در بارهٔ مسائل طبیعی درچهار فصل نگارش یافته است، فصل اول در مسائل حیوانی و فصل دوم در مسائل نباتی و فصل سوم در مسائل معدنی و فصل چهارم در مسائل نوادر .

یک کتاب دیگر بنام رسالة الشبکة بفارسی در دست داریم از ابوحاتم مظفربن اسمعیل اسفزاری (متوفی پیش از سال ٥١٥ هجری) ریاضی‌دان و دانشمند بزرگ آخر قرن پنجم و آغاز قرن ششم هجری که نمایندهٔ ناطقی از میل ایرانیان بتحقیق در بارهٔ مسائل جدید علمی است . این کتاب را اسفزاری در بارهٔ جوهری که صورت آن مانند شبکه‌یی مجوف بود (شیٔ اسفنجی) نوشته و در آغاز آن شرحی از آن جسم داده است، این جسم را از میان اجسام نباتی بیرون آورده بودند و بصورت استوانه‌یی بوده و تجاویف مدور و مستطیل داشته است .

در علم کیمیا (شیمی) ایرانیان از اواسط قرن دوم هجری شروع بکار کردند . در تواریخ علوم عده‌یی از رسائل را در علم کیمیا بیک شخص افسانه‌یی بنام جابربن حیان نسبت داده‌اند و گویا این رسائلِ منسوب به او را اخوان الصفا (جمعیت سری علمی قرن چهارم) نوشته باشند . بهرحال علم کیمیا در اوایل کار منحصر بوده است باطلاعاتی که مسلمین از راه ترجمهٔ کتب یونانی بدست میآوردند و کار دقیقی در آن صورت نمیگرفت تا در اواخر قرن سوم بوسیلهٔ ابوبکر محمدبن زکریای رازی (متوفی بسال ٣١٣ هجری) فیلسوف و پزشک و طبیعی دان بزرگ ایرانی کار اساسی و دقیق در بارهٔ آن شروع شد .

تحقیقات و مطالعات و تجارب رازی در علم کیمیا بحدی علمی و دقیق است که

باید او را بزرگتر از همهٔ کسانی دانست که در تمدن اسلامی در این باب کار کرده‌اند. کتبی که ابوریحان بیرونی در رسالهٔ «فهرست کتب محمدبن زکریای‌رازی» درعلم کیمیا باین دانشمند نسبت داده بسیار و از آنجمله است: المدخل التعلیمی، علل المعادن، اثبات الصناعة، کتاب الحجر، کتاب التدبیر، کتاب الاکسیر و غیره. نگاهی بعناوین همین‌چند رساله نشان میدهد که رازی مسائل مختلفی‌را از علم شیمی در رسالات کیمیاوی خود مورد توجه قرار داده بود. از نتایج تجارب و تحقیقات رازی در علم کیمیا کشف جوهرگوگرد، زیت الزاج و الکل (الکحل) است.

دیگر از مؤلفان بزرگ کیمیا در ایران قاضی ابوالحسن عبدالجباربن احمد الهمدانی (متوفی بسال ۴۱۵) بوده. از آثار او رسالة فی‌علم‌الکیمیا مشهور است.

ازابوالحاکم محمدبن عبدالملک الصالحی‌الخوارزمی الکاثی رساله‌یی در دست‌است بنام، عین‌الصنعة وعون‌الصناعة که در حدود سال ۴۲۵ هجری بعربی نوشته بود. کتاب او بزبان فارسی ترجمه شده و این هردو متن بانضمام ترجمهٔ انگلیسی طبع گردیده است.

ابوعلی‌سینا دانشمند بزرگ قرن پنجم هجری ضمن علوم‌مختلفی که بدانها توجه‌داشت بعلم کیمیا هم متوجه بود و چند رساله درین‌صنعت ازو باقی‌مانده است‌مانند: الاکسیر، الکیمیا، الدرالمکنون و الصناعة العالیة.

در ذیل‌این شرح باید یادآور شویم که غالب حکما و دانشمندان معمولاً درآثار بزرگ فلسفی و حکمی‌خود مبحث خاصی‌را ببحث دربارهٔ کلیات علوم طبیعی «حکمت طبیعی» چه بفارسی و چه بعربی اختصاص می‌داده‌اند.

ریاضیات

اهمیت ایرانیان در علوم ریاضی بی تردید بسیار زیـاد است. در دورهٔ پیش از اسلام خاصه در عهد ساسانی ریاضی دانان و منجمان ایرانی در فن خود پیشرفتهای قابل توجهی داشته‌اند. در این باب قبلاً بحث کرده‌ایم و اکنون بهتر آنست که بذکر کارهای مهم ایرانیان دورهٔ اسلامی بپردازیم.

در آغاز دورهٔ بنی‌عباس همینکه منصور دوانیقی متوجه منجمین شد و خواست

از وجود آنان در دستگاه خود استفاده کند به ایرانیان روی آورد و آنان را نزد خود برد. در شمار این بزرگان اشخاصی مانند ماشاءالله بن اثری از حوزهٔ مرو و نوبخت از اهواز و ابراهیم بن حبیب الفزاری مترجم کتاب سیدهانتا از هندی بعربی ومؤلف «السند هندالکبیر» و اولین سازندهٔ اصطرلاب در تمدن اسلامی بوده‌اند.

این ریاضی دانان و کسانی که بعد از آنان شروع بکار کردند اهمیتشان بیشتر در آنست که فقط مانند یونانیان بجنبهٔ نظری علم ریاضی نگاه نکرده‌اند بلکه جنبهٔ عملی آنرا هم مورد عنایت قرار داده‌اند. علاوه براین ریاضی‌دانان ایرانی در دورهٔ اسلامی بمنابع مختلفی درین علم دسترس یافتند که از زبانهای یونانی و پهلوی و سریانی و هندی بوسیلهٔ مترجمان معروف قرنهای دوم وسوم وچهارم بدست آنان رسیده بود. اینست که کارهای آنان در علوم ریاضی همواره کاملتر و بهتر از یونانیان وهمهٔ طبقاتی بود که پیش از آنان تألیفاتی بوجود آورده بودند.

بسیاری از ریاضی دانان ایرانی عهد اسلامی مانند ابومعشر بلخی و محمدبن‌موسی خوارزمی و ابوریحان بیرونی و خیام نیشابوری و غیاث‌الدین جمشید کاشانی مسائل جدید مهم و راههای کاملاً تازه در نجوم و ریاضیات نشان دادند که پیش از آنان سابقه نداشته است.

مهمترین حوزهٔ علمی که در دورهٔ اسلامی بوسیلهٔ ریاضی‌دانان ایرانی ایجاد شد حوزهٔ بغداد است که چنانکه میدانیم از عهد منصور ببعد مدتها مرکز مهم علوم عقلی در تمدن اسلامی بوده است. نخستین کاری که در این حوزهٔ مهم برای ریاضیات شروع شد چنانکه گفته شد نقل عدهٔ زیادی از کتابهای ریاضی از زبانهای یونانی و پهلوی و هندی و سریانی بعربی است. بدینوسیله همهٔ کارهای منجمان و ریاضیون بزرگ ملتهای قدیم یونانی و ایرانی و هندی و سریانی بعربی درآمد و مایهٔ کار برای کسانی شد که میخواستند درعلم ریاضی کار کنند. از اولین مترجمان معروف ریاضی: تئوفیل رهاوی (*Théophile d' Edesse*) و خاندان نوبختی، عمربن فرّخان طبری، ابوالحسن علی‌بن زیاد

التمیمی ، ابویحیی البطریق ، ابراهیم بن حبیب الفزاری و پسرش محمد ، اسحق بن حنین ، قُسطابن لوقا البعلبکّی ، حجاج بن یوسف بن مطر ، ثابت بن قرّة الحرّانی و پسرش ابوسعید سنان ، یوحنا القُس و هلال بن ابی هلال حِمْصی را باید نام برد . نتیجهٔ کار این مترجمان آن شد که درقرن سوم و چهارم در بغداد و چند مرکز از بلاد ایرانی ریاضی دانانی مطلع در ابواب مختلف پیدا شوند و آثار مشهوری برجای گذارند .

با کار ابراهیم و پسرش محمد فزاری آشنائی مسلمانان با علوم ریاضی هند وحتی شاید استعمال ارقام هندی آغازگردید و زیجهایی بنا بر روش هندوان بوجود آمد . با کارهای مترجمانی از قبیل نوبخت و فرزندش ابوسهل خرشاذماه و علی بن زیاد تمیمی آشنایی مسلمانان با ریاضیات ایرانی تسهیل شد . مترجمانی که کتب ریاضی یونانیان و اسکندرانیان را بعربی ترجمه می کردند بهمهٔ رسالاتی که در علوم مختلف نجوم و هیئت و سایر علوم ریاضی وجود داشته توجه نمودند .

از میان ریاضیون قدیم ایرانی در دورهٔ اسلامی نخست احمدبن عبدالله الحاسب المروزی (متوفی بسال ۲۲۰) است که از آثارش کتاب الابعاد و الاجرام وکتاب زیج در دست است . بعد از و نوبت به ابوعبدالله محمدبن موسی الخوارزمی معاصر مأمون عباسی میرسد ، وفات او را در حدود ۲۳۲ هجری نوشته‌اند . وی از بزرگترین علمای ریاضی دنیای قدیم وکسی است که اثر او در تمدن اسلامی و مراکز علمی اروپا از قرن ۱۲ میلادی ببعد آشکارست. مؤلفان لاتین اورا (*Alkhorism*) نامیده‌اند، وکتاب حساب او، که اصل عربی آن ازمیان رفته ولی ترجمهٔ لاتینی آن که درقرن دوازدهم میلادی صورت گرفته در دست است ، اثر بیّنی در شناسانیدن حساب هندی مسلمین بدنیای مسیحی داشته است . وی درتکمیل علم جبر و مقابله سهم بزرگی درمیان علمای عالم دارد . کتاب معروف او بنام کتاب المختصر فی حساب الجبر و المقابله است که بوسیلهٔ ژراردوس کرمونسیس (*Gérardus Chrémonensis*) بلاتینی درآمده و بعدها بانگلیسی نیز نقل یافته و چاپهایی از اصل آن نیز شده است . در این کتاب خوارزمی راه حل معادلات درجهٔ

اول و دوم و دستور در باب چهار عمل اصلی و جذر و اربعهٔ متناسبه و سطوح اجسام را نشان داده است . اسم « جبر » در زبان اروپائی از همین کتاب محمد بن موسی خوارزمی گرفته شده است و این کتاب تا قرن ۱۶ بعنوان مبنای علم جبر ومقابله در اروپا تدریس و تحصیل میشده است .

بعداز خوارزمی از میان علمای بزرگ ریاضی باید اسم ابوالعباس فضل بن حاتم نیریزی (وفات در حدود ۳۰۹ هـ .) را یاد کرد که شرحی بر کتاب الاصول بطلمیوس نوشته که در دست است و اندکی جلوتر ازو محمد بن کثیر الفَرغانی در بارهٔ اسطرلاب مطالعات سودمندی کرده ودو رسالهٔ اودرین باب وهمچنین کتاب او دراصول علم نجوم با ترجمه های لاتین موجود است .

از جملهٔ دانشمندان بزرگ ایران در قرن سوم بنی موسی بن شاکر خراسانی یعنی محمد و احمد و حسن پسران موسی (که خود در علم هندسه استاد بود) معروفند . از میان آنان محمد کار دقیقی در بارهٔ مخروطات کرده وکتابی در این باب تألیف نموده که موجود است ، وفاتش بسال ۲۵۹ اتفاق افتاد .

در همین اوان ابوعبدالله محمد بن عیسی ماهانی از ماهان (کرمان) بر هندسهٔ اقلیدس و برخی از آثار ارشمیدس شرح می‌نوشته و در علم جبر مطالعات عمیق میکرده است چنانکه معادلاتی از جبر بنام او مشهور شده بود .

عمر بن فرُّخان الطبری معاصر مأمون علاوه برشرحی که بر کتاب الاربعهٔ بطلمیوس (*Quadri Partitum*) داشته چند کتاب در هیئت و نجوم نوشته که غالب آنها موجوداست مانند رساله‌یی در احکام نجوم و کتاب جوامع الاسرار وکتاب مدخل القیصرانی در احکام نجوم .

از میان منجمان این دوره ابوالعنبس الصیمری (از صیمره یعنی مهرگان کَدَک یا مهرجانقَذَق قدیم) بنا بر روش ایرانیان در بارهٔ علم نجوم و احکام آن کتابی بنام اصل الاصول تألیف نموده بود که نسخه‌یی ازآن در دست نگارنده است . ابوالعنبس در

سال ۲۷۵ هجری فوت کرد .

معاصر او ابومعشر الفلکی جعفر بن محمد بلخی (متوفی بسال ۲۷۲ هـ .) از جملهٔ بزرگترین رجال علوم ریاضی و نجوم در قرن سوم است . از میان کتابهای متعددش درحدود ۱۲ کتاب اکنون در دست است مانند : قرانات الکواکب ، کتاب الادوار ، کتاب الاصل ، مقدمهٔ علم نجوم و احکام تحاویل سنی العالم و غیره .

ابوالوفا محمدبن محمد بوزجانی (۳۲۸-۳۸۷) از بوزجان نیشابور ، تحصیلات خود را در خراسان انجام داد . وی از مترجمان مشهور کتب ریاضی از یونانی بعربی واز جملهٔ مؤلفان بزرگ عهد خود است و اختصاصش بیشتر در نجوم و هندسه و مثلثات و علم جبر ومقابله بوده است و علاوه بر تألیفاتی که می کرده بسیاری از کتب علمای قدیم ریاضی راشرح نموده بود مانند آثار دیوفانتوس (*Diophantos*) و هیپارخس (*Hipparchos*) و کتاب محمدبن موسی خوارزمی را که هرسه درجبر بوده است . هفت جزء از شرح او بر کتاب المجسطی بطلمیوس در دست است و علاوه برآنها : کتاب الهندسه وکتاب الکامل از تألیفات او باقیست .

ابوالفتح محمودبن محمدبن قاسم الاصفهانی ازمشاهیر مترجمان و ریاضی دانان قرن چهارم است وی ترجمهٔ کتاب المخروطاتِ آپولونیوس (*Appolonius*) را که پیش از او هلال بن هلال حمصی و ثابت بن قرّه حرّانی قسمتهائی از آنرا ترجمه کرده بودند تکمیل نمود و تفسیر گرانبهایی برآن نوشت که ترجمه‌یی ازآن به لاتینی وانگلیسی موجود است .

ابوجعفر خازن خراسانی که در اواسط قرن چهارم هجری درگذشت تألیفات متعددی در مسائل نجومی و ریاضی داشت و از آن جمله در بارهٔ آلات رصد و شرح جزئیات هریک از آنها وکیفیت استفاده از هریک کتابی تألیف کرده بود . مقالهٔ دهم از کتاب الاصول اقلیدس را نیز تفسیر کرده و معادلهٔ ماهانی را در جبر بوسیلهٔ قطع مخروطی حل نمود .

ریاضی دان بسیار معروف قرن چهارم معاصر عضدالدولهٔ دیلمی و پسرش

شرف‌الدوله ، ابوسهل ویجَن پسر رستم کوهی (از کوهستان مازندران) بود . وی در حدود سال ۳۷۷ هجری که شرف الدوله رصدخانهٔ خود را تأسیس میکرد منجم مشهوری بـود و در همان رصد خانه برصد کردن ستارگان پرداخت ؛ وُپکه (*Fr . Woepcke*) دانشمند معروف فرانسوی قرن نوزدهم بعضی از آثار او را در مقدمهٔ کتاب جبرخیام نقل و بفرانسه ترجمه کرده است . وی در بارهٔ حل معادلات بالاتر از درجهٔ دوم کار کرده و نیز زیاداتی بر کتاب ارشمیدس نوشته است .

دراینجا ذکر نام یکی از بزرگترین ریاضی‌دانان ومنجمان قرن چهارم بنام ابوسعید احمدبن محمدبن عبدالجلیل سگزی (متوفی بسال ٤١٤ هجری) لازمست ؛ وی در عصر خود و مدتها بعد از دورهٔ خود در تمدن اسلامی شهرت داشته و ازو چندین رساله موجود است که درابواب مختلف علم هندسه میباشد. از جملهٔ کتب بزرگش یکی تحصیل القوانین الهندسیة ، ودیگرالجامع الشاهی بنام عضدالدولهٔ دیلمی ، ودیگر کتاب المدخل درنجوم ، و دیگرتحصیل القوانین راجع به قوانینی که منجم دراستنباط قضایای نجومی بدانها حاجت دارد ، و دیگر کتاب المعانی در احکام نجوم و چند رساله و کتاب دیگر است .

معلم عضدالدولهٔ دیلمی بنام ابوالحسین عبدالرحمن بن عمرالصوفی الرازی (متوفی بسال ۳۷٦ هجری) مؤلف کتاب بسیار معروف صورالکواکب است که راجع به چهل و هشت صورت از صور فلکٔ البروج نگارش یافته است . این کتاب بنام : الصور ـ السمائیه وکواکب الثابتة نیز مشهور است ، اصل عربی آن چاپ شده و ترجمه‌ئی فارسی از آن موجود است . عبدالرحمن بن صوفی در علم اصطرلاب نیز کار کرده و رساله‌ئی ازو درین فن موجود است .

ابوالحسن کوشیار گیلی (گیلانی) از اجلهٔ ریاضیون ومنجمان قرن چهارم وآغاز قرن پنجم است ، از آثار او این کتابها باقیست : کتاب الاصطرلاب ، عیون‌الحقایق در علم احکام نجوم ، مجمل الاصول .

ابونصر حسن بن علی القمی هم از منجمان بزرگ قرن چهارم و معاصر فخرالدولهٔ

دیلمی بوده و کتاب المدخل الی احکام النجوم را در ۳۵۷ هجری تألیف کرده است .

ابوالحسن علی بن احمد نسوی در حدود سال ۴۲۰ کتابی در علم حساب بپارسی نوشته و همان کتاب را بنام المغنی فی الحساب الهندی بزبان عربی درآورد ؛ وعلاوه برآن کتابهای دیگری هم در ریاضیات بعربی نوشته که از آن میان کتاب الاشباع را ویدمن (*Wiedemann*) به آلمانی ترجمه کرده است .

ریاضی‌دان و منجم بسیار بزرگ ایران که بی تردید یکی از بزرگترین دانشمندان جهان باید شمرده شود ابوریحان محمدبن احمد بیرونی خوارزمی است که بسال ۳۶۲ در خوارزم ولادت یافت و بسال ۴۴۰ در غزنین درگذشت . کتب و آثار او متنوع و در بارهٔ طبیعیات ، جغرافیا ، تاریخ ، عقاید و آداب ، نجوم و مسائل دیگر علمی است. ازجمله آثار بزرگ او کتاب قانون مسعودی در نجوم و دیگر کتاب الدستور که هردو بعربی است . کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم را درحساب و هندسه و نجوم و هیئت نخست بفارسی و سپس بعربی نوشته است ، کتاب مقالید علم الهیئة و کتاب الاستیعاب فی صنعة الاصطرلاب در ذکر بهترین طریقهٔ ساختن اسطرلاب هم از جملهٔ آثار خوب او در ریاضی است .

درکتاب ماللهند که ابوریحان آنرا در بارهٔ جغرافیا وعقاید وآراء هندوان نوشته اطلاعات خوبی در بارهٔ نجوم و هیئت هندی دیده می‌شود ، کتاب الاستخراج الاوتار فی الدائرة وکتاب التسطیح و تبطیح الکور هم از جملهٔ آثار او در مسائل ریاضی است . کتاب قانون مسعودی او در هیئت و نجوم شامل یازده باب است که هر باب بفصول متعدد تقسیم میشود . این کتاب حکم دائرة‌المعارف بزرگی ازهیئت ونجوم دارد و درآن نسبت باطلاعات قدما اضافات بسیار موجودست .

ابوریحان بیرونی طولها و عرضهای جغرافیائی را بدقت اندازه گرفته و در بارهٔ اینکه آیا زمین در دورمحورخود میچرخد بحثی مشبع کرده و همچنین بحساب و تحقیق‌به روز وشب‌ششماههٔ قطبی پی برده ونیز وجودقاره‌یی را درنیمکرهٔ جنوبی حدس زده‌است.

از شیخ‌الرئیس ابوعلی بن سینا (متوفی بسال ۴۲۸) فیلسوف و طبیب بزرگ هم رسالات متعدد درعلم ریاضی موجود است و درین فن چنانکه شاگرد او ابوعبیدجوزجانی گفته است مطالبی تازه و مسائلی نو داشته است . وی بر هریک از اختصارات هندسه و حساب و موسیقی که در کتاب شفا گنجانیده زیاداتی آورده است و در المجسطی ده شکل در اختلاف منظر ایجاد نموده و در علم هیئت درآخر المجسطی مطالبی که پیش‌از او دیده نشده بود ذکر کرده و در موسیقی اصولی را که پیشینیان از آن غفلت ورزیده بودند آورده است . بهمین جهات مهمترین آثار او را در ابواب علوم ریاضی بایدهمان دانست که درکتاب الشفا (جزء سوم شامل حساب ، موسیقی، هیئت) می‌بینیم . بااینحال ابوعلی را رسالات جداگانه‌یی هم در اصول و فروع علم ریاضی هست مانند الزاویة یا تحقیق مبادئ الهندسه ، رساله در موسیقی ، الفلک و المنازل ، فی سبب قیام الارض فی وسط السماء ، فی ابعاد الظاهرة للاجرام السماویة .

شاگرد ابوعلی یعنی ابوعبید جوزجانی دنبالهٔ کار استاد خود را در تألیف کتاب دانشنامهٔ علائی بزبان فارسی گرفته وکتاب ریاضی را ، که از روی کارهای دیگرشیخ در همین فن بزبان عربی ترتیب داده بود ، بزبان فارسی تحریرنموده و بر کتاب دانشنامه افزوده است .

کار ریاضی دانان قرن چهارم و اوایل قرن پنجم را عدهٔ زیادی از علمای نیمهٔ دوم قرن پنجم و قرن ششم هجری گرفته و با شوق وافری بتألیف کتب بزبان فارسی و عربی همت گماشتند و از جملهٔ مقدمان آنان یکی بهاءالدین ابوبکر محمدبن ابی بشرالخرقی ـ المروزی است که ملازم اتسز خوارزمشاه بود و تألیفات متعددی در تاریخ و جغرافیا و علوم ریاضی داشت مانندکتاب منتهی‌الادراك فی تقسیم الافلاك که قسمتی ازآنرا نالینو (*Nalino*) بطبع رسانیده ، وکتاب دیگری ازو در دست است بنام التبصرة فی علم الهیئة که مختصری از کتاب مذکور است و ویدمن (*Wiedemann*) آلمانی آنرا ترجمه کرده است .

ابوالفتح عبدالرحمن الخازنی غلام ابوجعفر الخازن مانند مالک خود در علوم ریاضی خاصه هیئت ونجوم استاد بود ، مهمترین کتاب او زیج سنجری است که نسخی از آن در دست است و کتابی دیگر دارد بنام میزان الحکمة در بارهٔ اوزان .

استاد بسیار معروف در علم ریاضی حکیم ابوالفتح عمربن ابراهیم خیام نیشابوری است که ضمناً بسبب ساختن رباعیهای فلسفی خویش در زمرهٔ بزرگترین شاعران ایران هم درآمده است . مهمترین کار او شرکت ویست با ابوالعباس لوکری و الخازنی در تنظیم زیج سنجری و نیز اصلاح تقویم شمسی ایرانی درسال ۴۶۷ و ایجاد تقویم جلالی که هنوز هم مبنای سال شماری در ایرانست .

علاوه براین در همان سال ۴۶۷ خیام بهمکاری ابوالمظفر اسفزاری و میمون ـ النجیب الواسطی مأمور ایجاد رصدخانه‌یی بنام ملکشاه سلجوقی (متوفی ۴۸۵) گردید . از آثار خیام در علوم ریاضی و علوم نزدیک بآن کتب و رسالات ذیل را باید نام برد: « رسالهٔ جبر و مقابله » که مهمترین کتاب ریاضی حکیم است ـ این کتاب را وُپکه (*Fr . Woepcke*) بزبان فرانسوی ترجمه کرده و مقدمهٔ فاضلانه‌یی در تاریخ علم ریاضی در اسلام برآن نوشته و با متن عربی کتاب مذکور بطبع رسانیده است .

خیام در رسالهٔ جبر خود از کلیهٔ کارهایی که تا عهد او در این باب شده بود جلوتر رفت و رسالات دیگری بنام : شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس و رسالة فی احتیال المقدار الذهب والفضة فی جسم مرکب منهما (در بیان دستور ارشمیدس و ترازوی او برای تعیین اوزان اشیاء با توجه بوزن مخصوص هریک) و غیره نیز باقی مانده است . علاوه براین خیام رساله‌یی کوتاه در حل یک مسألهٔ جبری بوسیلهٔ قطوع مخروطی دارد که درآن بیست و یک قسم معادلات جبری را شمرده و از کسانی که پیش ازو قسمتی از انواع معادلات جبری را یافته بودند اسم برده است .

ازسخن خیام معلوم میشود که از بیست و یک قسم معادلات جبری که او برشمرده

است ریاضیون پیش‌از او تنها یازده قسم را حل کرده بودند و او ده قسم دیگر را وضع و حل کرده است .

ازعین الزمان قطّان مروزی (۴۶۵ ـ ۵۴۸) که درطب و ریاضیات و ادبیات سرآمد زمان خود بود یک اثر ریاضی گرانبها باقی است بنام گیهان شناخت در علم هیئت .

ازمعاصران اوابوحاتم المظفرالاسفزاری با خیام درایجاد رصد ملکشاهی همکاری کرد و او نیز در علم هیأت و حیل متبحر بود و تصانیف بسیار در ریاضیات داشت . کارمهمش آن بودکه ترازوی ارشمیدس را که از روی‌آن تمیزغش وعیار امکان دارد ساخت و بخزانهٔ سلطان سنجر داد .

دیگر از ریاضیون بزرگ قرن ششم ظهیرالدین ابوالحامد مسعود مسعودی غزنوی است . وی دوکتاب عمده بنام کفایة التعلیم و جهان دانش در بارهٔ نجوم نوشت .

در دوران حملهٔ مغول بزرگترین کسی که توانست مسند استادی علوم ریاضی را چنانکه در ایران پیش از مغول بود بگیرد و از زوال و انحطاط فوری آن جلوگیری کند خواجه نصیرالدین محمدبن حسن طوسی است . وی بهمان میزان که در حکمت اهمیت دارد در ریاضیات نیزدارای ارزش و اهمیت است . بزرگترین کار خواجه‌نصیر نوشتن تحریرات ریاضی اوست . رسالات وکتبی که پیش ازو از زبانهای دیگر بعربی درآمده بود غالباً بترجمهٔ تحت‌اللفظ و بعضی از آنها نامفهوم و محتاج اصلاح و تحریر ثانوی بوسیلهٔ یک ریاضی‌دان مطلع بود ، این‌کار را خواجه نصیر با مهارت انجام داد و یک دسته ازکتب ریاضی را که برای طالبان علوم در مراحل مختلف تحصیل لازم بود با بیانی روشن و نظمی خاص در دسترس آنان قرار داد مثل : شرح کتاب الکرة والاسطوانة ارشمیدس، کتاب تکسیر الدائرة از ارشمیدس ، کتاب مأخوذات ارشمیدس، کتاب مفروضات ارشمیدس ، کتاب بعدالشمس و القمر از آریسطارخس ـ (*Aristarchos de Samos*) ، کتاب المطالع از ابسقلاوس (*Hypsyklès*) ، ترجمهٔ کتاب ـ

الاُکَر از ثاوذوسیوس (*Théodose de Bithynie*) و کتاب المساکن و کتاب الایام و اللیالی (*Les jours et les nuits*) از همین مؤلف ، کتاب المُعْطیات (*Les Données*) و اختلاف المناظر (*Traité d' Optique*) وکتاب اصول الهندسه (*Les Eléments de Géometrie*) از اقلیدس ، کتاب اشکال الکُریّة (*Les Sphériques*) راجع به مثلثات کروی ازمنلاؤس (*Ménélaos d' Alexandrie*) ، المجسطی از بطلمیوس و کتاب قِطَعِ مخروطات (*Traitè des sections coniques*) از آپولونیوس (*Apollonius de Pergamon*) .

زحماتی که محقق طوسی در تنقیح و اصلاح و تحریر آثار ریاضی دانان بزرگ دنیای پیش‌از خود کشید علوم ریاضی‌را برای علمای عهداو وکسانی که بعد ازوسرگرم مطالعه و تحقیق در ابواب این علم بودند علمی سهل‌الوصول ساخت و آنان را بی آنکه دچار موانع گوناگون و مشکلات لاینحل شوند از زلال حکمت ریاضی یونانی سیراب ساخت و بعبارت دیگرخواجه همان کار را در علوم ریاضی کرد که ابوعلی سینا پیش‌از او در حکمت مشاء انجام داد .

کار علمی دیگر خواجه‌نصیر آنست که توانست با جلب مساعدت هولاگو نوادهٔ چنگیز در مراغه رصدخانه‌یی ترتیب دهد وآنرا تا هنگام وفات خود اداره کند و درآنجا کتابخانهٔ معتبری بوجود آورد که مخصوصاً از لحاظ کتب ریاضی بسیار قابل توجه بود ، زیج ایلخانی محصول کار خواجه درین رصدخانه است .

خواجه نصیرالدین طوسی بعلوم دیگری ازقبیل جغرافیا و فلسفه و طب وکلام هم متوجه و درآنها استاد بود . وفاتش در۶۷۲ اتفاق افتاد .

در بارهٔ رصدخانهٔ مراغه و مخصوصاً آلات رصدی که درآن مورد استفاده قرار میگرفت متصدی امور رصدخانه یعنی مؤیدالدین الدمشقی (همعصر خواجه نصیر طوسی) کتاب سودمندی تألیف نموده که در دست است .

شاگرد خواجه نصیر یعنی علامه قطب‌الدین محمدبن‌مسعود شیرازی درعین‌اطلاع از علوم مختلف ، ریاضی‌دان و منجم بزرگی نیز بوده و مدتی در خدمت سلطان احمد

تکودار و ارغون خان ایلخانی بسر میبرده است .

بعد از مغول علم ریاضی ترقی عمده‌یی نکرد و تنها دورهٔ رونق آن عهد حکومت الغ‌بیک تیموری است . وی در سال ۸۲۴ هجری رصدخانه‌یی در سمرقند ایجاد کرد که در آنجا بهمکاری پنج تن از ریاضی‌دانان بزرگ عصر خویش یعنی : صلاح‌الدین‌موسی، قاضی‌زادهٔ رومی ، مولانا علی قوشچی ، غیاث‌الدین جمشید کاشانی و معین‌الدین کاشانی زیج معروف به زیج الغ‌بیکی یا زیج سلطانی را تألیف نمود .

بعد از این‌تاریخ دیگر در ریاضیات همچنانکه در سایر علوم کار اساسی و مهمی انجام نگرفت ولی تعلیم علوم ریاضی و نجوم و هیأت در مدارس معمول و برهمان روش قدیم مستمر بود . در زمان صفویه در اصفهان تدریس و تعلیم ریاضی نیز ادامه داشت واساتیدی‌مانند شیخ بهاءالدین‌عاملی صاحب خلاصة‌الحساب وکتب دیگر بظهوررسیدند. از اواسط قرن سیزدهم هجری ببعد یعنی از عهد فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۱ - ۱۲۵۰ ﻫ .) و پسرش عباس میرزا نایب‌السلطنه براثر احتیاجات جنگی به مهندسین اروپائی تعلیمات مهندسی و ریاضی جدید اروپائی در ایران متداول و پس ازآن درمدرسهٔ دارالفنون که در عهد ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۴ ﻫ .) تأسیس گردید بنحو منظم‌تری تدریس شد و اکنون همان اصول که مأخوذ ازکتب مؤلفان اروپائی است مورد استفاده وتعلیم است . یکی ازاساتید ریاضی درعصر اخیر میرزا عبدالغفار نجم‌الدوله معلم دارالفنون و مؤلف چندکتاب در این فن است .

برورویهم باید دانست که کار ریاضیون ایرانی در ابواب مختلف علم ریاضی به پیشرفت این علم در جهان یاوری بسیار کرد . مخصوصاً در دورهٔ اسلامی علمای مختلفی که در خراسان و اصفهان وفارس یا در حوزهٔ بغداد مشغول کار بودند درتکمیل اجزاء مختلف علوم ریاضی‌زحمت کشیدند و از میان مؤلفان بیشماری که درین‌فنون ظهور کردند برخی دارای اکتشافات جدید بودند مانند محمدبن موسی خوارزمی و بیرونی وخیام و نظائر آنان که پیش ازاین ذکر کرده‌ایم .

مطلب مهمی که باید در بارهٔ علوم ریاضی در تمدن اسلامی مورد توجه داشت آنست که بسبب احتیاج واعتقاد خلفا وسلاطین بعلم نجوم و پیش گوئیهای نجومی وهمچنین احتیاجات ریاضی در مسائل دینی و اداری ومالیاتی و اصلاح تقویم و امثال آنها ناگزیر عده‌یی از ریاضیون و منجمین را در دستگاههای خود نگاه میداشته و از آنان عملاً کارهایی می‌خواسته‌اند ؛ همین امر باعث شد که ریاضیات در اسلام منحصر به جنبهٔ نظری نماند بلکه فواید عملی هم ازآن گرفته شود و شاید بهمین علت بود که ایرانیان اصطرلاب را علماً و عملاً کاملتر از سابق نمودند وهمچنین در کیفیت بکار بردن آلات رصد و ایجاد آلات جدیدی که سابقه نداشته است پیشرفتهای بیشتری از قدمای یونان و هند نمودند.

در اینجا باید بیاد آورد که علمای ایران علوم دیگری را از قبیل علم الحیل ، علم جراثقال ، علم جغرافیا و یا تألیف کتبی‌را درعلوم مختلف متنوع بصورت دائرةالمعارف و نظایر این امور هم مورد توجه قرار می‌داده‌اند و اگر ما بیشتر باصول طبیعی و ریاضی در بحث خود اکتفا کرده‌ایم من‌باب اختصار و فرار از اطالهٔ کلام است .

فلسفه و کلام

در ذیل این مقال لازمست باختصار در بارهٔ سیر حکمت در ایران نیز سخن گوئیم . حکمت و فلسفه بنحوی که قدما بدان می‌نگریستند مطلبی جدا از هم نیست بلکه مادر علوم و مبانی و اساس همهٔ دانشهاست و بهمین جهت غالب کسانی که از آنان بنام دانشمندان و علمای رشته‌های مختلف در صحایف گذشته نام برده‌ایم در زمرهٔ فلاسفه و حکمای بزرگ ایرانند. بااین حال درینجا بالاخص در بارهٔ فلسفه و سیر آن سخن می‌گوئیم خواه در خارج از نحله‌های مذهبی و خواه در داخل آنها .

حکمت در ایران پیش از اسلام تا آنجا که میدانیم هیچگاه از دین و افکار دینی جدا و مستقل نبود و بهمین جهت درآیین زرتشت موضوع ثنویت در عالم وجود و در خلقت ، نبرد بین خیر و شرّ ، پیروزی خیر بر شرّ بعد از هزارهٔ چهارم و ادارهٔ امور

خیر بوسیلهٔ عده‌یی از انوار ملکوتی بنا بر ترتّب وجودی آنها مطرح بود. در مانویت عنصر نور همواره میکوشد که بر عنصر ظلمت غلبه یابد و اجزاء نور که از عالم ملکوتی هستند درین عالم محبوس درمیان غواسقند و باید ازراه تهذیب وتکامل بعالم ملکوتی خود برگردند. پس درینجا هم ثنویتی مبتنی بر یکنوع عرفان وجود دارد. درطریقت زروانی همین ثنویت را می‌بینیم منتهی درین‌طریقت نوعی گرایش بجانب وحدت است زیرا زمان یا دهر منشاء و مبداء همهٔ وجودهای خیر و شرّ میباشد.

متأسفانه حکمت مدوّن و مرتب یونانی و اسکندرانی با همه کتابها و تفسیرها که بمسلمین رسید، از تجلّی افکار فلسفی ایران پیش ازاسلام بنحو شدیدی پیش‌گیری کرد با این‌حال جسته وگریخته در کتب دورهٔ اسلامی ببقایای آن افکار بازمیخوریم مخصوصاً در آثار محمدبن زکریای رازی و افکار او که تحت تعلیمات استادی بنام ایرانشهری حاصل شده بود؛ و نیز در حکمة الاشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردی معروف به‌شیخ اشراق و دیگر آثار مشابه وی.

در بارهٔ رواج حکمت نو افلاطونی در ایران اواخر عهد ساسانی فعلاً مجال گفت وگوی بسیار نیست علی‌الخصوص که پیش ازین از صفحهٔ چهل و ششم ببعد از همین کتاب از علل انتشار این طریقت در ایران سخن گفته‌ایم و اینکه بهتر آنست که بیشتر توجه خود را بعهد اسلامی معطوف داریم و درین باره باختصار بحث کنیم:

بعد از آغاز کار ترجمه که پیش‌ازین گفته، وچنانکه دیده‌ایم سهم عمدهٔ درآن کار با ایرانیان بود، پرداختن مسلمین بفلسفه وکتب حکما رواج گرفت. این کار را بیشتر متکلمان اسلامی بنیان نهادند زیرا این‌فرقه برای اثبات مبانی اعتقادات دینی خود حاجت مبرم بمنطق واستدلال فلسفی داشتند خاصه که متکلمان مانوی و زروانی وعیسوی نسطوری و منوفیزی ایرانی و همچنین مسیحیان سایر ممالک اسلامی از مدتها پیش با چنین روشی آمادهٔ کار برای مناقشه با سایر ادیان شده بودند. بهمین علت اساسی و علل و جهاتی دیگرست که متکلمان اوّلی معتزله نه تنها بقدر حاجت خود بلکه بمقیاس بزرگی از فلسفه

و علوم عقلی دیگر استفاده کرده و در این راه بحد مبالغه آمیزی پیش رفتند و در عین آنکه بکار تحقیق و مطالعه در روشهای فلسفی یونانی سرگرم بوده‌اند آنها را با عقاید و افکار خویش نیز می‌آمیخته‌اند. اینست که حتی آنها که در تمدن اسلامی بمطالعه و تألیف در فلسفهٔ محض معروف شده‌اند از آمیزش فلسفه و کلام بر کنار نمانده و آن دسته نیز که بکلام اشتغال داشته‌اند هیچگاه از تأثیر افکار فلسفی محض مصون نبوده‌اند.

بسیاری از متکلمین هستند که ناگزیر باید آنان را در دوصف متکلمین وفلاسفه قرارداد مانند یعقوب بن اسحق کندی و ابوزید البلخی و کعبی و امام فخر رازی و محمدبن عبدالکریم شهرستانی و حتی خواجه نصیرالدین طوسی و اما در بارهٔ فلاسفهٔ بلند مقامی از قبیل ابونصر فارابی و ابوعلی بن سینا بهتر آنست به‌نظر ابن‌رشد درکتاب تهافت التهافت رجوع کرد که آن دو را بیشترمتکلم خوانده است تا فیلسوف؛ وفیلسوفانی ازقبیل محمدبن زکریای رازی (که میخواست خود را از یوغ ادیان آزاد نگاه دارد)، یا شهاب‌الدین سهروردی فیلسوف (که ضمن پیروی ازعقاید نوافلاطونیان تمایل خود راجانب فلسفهٔ ایران و بقول خود او خسروانی میچربانید)، ازحربهٔ تکفیر آزارها دیدند، یکی از میان رفت و دیگری تنها بعد ازحملهٔ مغولان دوباره بر کرسی احترام نشست.

مطلب دیگری که اینجا قابل ذکرست آنکه حکمای اسلام بیشتر برروش ارسطو ومفسّران اومی‌رفته و ازینروی حکمای مشاء خوانده میشده‌اند اما باید دانست که عقاید و نظرهای آنان همه‌جا با عقاید و افکار ارسطو وفق نداشت بلکه در موارد مختلف و ازآنجمله درکیفیت صدورمفارقات وموضوع فیضان عقل اولی از واجب الوجود بیشتر تحت تأثیر نوافلاطونیانی بود که باتفسیرهای خود برآثار ارسطو بین‌افکار او و استادش افلاطون‌نقاط توافق و وحدتی ایجاد می‌نمودند. اینست که بایددانست حکمای مشاء ایرانی و اسلامی از جانبی تحت تأثیر تعلیمات ارسطو بودند و از طرفی متأثر از متکلمین معتزله، و بعدازآنها از اشعریه و اسمعیلیه و شیعهٔ اثنی‌عشریه؛ و ازسوی دیگر نادانسته ملهم از عقاید نوافلاطونیان اسکندریه‌اند و نمیتوان روشهای آنان را ارسطوئی محض دانست.

اولین کسی که با چنین تأثیرات شروع بنشر آثار خود در زمینهٔ مسائل فلسفی کرد یعقوب بن اسحق الکندی (متوفی در حدود سال ۲۵۸ هجری) است که شاگردان متعددی تربیت کرد که از آن میان ابوزید احمد بن سهل بلخی (متوفی بسال ۳۲۲ هجری) در نشر تعلیمات او در ایران خاصّه بلاد شرق مؤثر بوده است .

در همان حال فیلسوف معروف دیگری بنام ابوبکر محمد بن زکریای رازی (متوفی بسال ۳۱۳ هجری) ، که نامش را در زمرهٔ پزشکان بزرگ ایران دیده‌ایم ، خود را از طرفی از حکماء مشاء و پیروان ارسطو و از جانبی دیگر از متکلمان خاصه معتزله و اسمعیلیه و باقی خادمان ادیان ، برکنار میداشت و با تعلیماتی که از ایرانشهری پذیرفته و مطالعاتی که در کتب و آثار ایرانی خاصه کتب مانی (یعنی ترجمه‌های متعدد آنها که بزبان عربی وجود داشت) انجام داده بود گرایش خاصی بحکمت اصیل ایرانی داشته و ازینروی عقاید خاصی در بارهٔ مسائل مختلف از قبیل قدما وموضوع لذت و الم وهمچنین در بارهٔ مسائل مربوط بمبادی خلقت و امثال اینها داشته و برخلاف فلاسفهٔ عصرخود بحث در بارهٔ نبوت را در فلسفه لازم نمی‌شمرده زیرا بدان اعتقادی نداشته و در بارهٔ معاد نیز عقیده‌یی نزدیک بتناسخ اظهار مینموده است . عقاید محمد بن زکریای رازی در کتبی از قبیل القوانین الطبیعیة فی الحکمة الفلسفیة ـ الطب الروحانی ـ السیرة الفلسفیة ـ مقالة فی مابعد الطبیعة ـ کتاب اللذة ـ العلم الالهی ـ القول فی القدماء الخمسه ـ القول فی الهیولی ـ القول فی الزمان و المکان ـ القول فی النفس والعالم آمده بود که امروز غالب آنها در دست نیست ولی بعضی بتمامی و بعضی دیگر باجزاء وقطعات باقی مانده است . درقول بقدماء خمسه رازی تابع حکمای قدیم ایران بوده است. رازی براثر معتقدات خاص خود در فلسفه و نیز براثر مخالفت با اهل ادیان دچار تعرضات شدیدی درعهد خود و بعداز مرگ خویش شده و در میان متعرضان او مخصوصاً متکلمان اسمعیلی مانند ابی حاتم رازی و ناصر بن خسرو قبادیانی (درزادالمسافرین) را باید نام برد .

بعد از رازی نوبت درمیان فیلسوفان بزرگ ایران به ابونصر محمد بن محمد فارابی

از پاراب (فاراب) ماوراءالنهر نزدیک اسپیچاپ میرسد که در اواخر قرن ششم و مقارن حملهٔ مغول براثر سکونت ترکان در آن به «اترار» تغییر نام داده بود. فارابی در سال ۳۳۹ هجری درگذشت و تحصیلات او بیشتر در بغداد در حوزهٔ درس ابوبشر متّی بن یونس بیت قُنّائی و سپس در حرّان نزد یوحنّا بن حیلان و قسمت زیادی هم از راه مطالعهٔ سستی ناپذیر در ترجمه‌های آثار ارسطو یا مفسّران او صورت گرفت. وی بزرگترین مفسّر کتب منطق ارسطو در تمدن اسلام و بهمین سبب مشهور به معلم ثانی است و علاوه بر تفاسیر متعدد براجزاء منطق ارسطو دارای کتب معتبری است مانند رسالة فی مبادیٔ آراء اهل المدینة الفاضلة - الجمع بین الرأیین - اغراض مابعدالطبیعة در شرح مابعدالطبیعهٔ ارسطو - معانی العقل - عیون المسائل - فصوص الحکم - السیاسة - المسائل الفلسفیة - احصاء العلوم - اثبات المفارقات - العلم الاعلی - الطبیعیات و غیره که غالب آنهارا مترجمان بزرگ لاتینی درقرون وسطی به لاتینی ترجمه کرده‌اند. فارابی مانند بسیاری ازفلاسفهٔ اسکندریه وخاور نزدیک درایجاد التیام بین عقاید ارسطو و استادش افلاطون کوشش کرده و این کار او مخصوصاً درکتاب الجمع بین الرأیین انجام گرفته است وخود غالباً تحت تأثیر حکمای نوافلاطونی قرار داشت علی الخصوص در رسالهٔ فصوص الحکم در موضوع اثبات توحید و تصور سعادت بشر در ایجاد اجتماعی کامل که همانند اجتماع روحانی باشد و همچنین است درکتاب مشهورش بنام مبادیٔ آراء اهل المدینة الفاضلة، و ازینروی باید روش او را درفلسفه یک روش نوافلاطونی اسلامی نامید واین همان روشی است که پیش‌ازو بوسیلهٔ کندی شروع شد و بعد ازو از طرفی در آثار اخوان الصفا و ازطرفی دیگر درکتب ابوعلی بن‌سینا بمرحلهٔ کمال رسید. معذلک فارابی در بعضی موارد با کندی و بوعلی‌سینا اختلاف دارد و همچنین چون آثار او تحت تأثیر سه روش عمدهٔ افلاطون و ارسطو وفلوطینس (*Plotinos*) واقع است گاه موارد اختلافی درآنها مشاهده می‌شود و وجه اشتراك همهٔ این آثار با یکدیگر عبارتست از ترکیب عقائد مذکور با اصول دینی اسلام و فلسفه‌یی که باین‌طریق پدید آید. ازطرفی دیگر می‌دانیم

که فارابی با عقاید فلسفی گروهی از فلاسفه و متکلمین معاصر خود مخالف بود واز آنجمله ردّی بر رازی نوشت زیرا روش قیاسی و عقلی فارابی که براساس یک منطق نظری استوار است با روش استقرائی و تجربی رازی که توجیه امور و مسائل محقّقِ محسوس بوده سازگاری نداشت. اما در عقاید فارابی و ابن‌سینا این اختلاف بیشتر در نحوهٔ پذیرفتن اصول عقاید عرفاست. ابوعلی‌سینا اصول عقاید عرفارا مانند ذیلی بر کتاب خود افزوده اما در آثار فارابی اصول عرفانی در اصل عقاید راه جسته است و اصطلاحات صوفیه در غالب موارد کتب او دیده می‌شود.

ازمیان همعصران فارابی تاظهورابوعلی بن‌سینا چندین تن‌از حکمای بزرگ درایران شهرت یافتند که ذکر احوال و افکارآنان درینجا میسّر نیست. ازآنجمله‌اند ابوالحسن شهیدبن حسین بلخی (م ۳۲۵ ه) شاعر و متکلم و حکیم بزرگ - ابوزکریا یحیی بن‌عَدیّ المنطقی (م ۳۶۴ ه) - ابوسلیمان منطقی‌سیستانی (متوفی بعداز سال ۳۹۱ هجری) شاگرد یحیی بن عدی واستاد ابوحیان توحیدی شیرازی (م ۴۰۰ ه) - ابوالحسن محمدبن‌یوسف العامری (م۳۸۱ ه) - ابوعلی احمدبن محمد معروف به ابن‌مسکویه (م۳۵۲ه) - ابوالفرج ابن‌طیّب الجاثلیق (م ۴۳۵ ه) - ابن هندو (م ۴۱۰ یا ۴۲۰ ه) - ابوالقاسم الکرمانی - ابوعبدالله‌ناتلی - ابوالخیربن الخمّار - ابوریحان بیرونی. عده‌یی ازفیلسوفان‌اخیر همعصران ابن‌سینا بوده و بعضی از آنان با او مناقشات و معارضاتی داشته‌اند.

درهمین‌ایام که فیلسوفان بزرگ مذکور که همه در شمارحکمای مشاء شمرده میشوند سرگرم نشرتعلیمات و ایجاد تألیفات گرانبهای خود بودند دسته‌یی از حکما در خفا تعلیمات خاص فلسفی خود را همراه با تشکیلات خاصی از فتوّت و اخوّت منتشر می‌ساختند و اینان همان‌دستهٔ معروف به «اخوان الصفا وخلّان‌الوفا» هستند که درقرن چهارم دورهٔ کمال ترقی خود را می‌پیمودند. این دسته در نزدیک کردن حکمت یونانی و دین اسلام

---

۱ — دربارهٔ احوال و آثار این فیلسوفان رجوع شود به کتاب من تحت عنوان تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی چاپ سوم ص ۱۶۲ - ۲۰۶ و بعضی‌صحایف بعدازآن.

استوارترین قدم‌ها را برداشتند و برای آنکه نه دچار مخالفت حکما شوند و نه گرفتار تعصبات اهل‌شرع تعلیمات خویش‌را در رساله‌های بی نام و با زبانی ساده بیان داشتند. اینان معتقد بودند که بیاری علم و اعتقاد بدین می‌توان به تصفیهٔ باطن نائل شد و بمرحله‌یی از کمال که غایت شرایع و ادیانست رسید و حقایق آنها را بهتر فهمید و براثر اعتقاد بمبانی دین اسلام و اصول عقاید افلاطونیان و فیثاغوریان جدید و صوفیه، با فلاسفهٔ مادی اختلاف نظر داشتند و اقوال آنان را رد می کردند.

اخوان الصفا در رسائل خود تمایل بیشتری بعقلای یونان و بفلسفهٔ ایران و هند نشان می‌دادند. نام هرمس وفیثاغورس و سقراط وافلاطون وارسطو غالباً درین‌رسائل آمده و نسبت بدانان رعایت بزرگداشت و اکرام شده لیکن‌قبول مذهب محض‌ارسطو توسط مؤلفان این جماعت صورت عمل نگرفته و حتی باید گفت جز در منطق آشنایی آنان با ارسطو بیشتر از طریق کتبی انجام شده است که منسوب بآن استاد است نه از خود او.

رسائل اخوان‌الصفا شامل کلیهٔ مسائل علوم منطقی و ریاضی و طبیعی و الهی و حکمت عملی‌است، و برچهار دسته رسائل: ریاضیهٔ تعلیمیه - جسمانیهٔ طبیعیه - نفسانیهٔ عقلیه - ناموسیهٔ الهیه و شرعیهٔ دینیّه تقسیم میشود که جمع آنها به ۵۱ بالغ می گردد. در پایان آنها یک رساله جامع خلاصه‌یی از جمیع مطالب رسائل مذکور و در مقدمهٔ آنها رساله‌یی در شرح مطالب هررساله ودسته بندی وغرض از تألیف آنها قرار داده شده و عدد مجموع آنها به ۵۳ رسیده است. این رسائل چندبار تلخیص وضمناً بزبان فارسی نیز ترجمه و هم متن کامل تمام رسائل بعربی و هم تمام‌آنها بفارسی چاپ شده‌است. از نویسندگان این رسائل چنانکه القفطی صاحب اخبارالحکما بنقل از کلام ابوحیّان توحیدی خبر داده است اینان را میشناسیم: ابوسلیمان محمدبن معشر البستی معروف به المقدسی - ابوالحسن علی‌بن هارون زنجانی - ابواحمد المهرجانی - ابوالحسن علی‌بن

رامیناس العوفی - زیدبن رفاعه [1].

کسی که باید او را جانشین بزرگ فارابی و بزرگترین نمایندهٔ حکمت مشاء در تمدن اسلامی ایران شمرد شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (م ٤٢٨ ه) است. وی از عجائب اولاد آدم و از نوابغ عالم انسانی است. ولادتش بسال ۳۷۰ هجری درقریهٔ خورمیثن ازقراء بخارا درخانواده‌یی اسمعیلی اتفاق افتاد و او تحصیلات خود را دربخارا نزد ابوعبدالله ناتلی آغاز کرد و سپس خود از راه مطالعه بدین کار ادامه داد چنانکه چون به هجده سالگی رسید از تعلّم همهٔ علوم عهد خود فارغ شده بود. سپس از بیست سالگی شروع بتألیف کرد و بعد از چندی از بخارا بگرگانج پایتخت خوارزمشاهان آل مأمون عزیمت کرد و درسال ٤۰۳ از بیم سلطان محمود غزنوی از آن دیار بگرگان وازآنجا بری وسپس بهمدان وعاقبت باصفهان رفت و درهمهٔ این بلاد با امرا و بزرگان عهد خود روابطی داشت و از آنجمله یکچند در همدان وزارت شمس‌الدولهٔ دیلمی برعهدهٔ او بود و دراصفهان علاءالدولهٔ کاکویه او را همواره بنظراحترام مینگریست و ازو تألیف کتبی را درخواست میکرد. وی بفارسی و عربی شعرمیگفت و بدین‌هردو زبان تألیفات دارد. از مهمترین آثار او در ابواب حکمت اینهاست : الاشارات و التنبیهات - الانصاف - الحکمة العروضیة - الحکمة المشرقیة - الشفا - عیون الحکمة - النجاة - المباحثات - احوال النفس - المبداء والمعاد - السیاسة - دانشنامهٔ علائی - حیّ بن یقظان و چندین رساله و کتاب دیگر بپارسی و تازی.

اهمیت ابن‌سینا درتاریخ فلسفهٔ اسلامی بیشتر ازآنجهت است که اونخستین کسی است که توانست تمامی اجزاء حکمت را که در آن روزگار حکم دائرةالمعارفی از همهٔ علوم معقول داشت درکتب متعدد با سبکث روشن مورد بحث و تحقیق قراردهد. وی در شرح بعضی ازکتب قدما خاصه ارسطو هم کتبی پرداخته و در برخی از آثار

---

۱ - برای اطلاع مشروح از اخوان‌الصفا و آثار وعقاید و آراء آنان رجوع شود به کتاب من بنام تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی چاپ سوم ص ۲۹٦ - ۳۲۰ و رسالهٔ مستقلی بهمین نام.

خویش مانند الانصاف بمقایسهٔ اقوال قدمای یونان و اسکندریه با حکمای مشرق در شرح حکمت مشاء توجه کرده است . ابن‌سینا تنها بروش‌خاصی از فیلسوفان قدیم مقیّد نیست بلکه هرچه را از آنان پسندید و بر او ثابت شد در روش خود گنجانید چنانکه با همهٔ تعلق خود بارسطو و پیروان او از تأثیر افلاطونیان جدید نیز برکنار نماند و از فارابی هم در منطق بسیار قبول اثر کرد .

این فیلسوف بزرگ براثر نظم و ترتیب منطقی خاصّی که در آثار خود دارد توانست کلیهٔ مباحث منطق و فلسفه را با بیانی روشن تدوین و توضیح نماید و کار را درین مباحث بجائی برساند که بعد ازو همواره آثار و افکار او بمنزلهٔ مقبول‌ترین آثار در حکمت مورد قبول، پژوهندگان این علم قرار گیرد [1] .

وی کاری را که الکندی والفارابی در پیریزی مکتب مشاء آغازیده بودند بکمال رسانید ، وهمچنین آمیزش حکمت ارسطوئی و نوافلاطونی وافکار متفکران اسلامی در آثار او بنتایج بارزی منجر گردید .

از خوشبختیهای ابن‌سینا تربیت شاگردان دانشمند و کارآمدی مانند ابوعبید جوزجانی ـ ابوالحسن بهمنیاربن مرزبان صاحب کتاب مشهورالتحصیل (م ۴۵۸ ه) ـ ابومنصور طاهربن زیلهٔ اصفهانی (م ۴۴۰ ه) و ابوعبدالله محمدبن احمد المعصومی را باید نام برد .

شاگرد معروف بهمنیار « ابوالعباس فضل‌بن محمد لوکری » صاحب کتاب مشهور بیان‌الحق است که چند تن از حکمای قرن ششم هجری شاگردان او بوده‌اند مانند قطب الزمان طبسی (م ۵۳۹) ومحمدبن یوسف ایلاقی (م ۵۳۶ ه) وفریدالدین‌عمربن

---

۱ ــ متأسفانه درینجا فرصت بحث وافی در بارهٔ ابن‌سینا و عقاید و آراء و تألیفات او نداریم و درین باره بهتر است که به مجلد اول از جشن‌نامهٔ ابن‌سینا تألیف نگارنده و مخصوصاً به تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تألیف نگارنده ج ۱ چاپ سوم ص ۲۰۶ - ۲۸۱ مراجعه شود .

غیلان بلخی ، و عین‌الزمان قطّان مروزی وامام اسعدبن محمد المیهنی (م بعد از ۵۲۰ یا ۵۲۷ ه) .

ازمشهورترین حکمای ایران درقرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری حجةالحق حکیم عمربن ابراهیم خیامی است که به « خیّام » شهرت دارد . وی شاعر و ریاضی‌دان وطبیب عالیمقداری هم بوده است . در حکمت طرفدار مشرب ابن‌سینا و در عهد خود تالی آن استاد بزرگ بود وخود رسالاتی بفارسی و عربی در مباحث فلسفی دارد و بااین‌حال مشرب فکری خیام در رباعیات او غیر از آنست که درکتب فلسفی وی مشاهده می‌شود .

هنگام ذکر حکمای قرن ششم یادی ازمحمدبن محمد الغانمی صاحب کتاب فارسی قراضهٔ طبیعیات ، و عمربن سهلان ساوی صاحب چندین اثرفلسفی ازآنجمله شرح رسالة الطیر ابن‌سینا بفارسی وکتاب البصائردرمنطق ، لازم است . تاج‌الدین محمدبن عبدالکریم شهرستانی هم ازینگونه حکمای بزرگست که در میان فلاسفه و متکلمین ایران مرتبهٔ ارجمند دارد . وفاتش در سال ۵۴۸ هجری اتفاق افتاد . وی با آنکه درکتاب مشهور خود الملل والنحل خلاصهٔ جامعی از مقاصد فلسفی ابوعلی‌بن سینا را آورده درکتاب دیگرش بنام المناهج والآیات بردّ آراءآن استاد مبادرت جسته و باز درکتاب دیگرخود بنام المصارعة بردّ وایراد نسبت بالهیات ابوعلی پرداخته و ایراداتی براو وارد کرده‌است که دانشمند بزرگ قرن هفتم خواجه نصیرالدین طوسی آنها را درکتاب مصارع‌المصارع مردود شمرده و شهرستانی را از باب اسائهٔ ادب برابوعلی ملامت نموده است .

درنیمهٔ دوم قرن ششم هجری یکی از بزرگترین‌فلاسفهٔ عالم در ایران ظهورکرد. وی شهاب‌الدین یحیی‌بن حبش سهروردی (۵۴۹ ـ ۵۸۷ هجری) است که شیخ اشراق و « المقتول » و « الشهید » نیز خوانده می‌شود [۱] . وی آثار متعدد بزبان پارسی وتازی

---

۱ ــ در بارهٔ او و آثار و افکارش رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا ، ج ۲ چاپ دوم ص ۲۹۷ ـ ۳۰۵ .

دارد مانند : البارقات الالهیه ـ لوامع الانوار ـ التلویحات ـ المقاومات ـ حکمة‌الاشراق ـ الهیاکل النوریه ـ المبداء والمعاد ـ طوارق الانوار ـ اعتقاد الحکما ـ العشق ، و رسالاتی از قبیل آواز پرجبرئیل ، لغت موران ، صفیر سیمرغ ، روزی با جماعت صوفیان ، عقل سرخ ، پرتونامه ، یزدان شناخت و جزآنها . از مجموعهٔ چهل و نه کتاب که شهرزوری بشیخ اشراق نسبت داده قسمت‌اعظم آنها در دستست و بیشترآنها بطبع رسیده . ازمیان این‌همه کتاب و رساله مهمتر از همه یعنی آنها که بواقع نمایندهٔ کامل و معرّف گویای حکمت شیخ اشراق میتواند بود ، چهار کتاب حکمة‌الاشراق ـ تلویحات ـ مقاومات ـ المشارع والمطارحات است . سهروردی بزرگترین فیلسوفیست که حکمت اشراق درآثار و روش فلسفی او بکمال رسید و بهمین سبب است که او را شیخ اشراق لقب داده‌اند . منشاء حکمت اشراق فلسفهٔ افلاطونیست که بعد ازو درحوزهٔ علمی اسکندریه بوسیلهٔ نوافلاطونیان پدید آمد و از راه‌آمیزش با طریقهٔ ارسطو و عقاید دینی یهودی ونصرانی و مقالات فلاسفهٔ مشهوری از قبیل فیلون یهودی (*Philon le Juif*) و آمونیوس‌ساکاس (*Ammonios Saccas*) و شاگردان مشهورش فلوطینس (*Plotinos*) و لونگین (*Longin*) و اوریگن (*Origène*) و فرفوریوس (*Porphyrios*) تکامل یافت . این روش فلسفی در عهد نوشیروان (۵۳۱ ـ ۵۷۹ میلادی) براثرمهاجرت عده‌یی از فلاسفهٔ مدرسهٔ آتن در ایران پراگنده شد و نظر بسازشی که با شیوهٔ تفکر ایرانیان در مسائل مابعدالطبیعی داشت مورد قبول قرارگرفت و ترجمه‌هایی که در حوزهٔ علمی بغداد از آثار افلاطون و نوافلاطونیان صورت‌گرفت وسیلهٔ جدیدی برای رواج آن شیوهٔ تفکر در ممالک اسلامی خاصه ایران‌گردید و همین میراثست که بعده‌یی از متفکران خاصه شهاب الدین سهروردی رسید . اما این‌فیلسوف تنها ازافلاطون و نوافلاطونیان متأثرنبود بلکه چنانکه بارها خود اشاره کرده است و از بیشتر موارد آثار او برمیآید، ازفلسفهٔ‌متداول درایران خاصه فلسفهٔ متمایل بعرفان که در طریقت زردشت دیده میشود نیز استفاده نمود و این طریقه همانست که سهروردی در آثار خود از آن بطریقهٔ خسروانی تعبیر می کند .

شهاب‌الدین درین امر مبتکر نبود بلکه نخستین استاد اشراقی او افلاطون هم در آکادمیا نسبت باقوال زردشت اظهار رغبت و تمایل می کرد و براثر همین تمایل است که شیخ اشراق ازحکمای قدیم ایران، که حکمت آنان بیشتر جنبهٔ ذوق داشت تا جنبهٔ بحث و نظر، استفاده کرد و درین‌مورد استفاده‌یی که از اصطلاحات آنان نمود قابل‌توجه است. اینگونه اصطلاحات بیشتر در قسمت مابعد الطبیعه دیده میشود. وی ازهستی مطلق و مبادی وجود به نور وانوارملکوتی و ازهیولی و عوالم هیولانی به غواسق برزخی وهیآت برزخی تعبیر می کند و این برزخها وهیئتهای برزخی هریک طلسمی هستند برای یکی از انوار قاهره مثلاً آتش طلسم اردیبهشت است واردیبهشت بمنزلهٔ نورقاهر فیاضی برای آنست و زمین طلسم اسفندارمذ و امرداد رب‌النوع آب وآب طلسم آن و هُورَخش (خورشید) طلسم شهریور. با این کیفیت ملاحظه می‌شود که سهروردی همهٔ امشاسپندان آیین زرتشتی را که در حقیقت اقرب قوای مجرده نسبت باهورمزدا هستند در تعیین و تسمیهٔ مراتب انوار قاهره، که مؤثر درامورِاجسام و برازخ شمرده میشوند، آورده‌است و این مورد وهمچنین سایر موارد که درینجا ذکر همهٔ آنها میسّر نیست بخوبی درجهٔ تمایل او را بفلسفهٔ ایرانیان قدیم می‌رساند. تقسیم موجودات بدو دستهٔ عالم انوارمعنوی و عالم غواسق برزخی همچنانکه گفته‌ام تأثر او را از اندیشهٔ ثنویت ایرانیان که، درنزد زرتشت بهیأت منش نیک (سپِنت مَی‌نیو) ومنش زشت (اَنْگرَ مَی‌نیو) و در نزد مانی بهیأت اندیشهٔ نور وظلمت درآمده است، کاملاً آشکار میسازد.

فیلسوف و متکلم بزرگ دیگری که در پایان قرن ششم هجری میزیست امام فخرالدین رازی (م ۶۰۶ ﻫ) است که در علوم مختلف عهد خود دست داشت و آثار متعدد در مسائل گوناگون از وی باقی مانده است. از مهمترین آثار فلسفی اوست: الملخص ـ شرح‌الاشارات ـ شرح عیون‌الحکمة ـ مباحث المشرقیة ـ النهایة ـ رسالهٔ روحیه. اهمیت کار امام فخر رازی در شیوهٔ خاصّ مقرون بایراد شک و وارد کردن شبهات اوست. با اتخاذ همین روش امام‌فخر در کتاب النهایة در بارهٔ مبادی بُرهان و درقسمت

منطق ملخص در بارهٔ قضایا و قیاس و مبادی برهان برمنطق ارسطو شکست وارد کرد و مباحثی خاص خود درآن مذکور داشت . در قسمت حکمت کتاب الملخص سعی امام در آمیختن حکمت مشاء با عقاید متکلمان است و در رسالهٔ روحیهٔ خود که بفارسی است کوشیده است در ماهیت روح و اثبات حقیقت و بقاء و مراتب و تجلی آن سخنانی تازه ایراد کند و در کتاب مباحث المشرقیه شیوهٔ مورد قبول خود را در کیفیت طرح مسائل فلسفی و ایراد شبهات و عدم اکتفا بگفتار پیشینیان بیان می‌نماید و بر همان طریقه کار می کند .

اندکی بعد از امام فخر ، درگیر و دار حملات مغولان و تشکیل دولت ایلخانان در ایران ، فیلسوف و متکلم بزرگی زندگی می کرد . وی خواجه نصیرالدین طوسی است که پیش ازین ذکر او را در میان عالمان ریاضی آورده‌ایم . مهمترین تألیفات خواجه در منطق و ابواب حکمت اساس الاقتباس در منطق و اخلاق ناصری در حکمت عملی و شرح اشارات وکتاب مصارع المصارع است . در دو کتاب اخیر نظر خواجه نصیرالدین اثبات حکمت بوعلی و ردّ بر مخالفان او بود . در کتاب نخستین ایرادات و شکوکی را که امام فخر رازی بر سخنان بوعلی در کتاب الاشارات والتنبیهات وارد کرده بود و در کتاب ثانوی سخنان محمد بن عبدالکریم شهرستانی را در ردّ اقوال ابوعلی‌سینا (بنحوی که گذشته است) مردود شمرد . با کوشش خواجه نصیرالدین طوسی حکمت مشاء چنانکه در آثار ابوعلی بکمال رسیده بود در تمام قرون آیندهٔ تاریخ ایران بر کرسی نشست و همواره در میان مدرسان ومتعلمان حکمت مورد قبول قرار گرفت وشرح اشارات خواجه بعنوان یک کتاب درسی حکمت از آن تاریخ تاامروز بکار رفت .

غیرازین خواجه را در ابواب حکمت کتابهائی دیگرست مانند اقسام الحکمة ـ بقاء النفس ـ جبر و اختیار ـ روضة القلوب ـ اخلاق محتشمی ـ ربط الحادث بالقدیم ـ شرح اثبات عقل ـ العلل والمعلولات که بعضی بتازی و بعضی بپارسی است .

در همین اوایل قرن هفتم فیلسوف بسیار معتبری که بازماندهٔ قرن پیش بود ، بنام

خواجه افضل الدین مَرَقی کاشانی زندگی می کرد وگویا نسب تعلیم خواجه نصیرالدین بدو می‌رسید . سال وفاتش را باختلاف ۶۰۶ و ۶۶۷ و ۷۰۷ نوشته‌اند . کارهای افضل الدین از چند باب شایستهٔ تحقیق ومطالعهٔ دقیق است . نخست آنکه او بانگارش رسالات متعدد شیوای خود بزبان فارسی یا با ترجمهٔ بعضی از رسائل فلسفی بدین زبان، و با ورود در مباحث مختلف حکمی و جستجوی اصطلاحات روان و سهل وگنجانیدن آنها درعبارات مستحکم که هم جنبهٔ معنی و هم جانب لفظ در آن بکمال است، سودمند ترین کار را برای بخشیدن ارزش حکمی بدان کرده است و قیمت کار او براثر وسعت و اشتمال آن بر مباحث منظم مختلف از ارزش کارهای فیلسوفان پارسی گوی پیشین کمتر نیست . دیگر آنکه او فیلسوفی مدرسه‌یی و متوقف در عقاید پیشینیان و متحجر در اصطلاحات وگفتارهای آنان نیست بلکه مبتکر وصاحب نظر وگاه تأویل کننده و راه جوینده بحقایق جدید یاتوجیهات تازه است و حتی اندیشه‌های حکمی اواز کتاب ورساله تجاوز می کند و بتقریرات و نامه‌ها و باشعارش می‌رسد و این نشان می‌دهد که در واقع مرد اندیشنده‌یست که پیوستگی اندیشه‌های خود را همه‌جا حفظ می کند و فقط بدرس و وسایل درس یعنی کتاب و رساله انحصار نمی بخشد . در نظر بابا افضل همه بحثهای فلسفی بکمال نفس و پختگی روحانی و معنوی انسان منجر می‌شود و از اینجاست که اورا باید بواقع یک فیلسوف معنوی دانست که نظر واقعیش از علم تهذیب باطن و تزکیهٔ نفس است تا شایستهٔ بازگشت به «جهان نفسانی» که «باطن عالم» است بشود . افکار اساسی حکمی افضل الدین را باید در رساله‌های طولانی او مانند منهاج الیقین ـ مدارج الکمال ـ راه انجام نامه ـ عرض نامه ـ جاودان‌نامه ـ مبادی موجودات ـ ساز و پیرایهٔ شاهان که برروی‌هم شامل غالب مباحث اساسی فلسفه از مبادی تا سیاست واخلاق هستند، جستجو کرد . علاوه براین او را ترجمه‌هایی از آثار فلاسفهٔ پیشین نیز هست که همه با پارسی سلیس روان تحریر شده است .

ازمیان شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی علامه قطب‌الدین‌شیرازی (م ۷۱۰ ه)

درکتاب پارسی درةالتاج ابوابی را بمنطق وحکمت اولی وطبیعیات و ریاضیات اختصاص داده است و علاوه براین ویرا شرحی بر حکمةالاشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردیست که بعدها ملا صدرالدین شیرازی حاشیه‌یی برآن نگاشت .

قطب‌الدین رازی (م ۷۶۶ ه) منطقی وفیلسوف معروف شاگرد علامه قطب‌الدین شیرازی گذشته از تألیفات مهم خود در منطق کتابی هم بنام المحاکمات بین شرحیِ الاشارات دارد که منظور او داوری میان دو شرح اشارات یکی از امام فخر رازی و دیگری از خواجه نصیر طوسی در بارهٔ اقوال ابوعلی سیناست .

همزمان خواجه نصیرالدین طوسی « اثیرالدین ابهری » شاگرد امام فخررازی و صاحب هدایةالحکمه است در منطق وطبیعی و الهی که قاضی‌میرحسین میبدی (م ۹۱۱ ه) شرحی معروف برآن نوشت . شاگرد همین اثیرالدین ابهری یعنی نجم‌الدین دبیران (م ۶۷۵ ه) مدتی نیز نزد خواجه نصیر تلمذ کرد و او علاوه برتألیفات خود درمنطق کتاب مشهورحکمةالعین را که دنبالهٔ کتاب او درمنطق بنام کتاب‌العین است نوشت . حکمةالعین شامل دو باب طبیعی و الهی است که علامهٔ حلّی آنرا شرح کرد و علامه قطب‌الدین شیرازی برآن حواشی نوشت و میرك بخاری آن حواشی را درشرح مجدد خود برآن کتاب نقل کرد .

قرن هشتم و نهم هجری در ایران بیشتر در شرح وتفسیر کتب قدما ، تا مصنفان قرن هفتم ، در ابواب منطق و فلسفه گذشت و درین میان کسانی مانند میرسید شریف جرجانی وجلال‌الدین دوّانی (م ۹۰۸ ه) بیشتر از همه مشهورند . دوانی کتاب اخلاق جلالی خود را در حکمت عملی نوشت بنام لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق و درآن تحت تأثیر و نفوذ اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی است .

در طی این دو قرن مطابی که عقلاً بنظرمی‌آید سیر تدریجی و دوشادوش حکمت مشاء و حکمت اشراق در ایران و نزدیکی آن دو با یکدیگر و باکلام شیعه بود که در راه نضج و تـکامل سیر می‌کرد . در عهد صفویان این سیر تکاملی سریعتر و نتایج آن

آشکارتر گردید و در همین عهدست که میر محمد باقر معروف به میرداماد بتألیف کتب مهمی مانند تقدیسات ـ جذوات ـ الافق المبین مبادرت جست . درین کتب میرداماد حکمت مشاء را با حکمت اشراق و تعالیم پیشروان تشیع درآمیخت .

شاگرد میرداماد صدرالدین شیرازی معروف به ملاصدرا (م ۱۰۵۰ هـ) فیلسوف بسیار مشهور ایران در قرون اخیر است . وی تألیفات متعدد در علوم مختلف دارد و از آنجمله است : الاسفار الاربعة ـ المبداء و المعاد ـ المشاعر ـ الحکمة العرشیة ـ الشواهد الربوبیة ـ شرح هدایه ـ شرح حکمة الاشراق ـ حاشیه بر الهیات شفا و غیره . کتاب الاسفار ملا صدرا مهمترین کتابی است که در ردیف شفاء بوعلی و حکمة الاشراق سهروردی می‌توان ازآن نام برد . درین کتابهای ملا صدرا حکمت اثباتی و ذوقی و الهی و مبانی اعتقادات دینی شیعه باهم درآمیخت و از این راه اساسی نو برای حکمت در ایران پدید آمد و در آنها مسائلی از قبیل وحدت واصالت وجود و حرکت جوهری و اتحاد عاقل و معقول و امثال اینها یا بتازگی مطرح شد و یا بصورت کامل شده‌یی درآمد و مخصوصاً دین و فلسفه بعد از قرنها کشاکش باهم جانب صلح وآمیزش گرفتند .

شاگرد معروف ملا صدرا « ملامحسن فیض کاشانی » (م ۱۰۹۱ هـ) است که تألیفات متعدد بفارسی و عربی در حکمت وکلام و تصوف و اخلاق دارد مانند : حق الیقین ـ کلمات مکنونه ـ الصافی و غیره ؛ و شاگرد دیگرش عبدالرزاق بن علی بن حسین لاهیجی متخلص به « فیاض » (م ۱۰۷۲ هـ) صاحب کتاب مشهور گوهرمراد وکتابهای دیگری ازقبیل سرمایهٔ ایمان وکتاب شارق وشوارق است .

کسان دیگری که ازین‌پس بمباحث فلسفی توجه داشتند بیشتر معلمان کتب فلسفی قدیم هستند که حوزه‌های درس حکمت را در مراکزی مانند مشهد و اصفهان و تهران اداره کرده و سنت مدرسان قدیم حکمت را تا بدورهٔ ما کشانیده‌اند و از میان آنان مهمترین استاد متفکر و صاحب تألیف حاجی ملا هادی سبزواری (م ۱۲۸۹ هـ) است که مخصوصاً بحکمت ملا صدرا توجه خاص داشت . از مهمترین آثار او نخست شرح

منظومه است که از تاریخ تألیف تاکنون مهمترین کتاب درسی فلسفه در حوزه‌های تدریس حکمت شمرده شده است و دیگر شرح کتابهای اسفار و الشواهد الربوبیه و المبداء و المعاد از ملا صدرا . از آثار دیگرحاج ملاهادی سبزواری اسرارالحکم و شرح مثنوی مولوی است . مهمترین کار حاج ملاهادی سبزواری تأیید و تحکیم مبانی‌حکمت ملاصدرا است .

۰ ۳ ۰

زبان و لهجه‌های ایرانی

۱ ـ مقدمه

زبان ایرانی اصطلاحاً بر زبان واحد و بر ریشهٔ اصلی و اساسی تمام لهجات مختلفی اطلاق می‌شود که در ایران از آغاز مهاجرت آریائیان تاکنون معمول بوده است و در حقیقت بمنزلهٔ مبنی و اساس آنهاست.

زبان ایرانی شعبه‌یی از زبان هند و ایرانی (*Indo - Iranienne*) و آن بنوبهٔ خود یکی از زبانهای هند و اروپائی (*Indo - Européenne*) است و اصطلاح اخیر، برالسنهٔ مجموع اقوام سفید پوستی اطلاق میشود که منزلگاههای قدیم آنها از هندوستان تاسواحل اقیانوس اطلس در اروپا باضافهٔ جزایر بریتانیا گسترده است. زبانهای مذکور درقرون اخیر در قطعات دیگر عالم نیز مانند آمریکا و استرالیا و برخی از نواحی افریقا رواج یافت.

اما زبان «هند و ایرانی» اساس زبانهای کهن‌هندی و ایرانی بوده ومبانی مشترک آن را می‌توان در لهجات قدیم این دو زبان به‌آسانی جستجو کرد. این زبان را بسبب آنکه زبان قبایل مشترکی موسوم به «آریَ» (= آریا) بود، زبان آریائی نیز مینامند:

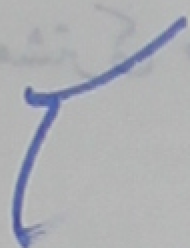
زبان ایرانی از اوایل هزارهٔ دوم پیش از میلاد مسیح ببعد بوسیلهٔ اقوام آریائی و سکائی بفلات ایران آورده شد و از آن پس زبان عمومی سکنهٔ این‌فلات گردید.

حدود رواج و تکلم این زبان و لهجات آن در قرون و اعصار مختلف ازشمال: کوههای قفقاز و دریای مازندران و ریگزارهای آسیای مرکزی؛ از جنوب: خلیج فارس و دریای عمان، از مشرق قسمتی از فلات پامیر و تمام افغانستان فعلی تا حوالی رود سند و از مغرب: بین‌النهرین و ارمنستان بود، و بدین ترتیب ملاحظه میشود که

سرزمینهای اصلی رواج و تداول این زبان و لهجات آن ، قسمت بزرگی از آسیا راشامل میشده است . بعدها چنانکه در تاریخ زبان فارسی خواهیم دید ، این زبان بعنوان زبان ادبی و سیاسی از کنارهٔ بغازهای بسفور و داردانل و سواحل غربی دریای سیاه تا اقصای هندوستان در آسیای جنوبی و تا حدود چین در آسیای مرکزی پیش رفت .

لهجه‌های [۱] زبان ایرانی هنوز در قسمت بزرگی از آن اراضی پهناور که نام برده‌ایم باقیست و تنها در بعضی از نواحی قدیم آن لهجه‌های دخیل ترکی که ممزوجی از زبانهای « اورال و آلتائی » و مفردات و ترکیباتی از ترکی و لهجه‌های محلی ایرانیست ، و در ناحیهٔ کوچکی از جنوب غربی فلات ایران زبان مختلطی از عربی و لهجهٔ بومی ، متداول شده و لهجه‌های اصلی ایرانی را در آن نواحی ضعیف کرده یا از میان برده است .

تاریخ لهجه‌های زبان ایرانی را بسه دوره منقسم میدارند : اول ـ دورهٔ لهجه‌های ایرانی کهن . دوم ـ دورهٔ لهجه‌های ایرانی میانه . سوم ـ دورهٔ لهجه‌های ایرانی نو .



۱ — لهجه اصطلاحاً اطلاق میشود بر شعبه‌یی از یک زبان که در ناحیه‌یی از قلمرو آن زبان تکلم شود و ترجمه است از کلمهٔ *dialecte* .

۲ - لهجه‌های کهن

لهجه های ایرانی کهن از راه کتیبه‌های پارسی باستان ، متون اوستائی ، نامهای مادی قدیم و بعضی اکتشافات در بارهٔ ریشهٔ لهجات میانهٔ ایرانی شناخته می‌شوند . این لهجه‌ها از بسیاری جهات کلی بیکدیگر نزدیکند و از پاره‌یی جهات جزئی جدائی وافتراق صریح دارند و مصداق این حکم را مخصوصاً در دو لهجهٔ پارسی باستان و اوستائی که آثار مکتوب کافی دارند بخوبی میتوان یافت . در این هردو لهجه سه نوع « مذکر » و « مؤنث » و « خنثی » وجود دارد و اواخر اسامی و ضمایر در احوال مختلف « فاعلی » و « ملکی » و « اضافی » و « ندائی » و « مفعولی » و « مفرد » و « تثنیه » و « جمع » تغییراتی حاصل می کند . از طرف دیگر این هردو لهجه با لهجه‌های کهن هندی نزدیکی و شباهت فراوان دارند و مثلاً زبانی که در ودا ها (کتاب باستانی هندو) بـکار رفته با زبانی که در گاثا ها و قطعات قدیمتر اوستا دیده می‌شود از بسیاری جهات مثلاً صرف اسامی وضمایر دراحوال مختلف و غالب افعال و پیشاوندها و پساوندها وهمچنین‌بسیاری از مفردات شبیه و مماثل است .

از میان لهجه‌های کهن ایران اطلاع ما نسبت ببعضی بسیار ناچیز است مثلاً از جملهٔ اقوام آریائی ایرانی که داریوش بزرگ درکتیبه های خود ذکرکرده است اقـوام سکائی ، سغدی ، خوارزمی ، پارتی ، هریکک در تاریخ لهجات متوسط ایرانی دارای‌سهم عمده‌یی هستند و باتوجه بلهجه‌های میانهٔ آنها که مسلماً ازدوره‌های قدیمتری بازمانده‌بود میتوان لهجه‌های کهنی‌ازقبیل سکائی ، سغدی ، خوارزمی وپارتی را نیزدرتاریخ لهجه‌های قدیم ایرانی ذکر کرد و مسلماً همهٔ لهجه‌هایی که در دورهٔ متوسط تاریخ زبانهای ایرانی می‌بینیم ریشه‌های کهن‌تری داشته‌اند که نداشتن‌اطلاعات تاریخی‌مکتوب ما را از حقیقت

حال آنها بی خبر گذارده است . بنا براین در سطور ذیل تنها نسبت بلهجه‌هایی که اطلاع ما در بارهٔ آنها بیشتر است سخن میگوئیم .

لهجهٔ مادی

لهجهٔ مادی لهجهٔ اقوام ماد بوده است که دولت خود را درحدود ۷۰۰ سال پیش از میلاد مسیح در هگمتانَ (*Hagmatâna* = *Ecbatan* = همدان) بنیاد نهادند . اقوام ماد سرزمینهائی از فلات ایران را که ازسرزمین ری شروع میشده وبطرف شمال و شمال غرب تا حدود رود کورا یا کر واقع در سرزمین امروزی قفقاز پیش میرفته است ، مسکون ساخته بودند و لهجهٔ آنها در همین نواحی پراگنده بود . نام این قوم نخستین بار در ۸۳۶ پیش از میلاد درکتیبهٔ شلمَ نَسّر دوم — (*Shalma - Nassar II*) پادشاه آشوری آمده است و بنابراین جدیدترین تاریخ زندگی این قوم درفلات ایران قرن نهم قبل‌ازمیلاد وزمان تداول لهجهٔ آنان درنواحی‌مذکورمقارن باهمان‌ایام‌است . از پادشاهان ماد کتیبه و متن‌مکتوبی دردست نیست لکن‌عده‌یی‌ازاسامی و کلمات مادی‌درکتیبه‌های هخامنشی و زبانهای یونانی ولاتین ازدیرباز باقی مانده است .

اسامی مادی برسم ایرانیان قدیم اسامی مرکب است که هرجزء آن معنی خاص خود را دارد و از روی آنها عده‌یی کلمات بدست میآید که از حیث تلفظ شبیه کلمات و اسامی‌عام لهجه‌های پارسی‌کهن و اوستایی است، وازآنها میتوان دریافت که لهجهٔ مادی تفاوت عمده‌یی با دولهجهٔ کهن دیگر ایران قدیم نداشته است .

لهجهٔ اوستایی

از میان لهجه های کهن لهجه‌یی که آثار موجودش هم قدیمتر و هم مهمتر و وسیعتر از همه باشد لهجهٔ اوستایی است . این لهجه را از آن جهت اوستایی می گویند که اوستا کتاب مقدس زرتشتیان بدان نگارش یافته است .

هیأت قدیم این لهجه را باید در گاثا ها و بعضی از یشتهای کهن جستجو کرد . گاثا ها عبارتست از پنج سرود دینی که آنها را زرتشت پیغامبر و مصلح دین آریائی ایرانی سرود و بیکی از ملوك الطوایف شرقی ایران بنام ویشتاسپ (*Vishtaspa*) عرضه نمود . پس تعیین قدمت گاثا ها بستگی تام باثبات زمان زرتشت دارد که خود یکی از

متن وندیداد دوم بند ۱

𐬞𐬆𐬭𐬆𐬯𐬀𐬝. 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬚𐬎𐬱𐬙𐬭𐬋. 𐬀𐬵𐬎𐬭𐬆𐬨. 𐬨𐬀𐬰𐬛𐬄𐬨:

𐬀𐬵𐬎𐬭𐬀. 𐬨𐬀𐬰𐬛𐬀. 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬫𐬋.

𐬯𐬞𐬆𐬥𐬌𐬱𐬙𐬀. 𐬛𐬁𐬙𐬀𐬭𐬆. 𐬔𐬀𐬉𐬚𐬀𐬥𐬄𐬨

𐬀𐬯𐬙𐬬𐬀𐬌𐬙𐬌𐬥𐬄𐬨. 𐬀𐬱𐬁𐬎𐬨.

به خط لاتینی

pərəsaṯ zaraθuštrō ahurəm mazdąm:

«ahura mazda mainyō spəništa dātarə

gaēθanąm astvaitinąm ašāum,

ترجمهٔ متن

پرسید زردشت از هرمزد : «ای هرمزد ، ای مقدس ترین روح ، ای

دادار جهان مادی ، ای اشو ،

نمونهٔ خط و زبان اوستائی

مباحث مهم مورد اختلاف و بحث و مناقشه در تاریخ ایرانست . در بارهٔ گاثاها وسایر قسمتهای اوستا هنگام ذکر ادبیات ایران قدیم سخن خواهیم گفت . نکته‌یی که اشاره بدان در اینجا لازم بنظر میرسد محل انتشار لهجه اوستاییست - در این باب محققین ایرانشناس متفق نیستند ، برخی که محل ولادت زرتشت را با استناد بروایات دینی ایرانی ری یا چیچست (اورمیه - رضائیه) دانسته‌اند او را از قوم ماد و زبان ویرا مادی شمرده‌اند، لکن چون اغلب اشارات جغرافیایی اوستا بنواحی و اماکن شرقی و شمال شرقی ایران صورت گرفته و میدان بیشتر آن اعمال قهرمانی و مذهبی ایران شرقی و شمال شرقیست ، و مهمتر از همه چون نخستین محل دعوت و نشر آیین اوستایی نواحی شرقی ایرانست ، بنابراین بحدس قریب بیقین میتوان محیط اصلی رواج آن لهجه را همان نواحی یا یکی از آن نواحی شرقی و مولد و منشاء زرتشت پیغامبر را نیز در همان اقطار دانست .

زبان اوستایی بخطی نوشته شده است که آنرا « خط اوستایی » مینامیم و آنرا « دین دبیری » و یا « خط زند » نیز گویند . این خط الفبائی است و از راست بچپ نوشته می‌شود ، دارای ٤٤ حرف است ، حروف مصوت و غیر مصوت همه دارای علائم خاصند ، درموقع نوشتن جز بعض معدود از آنها هیچیک بجلو یا عقب متصل نمیشوند، هرچه به آن نوشته شود خوانده و تلفظ می‌شود و هرچه تلفظ شود نوشته می‌شود وبدین ترتیب این خط از جملهٔ کاملترین خطوط الفبائی عالم شمرده می‌شود .

خط دین دبیری را در اواخر عهد ساسانیان گویا در حدود قرن ششم میلادی از روی خط پهلوی ساسانی با تصرفات و تغییرات و افزایشهایی که در آن کردند بوجود آوردند و بدین ترتیب قرائت متون اوستائی را از صعوبت نجات دادند . مسلماً اوستا پیش ازین تاریخ بخطوط متداول زمان نوشته می‌شد .

لهجهٔ پارسی باستان لهجهٔ پارسی باستان (پارسی هخامنشی) زبان کتیبه هایی است که از شاهنشاهان هخامنشی باقی مانده و به خط میخی (*Cunéiforme*) نوشته شده است . این زبان یک لهجهٔ ادبی بود که بعنوان زبان عمومی

بخشی از کتیبه داریوش بزرگ در کانال سوئز

الف - صورت مکتوب

BaGa VaZaRaKa AURaMaZaDaA HaYa

AVaMa ASaMaANaMa ADaA HaYa IMaA-

Ma BaUMiIMa ADaA,

ب - صورت ملفوظ

bagah wazarkah akuramazdā, hyah

awam asmānam adāt, hyah imām būm-

īm adāt,

ج - ترجمه

خدای بزرگ است هرمزد ، که آن آسمان را داد ، که این بوم را داد ،

نمونه یی از زبان پارسی باستان

اقوام دهگانهٔ پارسی و زبان ادبی آنان تلقی میشد و در کتیبه‌های شاهنشاهان هخامنشی و مسلماً در احکام و فرمانهای آنان بکار میرفت .

قرائن مختلف زبانشناسی مبرهن میدارد که زبان کتیبه‌های هخامنشی در عصر هخامنشی هیأت یک زبان ادبی کهنه داشته است . بدین معنی که در همان عهد که کتیبه‌های هخامنشیان نوشته میشد زبان محاورهٔ عمومی پارسی ساده‌تر شده و از صورت قدیم ادبی دور افتاده بود . قدیمترین کتیبهٔ پارسی باستان از آریـّارَمـْنَ (*Aryâramna*) جد داریوش بزرگ (قرن ششم قبل‌ازمیلاد) و جدید ترین آنها از اردشیر سوم (اواسط قرن چهارم قبل از میلاد) است .

مهمترین کتیبهٔ پارسی باستان‌را داریوش بزرگ (۵۲۲ـ۴۸۶ پیش از میلاد) نوشته است . علاوه بر کتیبه‌ها مقداری مهر و ظرف ازعهد هخامنشی در دست است که برروی آنها نیز آثاری به خط و زبان پارسی باستان دیده میشود .

همهٔ آثار پارسی باستان بخط میخی نوشته شده است . خط میخی پارسی‌باستان از چپ براست نوشته میشود و تشکیل‌شده است از یکعده حروف که هریک مجموعهٔ چند علامت بشکل میخ است .

مسلماً خط میخی پارسی از خطوط میخی دیگری که در آن روزگار در جوار ایران (بابل وآشور) و در عیلام متداول بود تقلید و اخذ شده است . با این تفاوت که در این‌موردآن‌را از حالت اندیشه‌نگاری (*idéographique*) خارج کرده و بصورت الفبائی درآورده بودند .

۳ - لهجه‌های میانه

اصطلاح « لهجه‌های ایرانی میانه » یا « لهجه‌های متوسط ایرانی » برای تعیین عده‌یی از لهجه‌ها بکار می‌رود که برسَرِ راه تحول لهجه‌های کهن ایرانی بلهجه‌های نو قرار گرفته‌اند و بنا بر این تعیین تاریخ صریحی برای آغاز دورهٔ میانه و ختم آن در هریک از آن لهجه‌ها دشوار است .

از مهمترین لهجه‌های میانه که ادبیات مکتوب آنها را در دست داریم زبان پهلوی اشکانی (پارثی) ، پارسی میانه یا پهلوی ساسانی ، سغدی و خوارزمی و سکائی میانه (خُتَنی) را باید نام برد . ازمیان این‌لهجه‌ها ، پهلوی ساسانی یا پارسی‌میانه ازراه آثار فراوان و ادبیات وسیع خود از قدیم شناخته و معروف بود و تنها تحقیقات دو قرن اخیر مطالعه و تعلیم آنرا آسان و بسیاری از مشکلات آنرا مرتفع ساخت . سایر لهجه‌ها از راه اکتشافاتی که از اواخر قرن نوزدهم و اوایل‌قرن بیستم میلادی در نواحی مختلف آسیا صورت گرفته است شناخته شده و کسب اطلاع در بارهٔ آنها رو بوسعت و تزاید است .

لهجه‌های میانه نسبت بلهجه‌های کهن از حیث قواعد دستوری بسیار ساده‌تر است باین معنی که تصریف اواخر اسامی و ضمایر و صفات در انواع و احوال مختلف خیلی مختصرشده و گاه ازمیان رفته است ، وجوه مختلف افعال نیز کمتر شده و بجای‌آنها استعمال افعال مرکب بیشتر معمول گردیده است .

پهلوی اشکانی

لهجهٔ پهلوی اشکانی (پهلوانی) یا پارثی اصلاً زبان قوم پَرثَوَ (پارث) از اقوام شمال شرقی ایران بوده است . این

کتیبهٔ اردشیر اول در نقش رستم

به پهلوانی

الف ـ صورت مکتوب

ptkr ZNH mzdyzn ʾLHʾ ʾrtḥštr MLKyn ML-

Kʾ ʾryʾn MNW cyhr MN yʾzṭn BRY ʾLHʾ

pʾpk MLKʾ.

ب ـ صورت ملفوظ

pathar im mazdyazn-baγ artaxšaθr šāh-

ān šāh aryān kē čihr hač *yazatān puhr,

baγ pāpak šāh.

ج ـ ترجمه

این پیکر خداوندگار مزدیسن اردشیر ، شاهنشاه ایران ، کش چهر از ایزدان ، پور خداوندگار پابک شاه ، است.

[E. Hertzfeld, Paikuli, London, 1921, p. 85].

نمونه‌یی از زبان پهلوی اشکانی (پهلوانی)

اثری از مانی

۱ - به فارسی میانه

الف - صورت مکتوب

dryst wysʾy bšnʾywm wzrg,

dryst wysʾy cyhrwm bʾmyw,

drystwysʾy dyswm rwcʾg,

ب - صورت ملفوظ

drīst wisāy, bašnāyum wuzurg,

drīst wisāy, čihrum bāmēw,

drīst wisāy, dēsum rōzāg,

ج - ترجمه

درست آمدی، ای تن بزرگ من، درست آمدی، ای چهره بامی من،

درست آمدی، ای پیکر روشن من،

نمونه‌یی از آثار مانی

۲- به پهلوانی

الف - صورت مکتوب

drwd ʾbr tw, mn tn wzrg,

drwd ʾbr tw, pʾdgyrbwm nysʾgyn,

drwd ʾbr tw, cyhrgwm rwšn,

ب - صورت ملفوظ

drōd abar taw, man tan wuzurg,

drōd abar taw, pādgirbum nisāgēn,

drōd abar taw, čihragum rōšn.

ج - ترجمه

درود بر تو، ای تن بزرگ من ، درود بر تو، ای پیکر بامی من ،

درود بر تو، ای چهرهٔ روشن من ،

[Iranistik, Leiden - Köln, 1958, p. 103]

نمونه‌یی دیگر از آثار مانی

زبان بعد از تسلط قبایل پارثی بر ایران و تشکیل شاهنشاهی اشکانی بصورت زبان رسمی ایران در آمده ودر تیسفون وشهرهای مدائن معمول گردیده و بعدها اثر بارزی در زبان ادبی ایران گذارده است . از پهلوی اشکانی آثاری به خط مانوی که از اصل سریانی اقتباس گردیده بود ، وآثار دیگر بخط پهلوی اشکانی که از اصل آرامی گرفته شده بود ، باقی مانده است .

آثار مانوی که بزبان پهلوی اشکانی (پارثی) باقی مانده مربوط بتاریخی ازحدود قرن سوم میلادی ببعد است . گویا قوت و شیوع زبان قوم پارثی بعد از اواخر قرن اول پیش از میلاد و اوایل قرن اول میلادی آغاز یافته و بعد از قرن چهارم میلادی یعنی پس از استقرار و ثبات تامّ وضع ساسانیان از رواج آن کاسته شده باشد .

پهلوی ساسانی

لهجهٔ پهلوی ساسانی همانست که آنرا « پارسی میانه » هم می‌گوئیم و دنبالهٔ لهجهٔ پارسی باستانست . تاریخ تحول لهجهٔ پارسی باستان به پارسی میانه مانند باقی لهجات دیگر نامعلوم است .

از آخرین کتیبه‌های شاهنشاهان هخامنشی آثار تحولی در قواعد دستوری مشاهده میشود که زبانشناسان در آغاز امر آنرا بمنزلهٔ اشتباه نویسندگان کتیبه‌های مذکور تلقی میکرده‌اند . گویا علت این امر آن بود که قواعد قدیم دستوری در حال فراموش شدن بود و زبان پارسی دورهٔ تحولی را سیر میکرد . بنابراین باید آغاز تحول پارسی باستان را به پارسی میانه (پهلوی ساسانی) ازحدود قرن چهارم قبل از میلاد دانست . بعد از این دورهٔ تحول زبان پارسی بصورت بسیار ساده‌تری از پیش در آمد چنانکه تصریف اسامی و صفات در آن بالمره متروك مانده و تثنیه از میان رفته و انواع مذکر و مؤنث و خنثی فراموش شد . تصریف افعال هم نسبت بسابق بسیار ساده‌تر شد چنانکه وجوه مختلف را ازمضارع واسم مفعول (صفت مفعولی) پدید میاوردند . لهجهٔ پهلوی ساسانی نیز مانند پهلوی اشکانی بخط پهلوی از ریشهٔ آرامی نوشته میشد و « هوزوارش » یعنی کلمات

آرامی که هنگام قرائت پهلوی خوانده می‌شود و بمنزلهٔ ایده‌اوگرام (*idéogramme*) های زبان پهلویست ، در آن بکار می‌رفت .

خط پهلوی الفبائی است ، از راست بچپ نوشته می‌شود ، دارای ۲۵ صوتست که برای نمودن بعضی از آنها علائم مشترکی بکار میرود و بالنتیجه اشکال وحروف آن کمتر از اصوات آنست و این امر خود موجب صعوبت بسیار در قرائت خط پهلویست و صعوبت دیگر وجود هوزوارشهاست که قبلاً ذکر کرده‌ایم .

از آثار پهلوی ساسانی تعداد زیادی کتیبه‌ها و کتابها و رسالات وعبارات سکه‌ها و مهرها و نگین‌ها و ظروف است که هنگام ذکر ادبیات پهلوی بقسمتی از آنها اشاره خواهد شد .

سغدی

لهجهٔ سغدی میانه لهجهٔ متداول در سغد بود یعنی ناحیه‌یی از ماوراء النهر که سمرقند از شهرهای مهم آنست . در اینجا لهجه‌یی از لهجات ایرانی رواج داشت که دامنهٔ آن تا نزدیکیهای بخارا کشیده میشد . این لهجه ، که مسلماً هیأت کهنی هم داشت ، درعهد متوسط خود رواج فراوان یافت و بر اثر قدرتی که سغدیان در آسیای مرکزی بهم رسانده بودند در آن نواحی بصورت یک زبان بین‌الاقوام درآمده و تا چین نفوذ یافته بود و بهمین جهت آثار مختلف ادبی این زبان را در اکتشافات اخیر آسیای مرکزی و چین بدست آورده‌اند . آثار لهجهٔ سغدی مربوط به بودائیان و مانویان و مسیحیان و قسمتی‌هم آثار غیر دینی است . خط سغدی از شعب خط آرامی و بسیار نزدیک بخط پهلوی است و بمقدار کمتری از خط پهلوی ساسانی هوزوارش درآن دیده میشود . آثار مسیحیان سغدی زبان بخط سریانی نوشته میشد . بازماندهٔ لهجهٔ سغدی میانه در روزگار ما لهجهٔ یغنابی است که در درهٔ یغناب واقع در میان سلسله‌های جبال زرافشان و حصار واقع در ترکستان روس تکلم میشود .

بند ۱۱۹ از اندرز آذرباد مهراسپندان

الف ـ متن

ب ـ صورت مکتوب

ʾwhrmẕd YWM ʾS ʿŠTHN W hwlm YḤWWNš .

ج ـ صورت ملفوظ

Ōhrmazd rōč maδ x^{u}ar ut xurram bāš

د ـ ترجمه

هرمزد روز می خور و خرّم باش .

نمونه یی از خط و زبان پهلوی ساسانی (فارسی میانه)

کتیبهٔ اردشیر اوّل در نقش رستم

به فارسی میانه

الف - صورت مکتوب

ptkly ZNH mzdysn bgy ʾrtḥštr MLKʾn

MLKʾ ʾyrʾn MNW ctry MN yzdʾn BRH

bgy pʾpkyʾ MLKʾ.

ب - صورت ملفوظ

patkar ēn mazdyasn baγ artaxšaθr

šāhān šāh ērān kē čiθr hač yazdān pus

baγ pāpak šāh .

ج - ترجمه

این پیکر خداوندگار مزدیسن اردشیر، شاهنشاه ایران، کش چهر از ایزدان، پسر خداوندگار پاپک شاه، است.

[E. Hertzfeld, Paikuli, London, 1921, p. 85].

نمونه یی از زبان پهلوی ساسانی (فارسی میانه)

سغدی

بخشی از سند «B - 17» از آثار کوه مغ

الف - متن

MN γwβ δywʾštyc ʾt γʾγsrc γwβw ʾprwn

γrβ nmʾcyw · rtβγ nwkr kδry γrβ ʾzmnw

βʾcʾnkw ZY cʾβk ʾʾδyc δrʾw Lʾ ptγwštw

δʾrm .

ب - ترجمه

از خداوندگار دیو اشتیچ به خداوندگارِ خاخسر، افارون، نماز گران .

و، ای خداوندگار، اینک زمانی گران گذشته است که از تو هیچ خبری نشنیده‌ام .

[V. A. Livshits, Sogdijskie Dokumenty s Gory Mug, II, Moskva, 1962, p. 116]

نمونه‌یی از زبان سغدی

خوارزمی لهجهٔ میانهٔ خوارزمی در ناحیهٔ خوارزم رایج بود وآن ناحیه در جنوب دریاچهٔ آرال و مصب رود جیحون و همچنین قسمتی از سواحل مسیر قدیم آن رودخانه بجانب دریای خزر قرار داشت و از یکعده قراء و شهرهای آبادان تشکیل می‌یافت . هیأت میانهٔ این زبان تا حدود قرن هشتم هجری رایج بود و بعد مغلوب زبان فارسی و ترکی شد و از میان رفت . این لهجه با لهجه های مجاور خود مانند لهجهٔ سغدی و سکائی نزدیک بوده و مقدار زیادی لغات فارسی و عربی هم بتدریج درآن راه یافته بود . از این لهجه بوسیلهٔ کتاب الآثار الباقیه تألیف ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ قرن پنجم هجری که مقداری از اسامی خوارزمی را در بارهٔ اعیاد و ماهها و روزها آورده است اطلاعی وجود داشت ولی معرفت واقعی نسبت بآن در حدود چهل سال اخیر براثر کشف و طبع چند کتاب که بلهجهٔ خوارزمی و بخط عربی نوشته شده حاصل گردیده است . آثار قدیمتراین لهجه بخط آرامی و نزدیک بخط پهلوی است .

ختنی از لهجهٔ سکائی میانه یا ختَنی آثاری مربوط بمیان قرنهای هفتم و دهم میلادی در دست است که غالباً بودائی و مشتی قصه ها و داستانها و بعضی متون پزشکی و نامه های بازرگانی است . این لهجه زبان یکی از اقوام سکائی مشرق است که مدتی بر ختن واقع در جنوب شرقی کاشغر استیلا یافته و زبان خود را درآن ناحیه رایج ساخته بودند . آثاری که از این لهجه بدست آمده دو دوره را در تاریخ آن نشان می‌دهد : دورهٔ قدیم و دورهٔ متوسط . لهجهٔ قدیم سکائی مانند دیگر لهجه های ایرانی از حیث صرف اسامی و ضمایر و صفات و همچنین دستگاه مبسوط افعال مشخص است و در هیأت میانه مانند همهٔ لهجه‌های میانهٔ دیگر ایرانی سادگی بیشتری در قواعد دستوری آن ملاحظه می‌شود .

وجود عدهٔ زیادی لهجه های ایرانی جدید ثابت می کند که در دورهٔ لهجه های میانهٔ ایرانی عدهٔ زیادتری از لهجه‌ها متداول بوده است که نداشتن آثار مکتوب مایهٔ

خوارزمی

۱. صورت مکتوب

هاڤِرِیندِ یا ذُغدامِ پِی سِید ذِینارْنَ کابینَ.

۲. صورت ملفوظ

hāβirindi yā δuɣdāmipı sid δınār-

na kābīna.

۳. ترجمه

من دادم به تو آن دختر را به صد دینار کابین.

[از قدیم المعرفه به نقل از:

I.M. Oranskij, Iranskie Yazyki, Moskva, 1963,

p. 89].

نمونه‌یی از زبان خوارزمی

سکائی (تُمشُقی)

asu Dharmadāsi bārsā śaranya cchami, dātā śaraṇya cchami, sangā śaraṇya cchami. vitana dritana hvä-nämai

ترجمه

من، دَرَمَداسی، به پناه بودا می شوم، به پناه داد (= قانون) می شوم، من به پناه جامعه می شوم. این را دوبار می گویم، سه بار می گویم.

[I. M. Oranskij, Iranskie Yazyki, Moskva, 1963, p. 93]

نمونه یی از زبان سکائی

عدم اطلاع از آنها شده است . مانند لهجه میانهٔ آذری (متداول در آذربایجان) ، لهجهٔ میانه خوزی (متداول در خوزستان) ، لهجهٔ میانهٔ طبری (متداول درطبرستان یا مازندران) و غیره . و همچنین است لهجهٔ اُسی (*Ossétique*) میانه که در قسمتی از نواحی کوهستانی قفقاز مرکزی میان قوم اُسی (آسی ، الانی) رایجست و از مشرق فلات بمغرب برده شد .

٤ ـ لهجه‌های نو

لهجه‌های ایرانی جدید لهجه هایی هستند که در قرنهای اخیر متداول‌اند و تاریخ بعضی از آنها را می‌توان از عهد شیوع خط عربی ببعد و مخصوصاً پس از قرن سوم هجری (قرن نهم میلادی) آغاز کرد و چون این خط برای نشان‌دادن بسیاری از حرکات و اصوات و لهجه‌های مذکور نارساست، در تحریر و حتی تلفظ آنها تغییراتی ایجاد کرد. گذشته از این با غلبهٔ عرب و شیوع دین اسلام و قرآن شریف و ادب عربی در میان ایرانیان تدریجاً بسیاری کلمات عربی و در موارد متعدد قواعد دستوری عربی (مانند قاعدهٔ جمع و تثنیه و علامت تأنیث و مطابقهٔ صفت و موصوف در پاره‌یی از ترکیبات) در این لهجات نفوذ کرد. از حدود قرن چهارم و پنجم هجری ببعد مقداری از کلمات ترکی هم بوسیلهٔ قبایل زردپوست آسیای مرکزی و مغول و تاتار در پاره‌یی از این لهجات راه یافت. وقتی این عوامل با عامل اصلی تحول و تغییر تدریجی همراه شد بلهجه‌های ایرانی نو هیأت کاملاً جدیدی داد. با این حال باید در نظر داشت که بعضی از لهجه‌ها که هیچگاه مکتوب نبوده یا بعللی کمتر در معرض نفوذ زبانهای عربی و ترکی قرار داشته‌اند سالمتر و بهتر مانده‌اند.

جغرافیا نویسانی که درسه چهار قرن اول هجری در بارهٔ مسائل اجتماعی و زبانهای ولایات مختلف سخنی گفته‌اند (مانند ابن حوقل صاحب کتاب معروف صورة الارض، و المقدسی صاحب کتاب احسن التقاسیم) بوجود لهجه‌های سغدی، خوارزمی، تخاری (در تخارستان یعنی ولایت میان بلخ و بدخشان)، طبری، گرگانی، کردی، آذری (در آذربایجان)، خوزی (در خوزستان)، فارسی (در فارس)، کرمانی، لهجات ناحیهٔ جبال (نواحی کوهستانی شمال غربی عراق عجم)، سیستانی، لهجه‌های متداول در

خراسان ، لهجه‌های متداول در قومس (ناحیهٔ سمنان و دامغان و شاهرود کنونی) و غیره .

ازین اشارات معلوم میشود که غلبهٔ عرب و رواج دین اسلام و شیوع خط عربی هیچیک قادر نشد که در زبانها ولهجه‌های ایرانی تغییراساسی ایجاد کند و تنها براثر عوامل مذکور مقداری کلمات و مفردات عربی بصورتهای شکسته وارد لهجه‌های ایرانی شد و البته لهجهٔ کتابتی ایران دورهٔ اسلامی یعنی زبان‌ادبی فارسی بوسیلهٔ شاعران و نویسندگانی که تربیت آنان با آموختن زبان عربی آغاز میشد از این حیث آمیختگی و امتزاج بیشتری حاصل کرد و این‌آمیختگی و تباهی هرچه برعمر ادبیات فارسی اضافه شد افزایش بیشتری یافت . نکتهٔ مهمی که در این مورد قابل ذکر است آنکه لغات و اصطلاحات عربی با تغییرات مختلفی در لهجات‌ایرانی پذیرفته شده و بعبارت دیگرقواعد و اصول لهجات ایرانی دراین مورد تسلط خود را حفظ کرده است . مثلاً : همهٔ مخارج حروف عربی در لهجات ایرانی متروك ماند مگرآنها که با مخارج حروف فارسی یکسان بود ، و ازاول وآخر بعضی‌از کلمات اجزائی‌حذف شد، وعده‌یی‌از کلمات‌عربی درلهجات ایرانی تغییر معنی داد، و پاره‌یی ازافعال بمعنی وصفی یا اسمی‌معمول گشت، و بسیاری از صیغه‌های جمع عربی در فارسی مانندکلمات مفرد محسوب شد و یکبار دیگر با علامت جمع بکار رفت ، ونزدیک بهمه لغات از حیث مورد استعمال بااصل عربی خود تفاوت یافت و از این راهها وضعی پیش آمدکه لغات عربی را که درلهجه‌های ایرانی نفوذ کرد اندك اندك بصورتی غیراز آنچه در اصل بوده است درآورد چنانکه غالب آنها را جز در ریشه نمیتوان عربی دانست .

خط عربی که وسیلهٔ تحریر لهجه‌های جدید ایرانی قرارگرفته بود با تغییراتی که درآن راه یافت بخط فارسی‌معروف گردید . خط فارسی خطی‌است الفبائی که ازراست بچپ نوشته می‌شود و از۳۲ حرف بوجود میآید . حروف درموقع‌نوشتن تغییرشکلهای عجیب می‌دهند و در نتیجه ۳۲ حرف مذکور بصورتهای متعدد دیگر درمیآیند وهمین‌امر

یکی از بزرگترین اسباب صعوبت در قرائت فارسی است . از این گذشته در این خط بیشتر حروف غیر مصوت پهلوی همدیگر گذاشته می‌شوند و خواننده باید بتشخیص خود آنها را بامصوتها همراه کند . پیداست که چنین خطی مایهٔ بروز اشکالات بسیار در زبانها و لهجات ایرانی جدید شده است .

راجع بلهجهٔ ادبی ایران در دورهٔ اسلامی (فارسی ، پارسی دری) در فصل دیگری سخن می‌گوئیم و اینک می‌پردازیم بذکر مهمترین لهجه‌های جدید دیگر ایران .

لهجه‌های جدید ایرانی تنها در داخلهٔ حدود سیاسی ایران کنونی متداول نیست بلکه درتمام فلات ایران وحتی درفلات پامیر و درسواحل عمان و درجنوب خلیج‌فارس نیز باقی‌مانده‌های آنها را می‌توان یافت .

زبانشناسان این لهجه‌ها را بدو دستهٔ شرقی و غربی تقسیم می کنند : مقصود از لهجه‌های شرقی آنهاست که درقسمت شرقی فلات ایران و در فلات پامیر متداولست ، و مراد از لهجه‌های غربی آنهائی است که در قسمت غربی فلات ایران تاحدودسرحدات عراق تداول دارد ، بنابراین مراد از شرق و غرب در این اصطلاح باز شرق و غرب ایران امروزی نیست .

از جملهٔ لهجه‌های شرقی لهجهٔ پشتو ودیگرلهجات متداول درافغانستان ، لهجه‌های فلات پامیر ، باقیمانده های لهجهٔ سغدی و بازمانده لهجهٔ اُسی است . اما لهجه‌های غربی تقریباً تمام لهجه‌های متداول در ایران امروز را شامل است که خود بدستهٔ : لهجه‌های شمالی ایران یعنی لهجات متداول در سواحل دریای مازندران ، و لهجه‌های شرقی ایران یعنی‌لهجه‌های متداول درخراسان و سیستان و بلوچستان ، و لهجه‌های جنوبی ایران یعنی لهجه‌های متداول درکرمان و فارس و عمان و خلیج فارس و مکران ، و لهجه‌های غربی ایران یعنی لهجه‌های لری و کردی ، و لهجه‌های مرکزی ایران منقسم می گردد .

لهجه‌های کنونی ایران

لهجه‌هایی که امروز در داخل حدود ایران رواج دارند همه جزو دستهٔ لهجه‌های غربی ایران شمرده می‌شوند و همچنانکه گفتیم می‌توانیم آنهارا بدسته‌های جدیدی تقسیم کنیم :

۱ ــ لهجه‌های شمالی : این لهجه‌ها در سواحل جنوبی و جنوب غربی دریای مازندران و در دره‌های شمالی سلسله جبال البرز تداول دارد . از میان این لهجه‌ها : طالشی ، گیلکی ، دیلمانی ، مازندرانی وگرگانی قابل توجهست . هریک از این لهجه‌ها که برشمرده‌ایم دارای شعبی هستند که با یکدیگر تفاوتهای جزئی دارند . از میان این شعبه‌ها لهجهٔ دیلمان وگرگان و مازندران دارای ادبیات منظوم و منثور مکتوب قدیم هستند که قسمتی ازآنها هنوز دردست است . ادبیات شفاهی لهجه‌های گیلکی ومازندرانی جداً قابل توجه و شامل سرودها و قصه‌ها و مثلهاست . این لهجه‌ها در دورهٔ اسلامی در سیر تحول پردامنه‌یی قرارگرفته‌اند چنانکه میان هیأت قدیم و جدید آنها اختلاف زیاد مشهود می‌شود . ازادبیات قدیم مازندرانی مقداری اشعار و یک دیوان دلپذیر بنام امیرپازواری و چند کتاب تفسیر قرآن و امثال آنها باقی مانده است . کتاب مشهور مرزبان نامه اصلاً در حدود قرن چهارم هجری باین لهجه نوشته شده و در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری دو یار بزبان پارسی ترجمه شده ومرزبان نامه و روضة‌العقول نام یافته است . به لهجهٔ دیلمانی هم تفاسیری از قرآن در دست است . بلهجهٔ گرگانی قدیم کتب فرقهٔ حروفیه نگارش یافته است . به لهجهٔ گیلکی اشعاری از قاسم‌الانوار (قرن نهم) موجود است .

۲ ــ لهجه های شرقی : در مشرق ایران کنونی لهجه‌های متقارب متعددی در خراسان وسیستان وبلوچستان و کرمان متداولست . دنبالهٔ لهجه‌های متداول درخراسان و سیستان به‌افغانستان هم کشیده می‌شود ومجموعاً با لهجهٔ ادبی پارسی دری (فارسی) نزدیک و از یک دسته‌اند .

ازمیان این لهجه‌ها آنها که درشهرها متداولند طبعاً اصالت خودرا بیشتر ازدست

داده‌اند و بالعکس آنها که در قراء و قصبات و دره‌های دوردست متداولند اصالت خود را بنسبت زیادی حفظ کرده‌اند. در اطراف بجنورد و اسفراین وجاجرم و بسطام و همچنین در قراء متعدد: سبزوار و نیشابور و تربت جام ومخصوصاً در نواحی رشخوار و تای‌باد وگناباد و بیرجند و خوسف و روستاهای آنها و در شهرهای جنوب غربی خراسان که متکی بدشتهای مرکزی ایران هستند مانند کاشمر و بجستان و فردوس وطبس و بشرویه و قراء اطراف آنها لهجات متقارب بیکدیگر رایجست.

چون این لهجات همچنانکه گفتیم بمبادی لهجهٔ ادبی ایران، خصوصاً بصورتی که در آثار ادبی پیش از قرن هفتم هجری ملاحظه میشود، بسیار نزدیکست، با مطالعه در آنها میتوان غالب مشکلات لغوی متون مذکور را مرتفع ساخت.

مهمترین لهجهٔ جنوب شرقی ایران لهجهٔ بلوچی است که آنرا از جهت حفظ هیأت قدیمی بسیاری از لغات باید از لهجات مهم ایرانی شمرد. طوایف بلوچ و کوچ اصلاً ازشمال ایران بجنوب مهاجرت کرده و در سرزمینهایی که امروز بلوچستان می‌نامند سکونت گزیدند. بهمین سبب زبان و لهجهٔ قدیم بلوچی علاوه بر بلوچستان در پاره‌یی از نواحی ترکمنستان شوروی و هم‌چنین لهجهٔ «برا اونی» که از شعب بلوچی است در جنوب هندوستان نیز رایج است. لهجهٔ بلوچی خود بشعب مختلف تقسیم می‌شود لکن اختلاف آن شعب زیاد نیست.

۳ - لهجه‌های جنوبی: لهجات جنوب ایران یعنی کرمان و سواحل دریای عمان و فارس و سواحل خلیج فارس بچند شعبه منقسم می‌گردند. مانند لهجهٔ بشاگردی، لهجه‌های کناره‌های دریای عمان و خلیج فارس، لهجه‌های لار و فارس. لهجهٔ فارسی که باید آنرا فارسی نو (دنبالهٔ فارسی باستان و فارسی میانه) نامید، خلاف آنچه بعضی از زبانشناسان نوشته‌اند همان زبان فارسی ادبی نیست و درین باره بعداً سخن خواهیم گفت.

۴ - لهجه‌های مرکزی: مراد از لهجه‌های مرکزی ایران لهجه‌هایی هستند که

در داخلهٔ ایران کنونی رواج دارند و آثار تحول و تغییر و آمیزش زیاد در غالب آنها مشهود است ، از جملهٔ این لهجات هستند : لهجه‌های قم و اطراف آن ، و نطنز و توابع آن (مانند لهجهٔ فریزند و یارند) ، و کاشان و میمه و راوند وقهرود وقراء مجاور آنها ، و لهجهٔ اصفهانی ولهجه‌های متعدد اطراف آن مانند سوئی و کشه‌یی ، زَفره‌یی ، جرقویه‌یی ، سدهی ، گزی ، قمشه‌یی ، خُرزوقی وغیره ، ولهجه‌های دیگری ازقبیل جوشقانی ، وُنیشونی (نزدیک گلپایگان) وگلپایگانی و خوانساری و محلاتی و سیوندی و نائینی و انارکی و اردستانی و وَفسی وآشتیانی و کهکی وخُوری و بیابانکی وجندقی و یزدی ولهجه‌های قراء مجاور آن مخصوصاً قراء زرتشتی نشین ، ولهجه‌های قهستان . تعدد این لهجه‌ها بحدی است که تقریباً باید آنها را بتعداد آبادیهای موجود در مرکز فلات ایران دانست . در غالب اینها مخصوصاً آنهایی که درقراء وقصبات ومیان کوهپایه‌ها معمولند آثار کهنگی و آمیختگی کمتر با زبان عربی مشهودست و قسمتی ازآنها هم مورد تحقیق زبانشناسان ولهجه شناسان ایرانی و اروپائی قرار گرفته است .

۵ ــ لهجه های غربی : از میان لهجه‌هائی که در مغرب ایران متداولند مهمتر از همه لهجهٔ کردی است . لهجهٔ کردی متعلق بقبایل آریائی ایرانیِ کرد است که بعضی از آنان شهرنشین و زارع و مابقی غالباً چادرنشین وگله‌دار هستند . این قبایل در ایران و عراق و ترکیه سکونت دانند .

لهجهٔ کردی از میان لهجه‌های ایرانی بعلت نگاهداری بعضی از عوامل قدیم و نیز بسبب داشتن ادبیات مکتوب اهمیت خاصی دارد ، با این حال نفوذ زبانهای مجاور در این زبان قابل توجهست بدینمعنی که از زبانهای عربی و ارمنی وترکی و فارسی لغات بسیار درآن راه جسته است . ادبیات مکتوب کردی همواره قابل توجه بوده است . اشعار غنائی وحماسی وقصص وحکایات وداستانهای منظوم و همچنین کتب مذهبی متعدد در لهجهٔ کردی وجود دارد . لهجهٔ کردی در میان قبایل کوه نشین که رابطهٔ کمتری با سایر طوایف یا شهرها دارند بصورت قدیمتر و در شهرها بصورت خیلی جدیدتر و با

آمیزش بیشتری با زبانهای عربی و فارسی متداولست ؛ از لهجه‌های مهم کردی لهجهٔ گورانی ، زازا ، مکری ، سنندجی ، زندی ، بایزیدی ، عبدوئی و کرمانشاهی را میتوان نام برد .

* * *

لهجه‌های جدید ایرانی از حیث تحول و تغییراتی که درآنها راه یافته بدسته‌های مختلف تقسیم می‌شوند . لهجه‌های شرقی فلات ایران مانند بازمانده‌های لهجه‌های سغدی و سکائی و همچنین لهجهٔ بلوچی در جنوب شرقی ایران کنونی و لهجهٔ اُسی در قفقاز و لهجه‌های پامیری و هندوکوشی نسبت بلهجه های دیگر تغییرات و تحولات کمتری یافته‌اند چنانکه در بعضی از آنها بنحوی که قبلاً گفته‌ایم هنوز بعضی از اختصاصات لهجه‌های کهن ایرانی مثل تصریف اسامی یاتثنیه ومؤنث و مذکر وتصریف افعال‌مشاهده می‌گردد .

در بعضی ازلهجات دیگرمخصوصاً لهجات ایران کنونی و همچنین قسمت فارسی زبان افغانستان تحول بسیار قویتر و شدیدتر است . در این لهجه‌ها تصریفات افعال و مفردات بسیار ساده‌تر و ازصورتهای قدیمی دورترند و ازتغییرات اواخر اسامی وضمایر در حالات مختلف اثری نیست .

فارسی

مهمترین لهجه از لهجات جدید ایرانی « زبان فارسی » است، این همان زبانست که شاعران و نویسندگان ما آنرا « پارسی ، پارسی دَری و دَری » نیز نامیده‌اند .

بعضی از زبانشناسان کوشیده‌اند که این زبان را بعلت بعضی تشابهات لفظی و دستوری دنبالهٔ زبان پهلوی ساسانی « = پارسی میانه » بدانند . حق آنست که این زبان را فقط از اصل فارسی میانه ندانیم بلکه در اساس یک لهجهٔ عمومی ادبی بشماریم که در اواخر عهد ساسانی و قرنهای اولیهٔ اسلامی در ایران شیوع داشت وتحت تأثیر و تأثر متقابل لهجه‌های رسمی دورهٔ اشکانی (پارثی) وساسانی (پارسی) ، در یکدیگر و در

لهجه‌های محلی، بتدریج متداول شده وتقریباً وضع ثابتی گرفته وهیأت زبان کتابت حاصل کرده بود . همین زبان کتابت است که در قرن سوم و چهارم پیاپی در مراکز مختلفی مانند سیستان و شهرهای خراسان و ماوراء النهر وگرگان و ری گویندگانی پیدا کرد . این زبان بنحو خالص نزدیک با پهلوی جنوبی (پارسی میانه) نبود ، زیرا نفوذ فراوانی از لهجه‌های خراسان قدیم و بعضی از لهجات مشرق درآن مشهود است . و نیز لهجهٔ شرقی محض شمرده نمیشد زیرا تأثیر و نفوذ پهلوی جنوبی (پارسی میانه) و لهجه‌های غربی هم درآن ملاحظه می‌شود .

این زبان عمومی ومختلط که در اواخر دورهٔ ساسانی و قرنهای نخستین هجری بتدریج شایع شده بود ، در اوایل عهد اسلامی نخستین‌بار در دربارها و شهرهای نواحی شرقی ایران برای شعر و نثر بکار رفت . بعبارت‌دیگر نخستین‌ظهور ادبی آن در مشرق ایران انجام‌گرفت و بهمین سبب تحت تأثیر لغوی و صرفی و نحوی لهجه‌های متداول در این نواحی درآمد . و بنظر قدیمترین مؤلفانی که در بارهٔ محل تداول و رواج زبان فارسی دری سخن گفته‌اند ، زبان قسمتی از نواحی‌شرقی ازحدود نیشابور تا نواحی‌قریب بولایت سغد در ماوراءالنهر دانسته شد .

نخستین نویسندگان و شاعرانی هم که بدین زبان نویسندگی و شاعری کرده‌اند مانند بلعمی (صاحب ترجمهٔ تاریخ طبری) ، رودکی ، دقیقی ، اسدی ، فردوسی ، منوچهری ، ناصرخسرو ونظایر آنان زبان نثر وشعرخود را « پارسی دری ، پارسی و دری » نامیده و در برابر پهلوی (پهلوانی) و تازی (عربی) قرارداده‌اند .

علت تسمیهٔ این زبان‌عمومی به دری انتساب آنست به « دَر » (یکی از معانی « دَر » در لغت پهلوی و پارسی پیشگاه و درگاه یعنی همان معنی است که امروزه دربار می‌گویند) .

این تسمیه از اواخر دورهٔ ساسانیان معمول بود یعنی زبانی را که از اختلاط لهجهٔ پارتی (پهلوی شمالی) و لهجهٔ ایران غربی در مداین پیدا شده و در دربارهای

مداین رایج گردید بود بسبب آنکه زبان دربار بود « دری » نامیدند و بنابر آنچه مؤلفان معتبر مانند عبدالله بن المقفع و حمزة بن الحسن اصفهانی گفته‌اند در آن زبان عنصر لهجه‌های شرقی مخصوصاً زبان اهل بلخ غلبه داشت .

سبب نفوذ لهجه‌های شرقی ایران در لهجهٔ دری مداین (که زبان درباری ساسانیان و همچنین زبان پایتخت ایران شده بود) حکومت ممتد اشکانیان و استقرار شاهنشاهی آنان در تیسفون بود و سرّ اینکه نخستین کتیبه‌های شاهنشاهان ساسانی مانند کتیبهٔ اردشیر پاپکان و کتیبهٔ شاپور اول در نقش رستم و کتیبهٔ دیگر شاپور در حاجی آباد و کتیبهٔ نرسی در پایکولی همه بزبان پهلوی شمالی نوشته شده بود همین است و آن زبان عمومی مختلط که پیش از این منشأ آثار ادبی پارسی یا پارسی دری دانسته‌ایم از چنین اصلی نشأت کرده و سپس براثر آمیزش با لهجهٔ پهلوی جنوبی (پارسی میانه) شکل تازه‌یی یافته و در اواخر عهد ساسانی بعنوان زبان پایتخت شاهنشاهی ایران وسیلهٔ ارتباط ایرانیان شده و بنحوی که گفتیم بعد از ظهور ادبیات فارسی اسلامی مبنای سخن در نزد گویندگان شرقی قرارگرفته است . لکن چون محیط جدید تداول آن در مدتی متمادی دربارهای مشرق ایران مانند دربارهای طاهری ، صفاری ، سامانی ، زیاری ، غزنوی و جز آنها بود ، طبعاً اثرهای لغوی و صرفی و نحوی بسیار از لهجه‌های متداول خراسان و مشرق را نیز پذیرفت و ازینروی در هیأت ابتدائی و قدیم خود بلهجه‌های خراسانی و تاجیکی ناحیهٔ شرقی فلات ایران و افغانستان و پامیر و ترکستان ، و « متون مانوی » ارتباط و شباهت نزدیکتری یافت و چون از قرن پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) ببعد بقسمتهای مرکزی و غربی و جنوبی ایران رفت بسرعت بسیار تحت‌تأثیر لهجات مرکزی و جنوبی ایران قرارگرفت و از اصل خود دور افتاد .

وجود همین تأثیرات دوجانبه در زبان ادبی فارسی و تأثر آن از منشأ های شرقی و غربیست که بعضی از زبانشناسان را وادار کرد تا هنگام بحث در بارهٔ این زبان آنرا زبان ناحیهٔ فارس بدانند و در همان حال تأثیر لهجه‌های سغدی و پارثی و پامیری و

امثال آنها را نیز درین زبان بپذیرند [۱].

---

۱ — دربارهٔ زبان ایرانی و لهجه‌های مختلف آن در دورانهان تاریخی می‌توان از ماخذ ذیل استفاده کرد:

C. de Harlez, les introductions de :

Manuel de la langue de l'Avsta, Paris, 1882, p. Xl - XX.

Manuel du Pehlevi, Paris, 1880, p. V - XII.

Avesta, Paris 1881, p. XXXIX - LXV.

C. Salemann, Mittelpersische Studien. Mélanges Asiatiques, vol. IX. St. Petersburg, 1887.

W. B. Henning, Sogdica, London, 1940.

R. Gauthiot et E. Benveniste, Essai de Grammaire Sogdienne, Paris, 1923, 2 vols.

M. Aurel Stein, Ancient Khotan. 2 vols, Oxford, 1907.

Sten Konow, Ein neuer Saka - Dialekt, 1935.

Khotan - Sakische Grammatik. Leipzig. 1942.

E. Blochet, Etudes de Grammaire Pehlevie.

دکتر احسان یارشاطر: زبانها و لهجه‌های ایرانی در مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا - تهران ۱۳۳۷.

دکتر ذبیح الله صفا: مقدمهٔ جلد اول گنج سخن - تهران ۱۳۳۹، ص ۱ - ۱۳.

Encyclopédie de L'Islam, art. Perse, Partie II, Langue et Dialectes, Par H. W. Bailey.

L'Iran sous les Sassanides, par Arthur Christensen, 2ème édition, Copenhague, 1944, p. 44-49.

Hilfsbuch des Pehlevi, Par H. S. Nyberg, Uppsala, 1928, 1931; introduction de Vol I et 2.

دکتر ذبیح الله صفا: تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، چاپ سوم ص ۱۴۰-۱۶۳

۴۰.

تاریخ ادبیات ایرانی

۱ - مقدمه

مطالعه در بارهٔ ادب ایرانی مستلزم فرصت موسعی است چه از طرفی امتداد تاریخ ایرانیان و از طرفی پهناوری فلات ایران باعث شده که چند لهجهٔ مهم در قرون مختلف وگاه در یک عصر و زمان رسمیت یابند و صاحب ادبیات وسیعی شوند و بعد درنتیجهٔ حوادث از رونق و رواج بیفتند وجای خود را بلهجه‌های دیگر وآداب آنها بسپارند. بعبارت دیگر عامل زمان و مکان و سیاست هرسه موجب تنوع و تعدد آثار ادبی ایرانی گردیده و حتی آنرا ازحدود عادی فلات ایران فراتر برده و ببلاد ونواحی دوردست کشانیده است. بنابراین آنچه در اینجا می‌نویسیم خلاصه فشرده‌یی در بارهٔ تاریخ ادب ایرانیست و برای کسب اطلاعات بیشتری در این باب باید به مآخذ مفصل مراجعه کرد.

برای آنکه این مطالعهٔ مختصر در تاریخ ادب ایرانی امکان پذیرد بهتر آنست که تقسیم زبانشناسان را مأخذ ومبنای کار قرار دهیم یعنی ادبیات لهجه‌های کهن ولهجه‌های میانه و لهجه‌های نو را هریک جداگانه بمورد مطالعه درآوریم.

۲ - ادبیات لهجه‌های کهن

ازمیان لهجه‌هان کهن لهجهٔ پارسی باستان و اوستائی دارای آثارادبی قابل توجهی هستند.

مهمترین آثار **پارسی باستان** کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی است که بر سنگها و الواح وظروف ومهرها ومهره‌ها نقر شده و درهمهٔ آنها مجموعاً درحدود چهارصد لغت اصلی غیرمکرر بکار رفته است. منقولات مورخان یونانی از اسمهای پارسی، که مانند نامهای دیگر ایرانی معمولاً ترکیبی و دارای معانی لغوی مختلف است، نیز این تعداد را افزایش می‌دهد.

کتیبه‌های هخامنشی که غالب آنها بنابرآنچه پیش از این گفته‌ایم بهیأت قدیم زبان پارسی باستان نوشته شده، متضمن اشاراتی در بارهٔ ستایش خداوند و نام ونسب شاهان و شرح ممالک و اعمال آنانست.

این کتیبه‌ها در ایران (تخت جمشید، نقش‌رستم، نقش‌رجب، مرغاب درفارس وکوه بیستون نزدیک کرمانشاه وکوه الوند نزدیک همدان) وارمنستان و مصر (کانال سوئز) برروی صخره‌ها و دیوارهٔ کوهها والواح سیم و زر وظروف پراگنده است. از همهٔ آنها مهمتر کتیبهٔ داریوش بزرگ (۵۲۲ - ۴۸۶ ق. م) در بیستون نزدیک کرمانشاهانست.

این کتیبهٔ بزرگ تقریباً چهارصد و بیست سطر است. داریوش بزرگ در این کتیبه شرح جامعی از وضع ایران در دورهٔ کمبوجیه جانشین کورش وکردار بردیای دروغین غاصب سلطنت، وقیام خود برضد او ونسب وخاندان واعمال وفتوحات خویش وممالکی که در اختیار داشت ذکر کرده است.

از **زبان اوستایی** ادبیات وسیعتر و پرارزش‌تری باقی مانده و آن قسمت موجود اوستا کتاب مقدس آیین مزدا پرستی است . تعیین قدمت اوستا بستگی تام بتعیین زمان زندگانی زرتشت سرایندهٔ گاثاها (*Gâthas*) دارد . این‌تاریخ را درصورت قبول قول خسانتوس لیدیایی (*Xanthos de Lydie*) بحدود یازده قرن قبل ازمیلاد می‌توان بالا برد . با اینحال بعضی از محققان زمان زرتشت را تا حدود شش قرن قبل از میلاد پایین آورده‌اند .

اوستا کتابی عظیم بود و این نکته از اشارات مختلف مورخان قدیم برمیآید . از آنجمله پلی‌نیوس (*Plinius*) مؤلف بزرگ رومی (قرن اول میلادی) به نقل قول از هرمی‌پوس (*Hermipos*) گفته است که زرتشت اوستا را در دو هزار هزار بیت سروده‌است .

آنچه از اشارات متون پهلوی از آنجمله دینکرت برمیآید اوستا در عهد ساسانی متضمن بیست و یک نسک (۳۴۸ فصل) بوده و آن خود باقی مانده از هزار فصل اوستای عهد هخامنشی بود . اما اینک از اوستا فقط پنج نسک متضمن ۸۳۰۰۰ کلمه باقی مانده است . از میان این‌نسکها « یسناها » از همه قدیمترست وپنج گاثا که زردشت آنها را سروده است جزو همین نسک است . یسنا بمعنی « پرستش » است و این نسک شامل ۷۲ فصل است که در مراسم مذهبی سروده می‌شد .

بعد از یسناها ، نسک « یَشت ها » را باید قدیمتر از باقی قطعات اوستا شمرد . این یشت راسرودهایی درستایش اهورمزدا وامشاسپندان و ایزدان (فرشتگان‌مزدیسنا) پدید آورده است و بعضی از قطعات‌آن بسیار قدیم و بنا برنظر برخی از اوستاشناسان در قدمت همپایهٔ گاثاها و یا قریب به آنهاست .

در یسناها و یشتها بمناسبتهای مختلف بارها اسامی پادشاهان و پهلوانان قدیم ایران آمده و بداستانها و اعمال مشهور آنان اشاره شده است و بهمین سبب هردو نسک

مذکور از جملهٔ مهمترین منابع تحقیق در ریشهٔ داستانهای باستانی و حماسهٔ ملی ایران شمرده می‌شود.

بعد از یسناها و یشتها قسمت موسوم به ویدیداد بسبب آنکه متضمن بسیاری از قواعد و قوانین آیین زرتشتی است اهمیت بسیار دارد. سه فصل اول این کتاب حاوی اطلاعات بسیار مهم داستانی و تاریخی و جغرافیائی راجع بنخستین ادوار مهاجرت قوم آریائیِ ایرانی بایران است. دونسک دیگر اوستا یعنی خرده اوستا و ویسپرد (*Visprad*) از سایر قطعات اوستای موجود بسیار جدیدتر است.

در بارهٔ جنبهٔ شعری اوستا و اهمیت آن هنگام ذکر تاریخ شعر در ایران سخن خواهیم گفت.

۳ - ادبیات لهجه های میانه

از لهجه‌های میانهٔ ایرانی لهجهٔ پهلوانی (پهلوی اشکانی) و پارسی میانه (پهلوی ساسانی) از همه غنی‌تر است . با منظومهٔ حماسی « ایاذگار زَریران » ومنظومهٔ مناظره‌یِ « درخت آسوریگ » (نخل) که هردو بلهجهٔ پهلوانیست قدمت ادبیات پهلوی به پیش از قرن سوم میلادی کشیده میشود . منظومهٔ نخستین در بارهٔ جنگ ویشتاسپ پادشاه کیانی با ارجاسپ پادشاه تورانی برسر آیین زرتشتی وفتح و غلبهٔ ایرانیانست . موضوع منظومهٔ ثانوی مناظرهٔ بُز و نخل در رجحان هریک بر دیگری‌است . اطلاع ازمنظوم بودن این دو اثر کهن را مدیون تحقیقات آقای بنونیست (*E. Benveniste*) استاد « کلژدوفرانس » هستیم .

از اولین عهد ساسانی چند کتیبه بزبان و خط پهلوی اشکانی داریم مانند کتیبهٔ اردشیر پاپکان مؤسس شاهنشاهی‌ساسانی و جانشین اوشاپور اول درنقش رستم (فارس) وکتیبهٔ دیگر شاپور در حاجی‌آباد فارس وکتیبهٔ نرسی در پایکولی . قسمتی از آثار مانوی که در اکتشافات (تورفان) بدست آمده بلهجهٔ پهلوی شمالی است و این آثار همه بخط مانوی (مأخوذ از سریانی) نوشته شده و از « هوزوارش » خالی‌است . قسمتی از این آثار در قرن سوم و چهارم میلادی نوشته شده است و مقداری از آنها تا بحدود قرن نهم میلادی ارتباط می‌یابد .

ادبیات پهلوی در اواخر عهد ساسانی یعنی قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی بسیار غنی بوده لکن درحملهٔ تازیان برایران بسیاری ازآنها ازمیان رفت و از باقی‌ماندهٔ آنها نیزقسمتی بعربی و پارسی ترجمه شد و اصل آنها براثرعدم حاجت متروك ماند .

از میان کتابهایی که از پهلوی بعربی ترجمه شد بعضی در مسائل علمی بود مانند :

قسمتهایی ازمنطق ارسطو ، کتاب زیج شهریار (درنجوم وهیئت) ، کتاب سُتور پزشکی ، مرغان شکاری وامراض ومعالجات آنها ، تعلیم و تربیت کودکان ، وَرزنامه (فلاحت) ؛ و بعضی در تاریخ و داستانهای قهرمانی و ملی مانند : خداینامه ، صورت پادشاهان ، بهرام چوبین ، رستم واسفندیار، سکسیکان (پهلوانان سیستانی) ، پیکار ، لهراسب نامه، بهمن نامه ، دارا و بت زرین، شهر بُراز ؛ و بعضی درقصص وحِکَم ومواعظ ازقبیل: کلیله و دمنه ، سندباد نامه ، عهد اردشیر ، مزدكنامه ، التاج در سیرت انوشیروان ، نامهٔ تنسر ؛ و بعضی در داستانها و افسانها مانند : هزار افسان (هزار و یک شب) ویس و رامین ، شَروین و خُرّین ، وامق و عذرا ، پیروزنامه ، بختیارنامه ؛ و بعضی در رسوم وآداب و تشکیلات کشوری مانند : گاهنامه وآیین نامه وجز آنها ...

از پهلوی ساسانی با وجود تصاریف دوران و حوادث دشوار وطول زمان هنوز کتابهای متعددی در دست است که غالب آنها مربوط بمسائل معین و بعضی متضمن اطلاعات مختلف تاریخی و داستانی و جغرافیائیست .

بعضی ازین آثار بتصادف از دورهٔ ساسانی باقی مانده وغالب آنها مربوط بسه‌قرن اول هجری (تااواخرقرن نهم میلادی) است . ازکتابهای باقیماندهٔ مذکور بعضی دربارهٔ مسائل اجتماعی و حِکَم ومواعظ است ازقبیل : پندنامهٔ آذرباد مهراسپندان ، پندنامهٔ بزرگمهر بختکان ، اندرزخسرو قبادان ، اندرز اوشنردانا ، پندنامهٔ زرتشت ، داروی خرسندی ، اندرز دانا مرد ، خسرو کواتان و ریدك ؛ و بعضی در بارهٔ مسائل تاریخی و جغرافیائی وداستانی مانند: کارنامهٔ اردشیر پاپکان وشهرستانهای ایران؛ و بیشتر آنها در مسائل دینی با اشارات و روایات تاریخی وجغرافیائی وداستانی است ازقبیل: دینکرت ، بُندَهشن ، داتستان دینیک ، روایت پهلوی ، ارداي‌ويرافنامه ، شایست نشایست ، مینوك خرد ، شکندگمانیک ویچار، مادیگان گجستك ابالیش ورسالات متعدد دیگر.

از سایر لهجه‌های مهم میانه مانند سغدی و خوارزمی و ختُنی هم آثار متعدد و قابل توجهی بدست آمده است .

وجود آثار مختلف از لهجه‌های میانه ایرانی ثابت می کند که رشتهٔ ادبی استواری که با ایجاد گاثا ها بدست زرتشت پیغامبر در قرن یازدهم قبل از میلاد استوار شده‌بود هیچگاه نگسست و همچنان بر دوام خود باقی ماند [1] .

---

۱ — در بارهٔ ادبیات‌لهجه‌های کهن و میانه از میان‌مآخذ مختلف و متعددی که رایج است باین منابع رجوع کنید :

C. de Harlez, Avesta, livre sacré du zoroastrisme, Paris, 1881, introduction.

J. Darmesteter : le Zend - Avesta, Paris 1892-1893. Vol. III, p. VII-CVII.

A. Christensen : Etudes sur le zoroastrisme de la Perse antique. Kopenhague, 1928.

A. Christensen, l' Iran sous les Sassanides 2ème édition, Copenhague, 1944.

E. W. West, Pahlavi Literature, (Grundiss der Iranischen Philologie, vol. II, p. 117 sqq. Strasburg 1896-1904.)

E. W. West, Notes sur quelques petits textes Pehlevis, la Muséon, VI, 236 - 272.

Noldeke, Persische Studien, Wien, 1892.

Salemann, Mittelpersische Studien, Petersbourg, 1887.

مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا . تهران ۱۳۳۷ مقالات ذیل :

زبانها و لهجه های ایرانی ـ دکتر احسان یارشاطر ، ص ۹ - ۱۸ .

اوستا ـ دکتر محمد معین ، ص ۲۶ - ۳۷ .

پارسی باستان ـ دکتر محمد معین ، ص ۳۸ - ۳۹ .

دکتر صفا ، حماسه سرایی در ایران . اشارات متعدد از صفحهٔ ۳۱ تا ۱۳۷ . چاپ‌دوم . تهران ۱۳۳۳ .

دکتر صفا ، تاریخ ادبیات درایران ، ج ۱ ، چاپ سوم ۱۳۳۸ ، ص ۱۳۱ - ۱۴۰ .

آقای ابراهیم پورداود ، مقدمهٔ مجلدات مختلف اوستا (ترجمهٔ فارسی) : (گاثاها ، یسناها ج ۱ و ۲ ، یشتها ج ۱ و ۲) .

٤ - شعر در زبانها و لهجه‌های ایرانی پیش از اسلام

شعر در لهجه‌های کهن

تاریخ شعر در لهجه‌های ایرانی ، بااوستا خاصه گاثاها شروع میشود . اگر بهمان نحو که پیش ازین گفتیم تاریخ زندگانی زرتشت را بحدود قرن یازدهم پیش از میلاد بالا ببریم شعر مکتوب آریاییان ایرانی هم از همان تاریخ آغاز میشود .

کلمهٔ گاثا (*Gatha*) بمعنی « سرود » است و این بخش از اوستا (که خود قسمتی از نسک یسنا هاست) تشکیل میشود از پنج قسمت که نخستین از قطعات سه مصراعی شانزده سیلابی و دومین از قطعات پنج مصراعی یازده سیلابی و سومین از قطعات چهار مصراعی یازده هجایی و چهارمین از قطعات سه مصراعی چهارده سیلابی پدید آمده و پنجمین گاثا ازقطعاتی تشکیل شده است که هریک از آنها دو مصراع بلند نوزده سیلابی ودو مصراع کوتاه دوازده سیلابی دارد .

بعد از گاثاها در قسمتهای دیگر اوستا که تاریخ آنها متأخر ازگاثاها و با اینحال از آثار بسیار قدیم آریائی ایرانیست ، قطعات منظوم دیگر نیز یافته میشود و این قطعات را بیشتر در یشتها با شعرهای ۸ ، ۱۰ و ۱۲ هجائی (سیلابی) و در یسناها وفرگردهای دوم و نوزدهم ویدیداد می‌توان یافت .

قسمت بسیار بزرگی از اشعار اوستا در قرون متأخر پیش از اسلام براثر وارد کردن کلماتی برای توضیح مفردات یا ترکیبات مشکل کهن آنها ، و یا در نتیجهٔ افزایش عباراتی بنثر در وسط قطعات منظوم ، و همچنین براثر اشتباهات نساخ که در همهٔ ادوار صورت گرفته از هیأت نظم بیرون آمده است و پیدا کردن صورت اصلی منظوم در آنها کاری دشوار و مستلزم دقت بسیار است .

تنها در گاثاها وجود یک سنت قدیم در کتابت یعنی جدا نوشتن مصراعها از

یکدیگر و نهادن علامت فارق در میان آنها این صعوبت را کمتر کرده است .

اطلاع علمی دقیق از وجود قسمتهای منظوم در اوستا مولود کوششهاییست که بعضی از اوستا شناسان قرن نوزدهم میلادی مانند وسترگارد (*Westergaard*) و وستفال (*Westphal*) و هرمان ترپل (*H. Torpell*) و آورل مایر (*Aurel Mayer*) و گلدنر (*Geldner*) کردند . این کوششها هنوزهم ادامه دارد وتاکنون قسمت بزرگی ازقطعات منظوم اوستا بدست آمده است .

اینک ترجمهٔ دو قطعه از شعرهای اوستایی را برای دردست داشتن نمونه‌یی از معانی آنها درینجا می‌آوریم :

« این ترا می‌پرسم ، راست بمن بگو ، اهورا !

کدام نیکوکنش روشنایی را و تاریکی را آفرید ؟

کدام نیکوکنش خواب را و بیداری را آفرید ؟

که بامداد ، نیمروز و شب را [آفرید] ؟

که بیاد آورنده‌اند بفرزانگان پیمان را »

(گاثاها بند ۵ از های ٤٤ موسوم به اَشتوَدگات)

قطعهٔ ذیل ترجمه از بند های ۲۷ - ۲۹ از یسنای ۵۷ موسوم به « سروش یشت » است . در این قطعه بعد از ستایش « سروش » فرشتهٔ معروف آیین مزدا پرستی که پیغام آور اهورمزدا و پیروزمند وگیتی افزایست چنین گفته شده :

(سروش نیک اندام پیروزمند گیتی افزای پاك را می‌ستائیم)

که چهارتا زندهٔ تیزرو

سپید ، نورانی ، درخشنده

الهی ، دانا ، که سایه نمی‌افگند

از فراخنا های آسمانی می‌گذرند

کفشهای شاخی آنها

بزر پوشیده شده است

تیزتر از اسبان ،
تیزتر از بادها ،
تیزتر از باران ،
تیزروتر از ابرها ،
تیزتر از مرغان پران ،
تیزتر ازتیزی که نیک انداخته باشند ؛
که بهمهٔ این موجودات می‌رسند
اگر آنها را تعقیب کنند
وآنها نمی‌توانند [باین تازندگان] برسند
که می‌روند و باخود می‌برند
سروش نیک و پاك را
باد و سلاح خود
اگر در دورترین نقطهٔ شرقیِ
هند باشد او را بچنگ آرد !
اگر در دورترین نقطهٔ غرب باشد او را می‌زند .

شعر در لهجه‌های میانه

درلهجه‌های میانه تقریباً همه‌جا ببازمانده هایی از قطعات اشعار وگاه بمنظومهای قابل توجهی بازمی‌خوریم و از آنجمله است درآثار مانوی و پهلوی شمالی (پارثی ـ اشکانی) و پهلوی جنوبی (ساسانی یا پارسی میانه) وسغدی و ختنی . در این‌لهجه‌ها هم مانند لهجات کهن ایرانی شعرهجائی بوده و درآنها برهجاهای معینی تکیه میشده است [۱] .

متأسفانه غالب زبانهای میانهٔ ایرانی با خطوط ناقص آرامی و سریانی نوشته‌شده

---

۱ — مثلا در این‌مصراع چهار تکیه (*Accent*) وجود دارد : کواد اندر کبوذی بود ـ یعنی : قباد اندر صندوقی بود .

و معمولاً کلمات هنگام تحریر فاقد بعضی از اصوات و نیز نوع آن اصواتند ، ازینرو تلفظ واقعی آنها در تاریخ سرودن و میزان کوتاهی یا امتداد هجاها در اشعار بدرستی معلوم نیست تا بتوان موارد تکیه‌ها را بتحقیق معلوم کرد . با تمام این احوال قراین بسیار از اشعار بازماندهٔ پهلوی شمالی و جنوبی معلوم میدارد که در آنها علاوه بر تساوی شمارهٔ هجاها در یک قطعه یا یک منظومه تکیهٔ هجاهای معین و آهنگ کلمات نیز مورد توجه بوده و این همان حالتست که هنوز در اشعار ولایتی ایرانی خصوصاً قدیمترین هیأتهای آنها ملاحظه می کنیم ، و نیز بهمین علت است که بنابر آنچه گذشت ایرانیان دورهٔ اسلامی شعرهای پیش از اسلام ایران را کلمات پراگندهٔ ناموزون تصور می کرده‌اند نه نظم . در این اشعار عادةً قافیه نبود . اما اینکه بعضی تصور کرده‌اند قافیه را ایرانیان از عرب گرفته‌اند اشتباه بزرگیست زیرا در اشعار بازمانده از لهجه‌های میانه چندین بار بقافیه بازمیخوریم [۱] و با توجه بآنها معلوم میشود که شعر در ایران که از مصراعهای آزاد (بی قافیه) شروع شده بود بعد از یک تحول طولانی که طیّ قرون صورت گرفته ، بداشتن قوافی ناقص وگاه کاملی کشیده شده و این تحول در قوافی در دورهٔ اسلامی هم امتداد یافت . یکی از بهترین اشعاری که مربوط بلهجه های میانه است و از اواخر عهد ساسانی باقی مانده و در قرنهای اولیهٔ هجری متداول بوده «سرود آتشکدهٔ کرکوی» است . این آتشکده بنابر روایات دینی قدیم در عهد سلسلهٔ داستانی کیان ساخته شده و در محلی استقرار یافته که معبد کرشاسپ پهلوان ملی ایران بوده است . آن سرود قافیه‌دار شش هجائی چنین است :

فرُخته بادا رُوش

خُنیده گرشَسْپ هوش

همی برَست از جوش

۱ — برای نمونه رجوع کنید به مقدمهٔ گنج سخن ، دکتر صفا چاپ اول ، تهران ۱۳۳۹ - صفحهٔ ۳۲ و ۳۳ و صفحات مقدم بر آن .

اَنُوش کن می اَنُوش

دوست بـَذ آگوش

بآفرین نهاده گوش

همیشه نیکی کوش

که دی گذشت و دوش

شاها خدایگانا

بآفرین شاهی

معنی این ابیات چنین است: افروخته بادا روشنائی - مشهور (باد) جان کرشاسبی - از جوش رسته است - نوش کن می را نوش - دوست به آغوش - بآفرین نهاده گوش - همیشه بنیکی کوش - که دی گذشت و دوش - شاها خدایگانا - شاهی سزاوار آفرینی.

برای آنکه از مفاهیم اشعار پهلوی نمونه‌یی در دست باشد اینک بنقل ترجمه‌هایی از آن مبادرت میشود:

از منظومهٔ «ایاذگار زَریران»:

بکوه بغان (یعنی خدایان)

آتش فرمای کردن

بشهر (یعنی کشور) و بغدیسپان (یعنی مأموران بزرگ و تام‌الاختیار دولتی)

خبر ده که جز موبدان

که آتش بهرام

پرستش و نگاهبانی کنند

از ده تا هشتاد سال

هیچ مرد بمپاید

چنان کنید که در یک ماه

بدرگاه گشتاسپ آیید

اگر نیایید

و بآن درگاه حاضر نشوید

آنگاه شما را بدار

برفرمائیم کرد.

و اینک ترجمهٔ قطعهٔ یازده هجائی قافیه داری که از آثار زروانیان [۱] درکتاب معروف پهلوی بنام بُندهشن باقی مانده است:

زمان از هردو دام [۲] زورمندترست

زمان از هر دارندهٔی داراترست

زمان از هر باخبری باخبر ترست

زمان ما می‌گذرد و پراگنده میشود

در برابر زمان تغییر ناپذیر هر سرافرازی درهم می‌شکنند

جان نمیتواند از آن تن باز زند

نه هنگامی که او ببلندیها پرواز می کند

نه هنگامی که بمغاکها فرو می‌رود

نه هنگامی که بفرودِ جهان پایین آید [۳].

---

۱ — فرقه‌ای از اهل مذاهب ایران پیش از اسلام که بقدمت و خالقیت « زمان » معتقد بوده و می‌پنداشته‌اند که خالق خیر و خالق شر هردو از آن بوجود آمده‌اند و بعبارت دیگر زمان را خدای مادر می‌دانستند.

۲ — « دام » یعنی مخلوق و مراد از « هردو مخلوق » مخلوقات « اورمزد » و « اهریمن » است.

۳ — در بارهٔ شعر در ادبیات پیش از اسلام ایران و کسب اطلاعات بیشتر درین باب رجوع کنید به: دکتر صفا، گنج سخن، مقدمهٔ جلد اول، چاپ اول، تهران ۱۳۳۹، ص چهارده ببعد.

٥ - آغاز ادب فارسی

وضع زبان پارسی

زبان پارسی دری بعد از آنکه از قرن سوم هجری بعنوان زبان رسمی و ادبی مشرق ایران بکار رفت ، بسرعت آغاز آمیزش با زبان عربی کرد . این آمیزش در آغاز امر بیشتر از حیث مفردات لغوی و برای رفع حوایج دینی و سیاسی و علمی بود لکن بتدریج تفنن نویسندگان و شاعران بر درجهٔ نفوذ زبان عربی در زبان پارسی افزود و حتی بعضی از قواعد صرفی و نحوی عربی را هم همراه مفردات و ترکیبات و عبارات مستعار از عربی بزبان پارسی داخل کرد .

زبان پارسی دری که در آغاز پیدایش ادب فارسی در نواحی شرقی ایران ودر ماوراء النهر رواج داشت بیشتر از لهجه‌های شرقی ایران متأثر بود لکن از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری ببعد که به عراق و آذربایجان و فارس راه جست طبعاً تأثیر لهجه‌های غربی در آن آشکار گشت و این تأثیر هنوز هم در زبان پارسی هویداست .

از حدود قرن پنجم هجری ببعد زبان پارسی بکشورهای اطراف ایران نیز نفوذ یافت . از جملهٔ این کشورها یکی سرزمین پهناور هندوستان و دیگری آسیای صغیر بوده است .

سرزمین هند نخست بوسیلهٔ غزنویان و مخصوصاً در نتیجهٔ مهاجمات متعدد سبکتکین (متوفی بسال ۳۸۷ هجری = ۹۹۷ میلادی) و پسرش محمود (متوفی بسال ۴۲۱ هجری = ۱۰۳۰ میلادی) با زبان و شعر پارسی رابطهٔ مستقیم حاصل نمود و پس از آنهم در تمام دورهٔ غزنوی و دولتهای غوری (۵۴۳ - ۶۱۲ هجری = ۱۱۴۸ - ۱۲۱۵ میلادی) وممالیک آنان، و دولت گورکانی هند که تا ۱۲۷۵ هجری (۱۸۵۷ میلادی) بر آن کشور حکومت میکرده‌است ، و دولتهای تابعهٔ آن امپراطوری، همواره

سرزمین هند مرکز عمده و قابل توجهی برای شعر پارسی و محل اجتماع شاعران پارسی گوی شده بود که غالب آنان در خود سرزمین هند ولادت و در آن سامان تربیت یافته بودند .

آسیای صغیر و شام و نواحی مجاور آن هم از اوایل عهد سلجوقی ببعد مدتها بدست امرایی اداره میشد که یا تابعیت مستقیم از سلاطین مرکزی ایران داشتند و یا تربیت شدگان همین پادشاهان بودند و بهمین سبب وسیلهٔ قاطعی برای نشر زبان پارسی در قلمرو حکومت خود شدند . دورهٔ حکومت آل عثمان از ۶۹۹ هجری (۱۲۹۹ میلادی) ببعد از دوره‌های مهم رواج زبان پارسی و تمرکز آثار پارسی گویان و ظهور شاعران و نویسندگان متعدد در آسیای صغیر گردید .

پیدایش شعر و نثر فارسی

بعد از سقوط شاهنشاهی ساسانی زبان پهلوی دیگر زبان رسمی کشور نبود ، لکن غلبهٔ عرب و رواج روزافزون زبان عربی مانع آن نشد که طبقات بزرگ ایرانیان غیرمسلمان ، که تااواخر قرن چهارم هجری هنوزشمارهٔ آنان درایران فراوان و در پاره‌یی نواحی بیشتر ازمسلمانان بود ، تألیف بلهجه و خط پهلوی یا سریانی را ادامه دهند .

لهجه‌های دیگر ایرانی نیز در این ایام همچنان در سرزمین ما رایج بود و تحول سریع آنها (براثر آمیزش با زبان عربی) ادامه داشت . در این لهجات چنانکه هنوزهم ملاحظه میکنیم سرودن اشعارمعمول بود واز بعض آنها مانند کردی و طبری ولهجه‌های دیگر محلی ابیات مکتوب در دست است .

درغالب این ابیات تحول شعر در ایران ازحالت قدیم بهیأت جدید مشهود است، درآنها قافیه وجود دارد وتناسب شمارهٔ هجاها با توجه بنظم آنها ازحیث بلندی وکوتاهی ملاحظه می‌شود .

در همین اوان اشتغال ایرانیان بزبان و ادب عربی بنحو روزافزونی رایج بود و صاحبان ذوق در ایران سرگرم آزمایش طبع خود درشعر عربی وسرودن اشعار گوناگون

فراوانی بدان زبان بودند . کتابهایی که تا اواخر قرن پنجم هجری در ذکر شاعران تازی گوی نوشته‌شده پراست ازنام این‌دسته از ایرانیان . بهمان‌نسبتی که اشتغال‌ایرانیان به ادب عربی مایهٔ تأثیر زبان وادب ایرانی درعربی گردید بهمان میزان موجب تأثیرزبان و ادب عربی در زبان ایرانی‌نیز شد .

شعر ادبی در ایران براثر این عامل‌عمده نسبت بسابق تغییر فراوان یافت ودرعین تکامل بی سابقه از حالت قدیم بسیار دور شد و هیأت کاملاً تازه‌یی یافت و بصورتی که در آثار نخستین سرایندگان پارسی دری می‌بینیم جلوه کرد .

از این پس اساس شعر ادبی ایران ، یعنی شعر پارسی ، برتناسب شمارهٔ هجاها با رعایت دقیق نظم هجاهای بلند وکوتاه قرارگرفت و بهمین سبب تطبیق آن بر قالبها و مقیاسهای عروضی امکان یافت وایرانیان توانستند اوزان شعری خود را که تا این‌اوان مقیاس‌های معلومی یافته بود با اصول یا متفرعات اوزان عروض عربی تا حدی تطبیق دهند وحتی قواعد مربوط باوزان و بحورشعری و اصطلاحات آنرا هم از عروض‌عربی عاریه‌کنند. اما امکان تطبیق اوزان شعر پارسی بر قوالب ومقیاسهای عروضی وعاریت کردن‌قواعدواصطلاحات عروض‌عربی هیچگاه‌دلیل‌تقلیداز اوزان عربی نیست .بعبارت دیگر شعر پارسی دری بتقلید از اوزان عربی‌ساخته نشد و هیچگونه شباهت قطعی‌میان اوزان عربی و فارسی نیست مگر در موارد معدودی که تازی گویان اوزان ایرانی را و پارسی گویان اوزان مخصوص‌عربی‌را تقلید کرده و ازراه تکلف شعری ساخته باشند .

نخستین شاعر پارسی گوی

در بارهٔ نخستین کس یا نخستین کسانی از میان شاعران پارسی گوی که بایجاد آثار مکتوب مبادرت کرده و اشعار خود را بروش‌جدید منظوم‌ساخته باشند میان تذکره‌نویسان اتفاق‌قول وجود ندارد . هریک در این‌باره سخنی گفته و از شاعری نام برده است . نکتهٔ مسلم آنست که قدیمترین شعر مکتوب دری در نیمهٔ اول قرن سوم هجری در خراسان ساخته شد و اولین شاعرانی که نام آنان در مآخذ تاریخی آمده است اینانند :

حنظلهٔ بادغیسی (از بادغیس خراسان) کـه وفات او را در سال ۲۲۰ هجری (۸۳۵ میلادی) نوشته‌اند .

محمود وراق هروی که در عهد طاهریان میزیست و بسال ۲۲۱ هجری (۸۳۶ میلادی) درگذشت .

محمدبن وصیف سگزی معاصر یعقوبِ لیث وعمروبن لیث صفاری که قدیمترین شعر خود را در میانهٔ قرن سوم هجری (حدود ۸۶۵ میلادی) سرود .

پیروز مشرقی که بسال ۲۸۲ هجری (۸۹۵ میلادی) وفات یافت .

مسعودی مروزی صاحب نخستین شاهنامهٔ منظوم پیش از فردوسی که شاهنامهٔ خود را در اواخر قرن سوم هجری (آغاز قرن دهم میلادی) ساخت .

آغاز نثر پارسی

در بارهٔ تاریخ آغاز نثر پارسی نمی‌توان بصراحت حکم کرد زیرا آثار مکتوب موجود از نثر پارسی مربوطست به نیمهٔ اول قرن چهارم هجری ، اما با استناد به بعضی‌از روایات می‌توان اطلاعات قدیمتری‌ازآن بدست‌آورد . از جملهٔ این روایاتست گفتار ابوریحان بیرونی[1] در بارهٔ « بهافرید » پسر ماه فَرْوَدین که در خراسان بدعوی پیغامبری برخاست و بسال ۱۳۰ هجری (۷۴۷م .) کشته شد . بروایتی دیگردرست درهمان روزگار که اولین‌آثارشعرفارسی بوجود می‌آمد نگارش کتابی را درتفسیر قرآن بزبان فارسی به‌ابوعلی‌جُبّائی متکلم معتزلی ایران (متوفی بسال ۳۰۳ هجری) نسبت می‌دهند [2] ، وکتابی دیگر را در طب بنام المعالجة البقراطیه از احمدبن محمد طبری طبیب رکن‌الدولهٔ دیلمی اسم می‌برند که نخست بفارسی نوشته و سپس بتازی گردانده شد [3] .

بازهم کتابی را در لغت به ابوحفص سمرقندی نسبت میدهند که با توجه بزمان

---

۱ — الآثار الباقیه چاپ لایپزیگ ص ۲۱۰ - ۲۱۱ .

۲ — تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا ، ج ۱ ، چاپ دوم ص ۶۰۹ .

۳ — *Aldo mieli , La Science arabe , p . 120*

حیات مؤلف آن باید درآغاز قرن چهارم تألیف شده باشد[۱] و همچنین است اطلاعاتی که در بارهٔ کتب دیگر فارسی تا اواسط قرن چهارم هجری داریم و فعلاً متأسفانه جز نام نشانی دیگر از آنها باز نمانده است[۲].

۱ — فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس. ۲ — در بارهٔ همهٔ این کتب رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ چاپ سوم ۶۰۹-۶۱۰.

۶ - دورهٔ اعتلای ادب پارسی

(عهد سامانی، قرن چهارم هجری)

دورهٔ پادشاهان سامانی که در سال ۳۸۹ هجری (۹۹۸ میلادی) بپایان رسید بهترین دورهٔ ترویج زبان فارسی بود. سامانیان بحکم اقتضای زمان کوشش کردند تا پارسی دری را از طرفی بجای زبان پهلوی و ازطرفی بجای زبان دینی عربی ترویج دهند ودراین مجاهدات خود توفیق کامل یافتند چنانکه درعهد آنان در ماوراءالنهر وخراسان شاعران و نویسندگان بسیار ظهور کردند که نام دستهٔ بزرگی از آنان در کتب تاریخ و قصص و تراجم و تذکره‌ها وکتابهای لغت و جُنگها باقی مانده است.

دولتهای غزنوی (۳۵۱ - ۵۸۲ هجری = ۹۶۲ - ۱۱۸۶ میلادی) وآل افراسیاب یا ایلکخانیه (۳۱۵ - ۶۰۹ هجری = ۹۲۷ - ۱۲۱۲ میلادی) در ماوراء النهروخراسان از میراث ادبی سامانیان برخوردار وجانشین آنها شدند و دردربارآنان بنام عدهٔ زیادی شاعر استاد باز میخوریم. نزدیک بتمام شاعران بزرگ دورهٔ سلطان محمود غزنوی (۳۸۷ - ۴۲۱ هجری =۹۹۷ - ۱۰۳۰ میلادی) وسلطان مسعود (۴۲۱ - ۴۳۲ هجری = ۱۰۳۰ - ۱۰۴۰ میلادی) تربیت یافتهٔ دورهٔ سامانی بوده‌اند. اینست که شاعران بزرگ نام‌آوری را مانند ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹ - ۴۱۱ هجری = ۹۴۰ - ۱۰۲۰ میلادی) و عنصری (متوفی بسال ۴۳۱ هجری = ۱۰۳۹ میلادی) وفرخی (متوفی بسال ۴۲۹ هجری = ۱۰۳۷ میلادی) که هریک نمایندهٔ سبکی در شعر فارسیند باید پرورش یافتهٔ عهد سامانی شمرد چنانکه محمود غزنوی هم خود تربیت شدهٔ همان عهد بود و تشکیلات حکومت سامانی را در دربار خود دنبال کرد.

باز در همین دورهٔ سامانیست که براثر علاقهٔ شدید ایرانیان بـآداب و رسوم و افتخارات ملی و توجّه بتدوین کتابهائی در تاریخ وداستانهای ایران قدیم و نظم آنها بشعر پارسی ، شاهنامهٔ منظوم مسعودی مروزی و گشتاسپنامهٔ دقیقی (مقتول درحدود سال ۳۶۸ هجری = ۹۷۸ میلادی) وشاهنامهٔ استاد ابوالقاسم فردوسی بوجود آمد. شاهنامهٔ فردوسی نمونهٔ کامل نوع شعر حماسی در ایرانست و ترجمه‌هایی که ازآن بغالب زبانها شده اهمیت جهانی آنرا بخوبی میرساند و براثرنفوذی که درادبیات فارسی پیدا کرده بعد ازآن تا دورهٔ معاصر ما هر منظومه‌یی که در زبان فارسی درحماسه های ملی و دینی یا تاریخی ساخته شد ، بتقلید از آن و بهمان وزن و روشی بوده است که فردوسی طوسی بکار برده .

از خصایص شعر قرن چهارم فصاحت ، سادگی ، مضامین تازه و بدیع ، توجه بطبیعی بودن تشبیهات ، توصیفات طبیعی ومنطبق برعالم خارج ، سعی در جستن مطالب تازه و بدیع و متنوع ، عدم استعمال اصطلاحات علمی در شعر ، خالی بـودن شعر از کلمات مشکل عربی و حتی کم بودن لغات عربی درآنها ، کوتاه بودن اوزان و بحور شعر است . شعر این دوره پر است از نشاط روح و عواطف ملی و اندیشهٔ حماسی و خوش بینی و آزاد منشی ، و بهمین نسبت اثر یأس و نومیدی درآن کم است .

از میان شاعران این دوره اشارهٔ مختصر بزندگانی دو تن یعنی رودکی وفردوسی بعنوان نمونه‌هایی از بزرگترین گویندگان عهد لازمست .

رودکی ابوعبدالله جعفربن محمد رودکی سمرقندی (متـوفی ۳۲۹ هجری = ۹۴۰ میلادی) در اواسط قرن سوم هجری ولادت یافت و تمام قسمت اول حیات خود را درآن قرن گذراند و تربیت شد تا آنجا که شاعری استادگردید و چون بآغاز قرن چهارم رسید استاد شاعران محسوب شد . بیست و نه سال اول قرن چهارم دورهٔ استحصال رودکی از زحماتی بود که درآغاز حیات خود کشیده بود . رودکی شعر پارسی را از حالت ابتدائی وسادهٔ خود بیرون آورد ، درانواع مضامین و اقسام مختلف

شعر وارد شد و ازهمهٔ آنها پیروز بیرون آمد . بقولی که معقول‌تر و مقبولتر است نزدیک صد هزار بیت شعر از خود بیادگار گذاشت . کتاب کلیله و دمنه را از ترجمهٔ پارسی به شعر پارسی درآورد ، قصیده‌های بزرگ ساخت و غزلهای لطیف سرود . رودکی سخنی شیرین، کلامی لطیف و طبیعی و خالی از هرگونه اشکال دارد و اگر گاه صعوبتی در پاره‌یی از کلمات وی احساس‌شود از باب کهنگی زبان‌است نه‌امر دیگر . بهرحال‌رودکی « پدر شعر پارسی » است و ازهمینجاست که شاعران بعد از وی اورا « استاد شاعران » و « سلطان شاعران » لقب داده‌اند ، مدفن او در بخاراست ، از سخنان اوست :

تا جهان بود از سر آدم فراز — کس نبود از راز دانش بی نیاز
مردمان بخرد اندر هر زمان — راز دانش را بهرگونه زبان
گرد کردند و گرامی داشتند — تا بسنگ اندر همی بنگاشتند
دانش‌اندر دل چراغ‌روشنست — وز همه بد برتن تو جوشنست

شاد زی با سیاه چشمان شاد — که جهان نیست جزفسانه و باد
ز آمده تنگ دل نباید بود — وز گذشته نکرد باید یاد
من و آن جعد موی غالیه بوی — من و آن ماهروی حور نژاد
باد وابرست این‌جهان وفسوس — باده پیش آر هرچه بادا باد

زمانه پندی آزادوار داد مرا — زمانه‌راچونکوبنگری همه‌پندست
بروزنیک‌کسان گفت‌تاتوغم‌نخوری — بساکساکه‌بروزتوآرزومندست

فردوسی ابوالقاسم فردوسی ، بزرگترین حماسه سرای ایران و استاد مسلم سخن پارسی است . وی بسال ۳۲۹ هجری = ۹۴۰ میلادی در نزدیکی طوس (ازشهرهای خراسان) ولادت یافت و بسال ۴۱۱ هجری (۱۰۲۰میلادی) در زادگاه خود درگذشت. کارمنحصر و بسیارمهم اونظم شاهنامه است . شاهنامه منظومهٔ

مفصلی است متجاوز از پنجاه هزار بیت که در آن تاریخ داستانی و روایات قهرمانی ایران تا غلبهٔ تازیان آمده و ترجمه‌های متعددی از آن به زبانهای زندهٔ دنیا ترتیب یافته است . این منظومهٔ زیبا در عین اشتمال برروایات تاریخی وحماسی پر است از توصیفات عالی و داستانهای عاشقانهٔ حماسی و مواعظ و امثال و حکم . مدفن فردوسی در شهر قدیم طوس ، چهل کیلومتری شهر مشهد رضوی است و برسر آن بنای یادگار رفیعی در سال ۱۳۱۳ شمسی ساختند و بافتخار هزارهٔ وفات او جشنی در حضور گروهی از علمای جهان برپا گردید (۱) ، از ابیات اوست :

میاسای ز آموختن یک زمان — زدانش میفگن دل اندر گمان
چو گویی کـه وام خرد توختم — همه هرچه بایست آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار — که بنشاندت پیش آموزگار

زمین گر گشاده کند راز خویش — نماید سرانجام و آغاز خویش
کنارش پر از تاجداران بود — برش پر ز خون سواران بود
پر از مـرد دانا بود دامنش — پر ازخوب رخ جیب پیراهنش
بنیـکی ببـاید تن آراستن — که نیکی نشاید ز کس خواستن

ز نادان بنالد دل‌سنگ وکوه — ازیرا ندارد بـَرِ کس شکوه
نداند از آغـاز انجـام را — نه از ننگ داند همی نام را
نکوهیده در کار نزد گروه — نـکوهیده‌تر نزد دانش پژوه

فریب پری پیـکرانِ جـوان — نخواهد کسی کو بود پهلوان
کسی را رسد گـُردی و مهتری — که مهر فلک را کند مشتری
نه رسم جهانگیری ومهتریست — که از مهرِ ماهی بباید گریست

۱ - رجوع شود به جشن‌نامهٔ فردوسی ، ۱۳۱۵ .

نثر پارسی

نثر پارسی در این عهد براثر توجه مستقیم پادشاهان سامانی بوجود گرائیده است ، در آغاز قرن چهارم بفرمان نصربن احمد سامانی (۳۰۱ - ۳۳۱ هجری) کلیله و دمنهٔ عبدالله‌بن المقفع بپارسی ترجمه شد و چندی بعد در عهد منصوربن نوح سامانی (۳۵۰ - ۳۶۶ هجری) کتابهای معروف تاریخ طبری و تفسیر طبری (هردو از آثار محمدبن جریرالطبری دانشمند بزرگ ایرانی) از عربی بپارسی گردانده شد . توجه سامانیان بداستانهای ملی و تاریخ ایران باعث شد که در عهد آنان چند « شاهنامه » بنثر پارسی ترتیب یابد که از همه مفصلتر شاهنامهٔ ابوالمؤید بلخی و از همه متقن‌تر و اساسی‌تر شاهنامهٔ ابومنصور محمدبن عبدالرزاق بوده است که مورد استفادهٔ فردوسی در نظم شاهنامه قرارگرفت .

چند کتاب دیگر از همین دوره در طب و جغرافیا و دارو شناسی و نجوم‌ومسائل دینی بپارسی باقی مانده وازجملهٔ آنهاست : رساله‌یی دراحکام فقه حنفی ازابوالقاسم‌بن محمد سمرقندی (م ۳۴۳) - مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری از ابومنصور المعمری - عجایب‌البلدان یا عجایب برّوبحرازابوالمؤید بلخی - کتاب‌البارع درنجوم ازابونصرحسن‌بن علی قمی - هدایةالمتعلمین ازابوبکراخوینی در طب - حدودالعالم من‌المشرق الی المغرب در جغرافیا - شش فصل و رسالهٔ استخراج در نجوم از محمدبن ایوب حاسب طبری ، و غیره . همهٔ آثار این عهد بنثری ساده و خالی از صنایع لفظی نوشته شده و در آنها اثری از توجه نویسندگان بآرایشهای ظاهری کلام و یا نشان‌دادن مهارت وقدرت خود در علوم مختلف و امثال این تصنعات دیده نمیشود .

۷ - دورهٔ توسعهٔ ادب پارسی

(آغاز قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هجری)

این دوره که از یک قرن و نیم تجاوز می کند مصادف بود با دورهٔ حکومت خانیه و غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهی و چندین حکومت کوچک دیگر مانند باقی ماندهٔ سلسلهٔ زیاری و بویی و سلسلهٔ سلاطین غوری در افغانستان و هندوستان و سلسله‌های محلی آذربایجان و ارمنستان و ارّان ومازندران وشعب سلسلهٔ سلاطین سلجوقی در کرمان و عراق عجم وآسیای صغیر و شام و سلسله‌های اتابکان در فارس و عراق و آذربایجان و جزآنها .

وجود این سلسله‌های متعدد سلاطین اگرچه ازحیث اجتماعی واقتصادی مشکلات بسیاری را برای ایران ایجاد می کرد لکن برای تشویق عدهٔ زیادی از اهل علم و ادب باشتغالات فکری خود وسایل خوبی محسوب میگردید .

این دوره از حیث ترویج سیاست دینی و تعصب فرمانروایان و علمای دینی اسلام در مخالفت با مذاهب و ادیان مخالف خود وضع خاصی دارد . همین امر موجب توسعهٔ مدارس دینی در ایران شد که مواد اصلی تدریس در آنها بزبان عربی بود و طبعاً زبان عربی را خیلی بیشتر از آنچه تا این روزگار درایران رواج یافته بود عمقاً در زبان پارسی نفوذ میداد . رایج شدن صنایع لفظی در نظم و نثر فارسی نیز باین نفوذ یاوری بسیار کرد و طبقه‌یی از نویسندگان و شاعران افراطی را در استعمال کلمات و ترکیبات عربی بوجود آورد .

شعر پارسی
از اوایل قرن پنجم
تا اوایل قرن هفتم هجری

تا اواخر قرن چهارم شعر پارسی منحصر بگویندگان خراسان و ماوراءالنهر بود که لهجهٔ «دری» لهجهٔ محلیشان شمرده میشد لکن از آن هنگام بتدریج در نواحی دیگری هم انتشار یافت. فتوحات سلسله‌های غزنوی و سلجوقی در قسمتهای مرکزی و غربی فلات ایران مایهٔ ترویج شعر دری در این نواحی گردید.

نخست از ریّ منطقی (م ۳۸۰ ه.) و بفاصلهٔ کمی بعد ازاو غضایری (متوفی ۴۲۶ هجری = ۱۰۳۴ میلادی) برخاستند و سپس از ناحیهٔ قومس (سمنان و دامغان کنونی) منوچهری دامغانی شاعراستاد (م. ۴۳۲ هجری = ۱۰۴۰ میلادی) ظهور کرد و دربار غزنویان را بوجود خود بیاراست. هنوز دیری از تشکیل دولت سلجوقی (از سال ۴۳۱ هجری = ۱۰۳۹ میلادی ببعد) نگذشته بود که یک شاعر خراسانی بنام علی‌بن احمد طوسی (م. ۴۶۵ هجری = ۱۰۷۲ میلادی) به آذربایجان مهاجرت کرد و در آنجا بشاعری پرداخت. شاعر دیگری هم بنام قطران (م. ۴۶۵ ه.) در تبریز لهجهٔ شرقی ایران را برای شاعری بر لهجهٔ زیبای ایرانی خود (آذری) ترجیح داد و با مطالعاتی که در دیوان‌های شاعران خراسانی وماوراءالنهری کرد درشاعری استادشد. از این پس آذربایجان یکی از مراکز مهم ادبی شد و شاعرانی از قبیل مجیرالدین بیلقانی (م. ۵۸۶ هجری = ۱۱۹۰ میلادی) ونظامی گنجه‌یی (م. ۶۰۲ هجری = ۱۲۰۵ میلادی) درعرصهٔ ادب فارسی ظاهر شدند.

در اواخر قرن ششم هجری اصفهان نیز مرکز ادبی بزرگی بود و شاعران معروفی مانند جمال‌الدین اصفهانی (م. ۵۸۸ هجری = ۱۱۹۲ میلادی) و فرزندش کمال‌الدین اصفهانی (م. ۶۳۵ هجری = ۱۲۳۷ میلادی) درآن بسر می‌بردند.

تعدّد مراکز سخنوری از ماوراءالنهر و سند گرفته تا نواحی غربی و جنوبی ایران باعث شد که درشعر فارسی این‌عهد تنوع محسوسی ملاحظه شود. نخستین قدم بزرگ در ساختن **داستانهای منظوم عشقی وتمثیلی** برداشته شد و این کار بواقع دردربارسلطان محمود

غزنوی بوسیلهٔ عنصری با سرودن منظومهای وامق وعذرا ـ سرخ بت وخنگ بت ـ شادبهر وعین‌الحیات ، و نیز با « ورقه و گلشاه » عیّوقی شروع شد لکن اثرقطعی و بارز را دراین امر فخرالدّین گرگانی شاعر آغاز عهد سلجوقی دارد که منظومهٔ معروف خود « ویس و رامین » را درحدود سال ٤٤٦ هجری (١٠٥٤ میلادی) بنظم درآورد و کار او بعد ها بوسیلهٔ شاعرانی دیگردنبال شد چنانکه اندکی بعد منظومهٔ عاشقانهٔ « یوسف و زلیخا » را یکی از شاعران دربار طغانشاه پسر الب ارسلان ساخت و در اواخر قرن ششم هجری بزرگترین شاعر داستانسرای پارسی یعنی نظامی گنجه‌یی (وفات در آغاز قرن هفتم هجری مطابق با آغاز قرن سیزدهم میلادی) بسرودن منظومه‌های معتبر : « لیلی و مجنون » و « خسرو و شیرین » و « اسکندرنامه » و « بهرامنامه » (هفت گنبد) که هرچهار سرآمد منظومه های داستانی پارسی‌است ،توفیق یافت و نیزمثنوی دیگری شامل مطالب عرفانی و فلسفی و مواعظ بنام « مخزن الاسرار » بنظم آورد وبدین سبب مجموعهٔ مثنویات اورا « خمسه » گویند . نظامی براثر مهارت درآرایش منظومه‌ها و تنظیم مطالب و توصیفات خوش‌آیند مطبوع و فصاحت و لطف کلام در تمام قرن های بعد در ادب فارسی دارای مقام شامخ و ارجمند گردید و نفوذ او مایهٔ آن شد که گروه بزرگی از پارسی گویان ایران و هندوستان بتقلید ازو منظومه‌ها و مثنویهایی داستانی و عشقی ترتیب دهند .

از انواع دیگر شعر ، **حماسه سرائی** دراین دوره مورد توجه بود . از نیمهٔ اول قرن پنجم انتشار شاهنامهٔ فردوسی موجب توجه بسیاری از گویندگان پارسی زبان بسرودن داستانهای ملی گردید و این توجه در تمام قرن پنجم و قرن ششم امتداد یافت و در این مدت چند منظومهٔ معروف حماسی از قبیل « کرشاسپنامهٔ » اسدی طوسی (وفات ٤٦٥ هجری = ١٠٧٢ میلادی) در شرح داستان کرشاسپ پهلوان معروف اوستایی ، « بهمن نامه » ، « فرامرز نامه » ، « کوش نامه » ، « بانوگُشَسپ نامه » ، « برزونامه » ، « شهریار نامهٔ » عثمانِ مختاری (م . ٥٤٤ هجری =١١٤٩ میلادی) ،

« آذر بُرزین نامه » و جز آنها بنظم درآمد . از اواخر این دوره نظم داستانهای ملی از رواج افتاد و جای حماسه‌های ملی را حماسه‌های تاریخی و دینی گرفت و سرودن این نوعهای اخیر از منظومه‌های حماسی تا دورهٔ ما امتداد یافت .

اشعار عاشقانه وغنائی که از آغاز ادب پارسی متداول بود در قرن پنجم وششم بسرعت طریق تکامل می‌پیمود . نمونه‌های خوب این نوع شعر « تغزلها » و « غزلها » هستند . تغزل معاشقاتی است که شاعر در ابتدای قصیده های مدحی و برای مطلوب ساختن آن بکار میبرد اما غزل که عادةً با نغمه‌های موسیقی همراهست قطعهٔ کوتاه چند بیتی است که کوتاهی سخن و نرمی و لطافت کلام و باریکی معانی و مضامین در آن شرط عمده ، و مغازله با معشوق یا بیان عواطف وحالات عاشقانه وجذبات عشق اساس و مبنای کار است . اگر چه غزل از آغاز شعر فارسی و مخصوصاً از آغاز قرن چهارم هجری نوع عمدهٔ شعر بود لکن در قرن پنجم و علی الخصوص در قرن ششم ترقی بسیار کرد و در آغاز قرن هفتم یعنی در اوان حملهٔ مغول بکمال رسید . از اوایل این دوره عده‌یی از صوفیان با ذوق غزلها و دوبیتی‌ها و رباعیهای عاشقانه را همراه نغمات موسیقی در خانقاهها می‌خواندند و این امر موجب شد که بتدریج ساختن انواع شعر عاشقانه و غنائی در خانقاهها و صومعه ها و در میان صوفیان نیز معمول گردد و ازین راه غزلها و ترانه‌های عاشقانه پدید آید . دو شاعر معروف این عهد یعنی سنائی (متوفی بعد از سال ۵۲۵ هجری = ۱۱۳۰ میلادی) وعطارنیشابوری (متوفی ۶۲۷ هجری = ۱۲۲۹ میلادی) بهترین عارفان غزلگویی هستند که پیش از مولوی (قرن هفتم هجری) ظهور کردند .

شعر عرفانی منحصر بغزل و ترانه و دیگر اشعار عاشقانه نیست ، بلکه مهمتر از آن مثنویهائی است که حاوی بحث درمبانی عرفان همراه با حکایات وتمثیلات گوناگون است . نخستین کسی که در ادب فارسی بدین کار دست زد سنائی است که منظومه‌های « طریق التحقیق » و « سیر العباد » و « حدیقة الحقیقهٔ » او مشهور است . آخرین شاعر بزرگ این عهد که منظومه‌های عرفانی او هیچگاه از رواج وانتشار نیفتاد عطار نیشابوری

است که مثنویهای متعدد «منطق الطیر» و «اسرارنامه» و «مصیبت نامه» و «الهی نامه» و نظایر آنها از او بیادگار مانده . با عطار شعر عرفانی در قرن ششم و آغاز قرن هفتم بکمال رسید و در حقیقت ظهور او را باید مقدمهٔ پیدایش مولوی و وجود یافتن مثنوی او یعنی بزرگترین شاهکار آثار عرفانی فارسی دانست .

شعر حکمی (موعظه و حکمت) و دینی درقرن پنجم وششم بسیارمورد توجه بود، درست در ابتدای دورهٔ سلجوقیان ، ناصر بن خسرو قبادیانی (۳۹۴ـ۴۸۱ هجری = ۱۰۰۳ـ۱۰۸۸ میلادی) شاعر استاد و حکیم ایران بسرودن قصاید معروف خود، که پر از افکار حکیمانه و دینی و بکلی عاری از اندیشه‌های شاعران درباریست، شروع کرد و علاوه برآنها مثنویهای خاصی را هم بنام «روشنائی نامه» و «سعادت نامه» به بیان اینگونه افکار اختصاص داد .

دراواخر عهدی که ناصر خسرو سرگرم کار بودفیلسوف و ریاضی‌دان نامبرداری در خراسان تفکرات حکیمانهٔ عالی و پرارج خود را که مولود مطالعات ممتدش درکتب فلسفی و علمی و اندیشهٔ ابیقوری او در اخلاق و شیوهٔ زندگانی و انکارش نسبت به سخنان متشرعان متعصب و تأثر وی از نابسامانیهای وضع اجتماع بود ، بصورت ترانه (رباعی) های کوتاه نشان میداد . وی ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری (متوفی درحدود ۵۲۷ هجری = ۱۱۳۲ میلادی) است . رباعیهای حکیمانهٔ خیام بزودی درادب فارسی مشهور شد و اگرچه گروهی آنها را بمثابهٔ سخنان ملحدانه معرفی می‌کردندبا اینحال تازگی وانسجام وعمق فراوان آنها باعث کثرت توجه مردم وتقلید مکرر از آنها شد .

شهرت خیام در رباعی مانع توجّه برباعیات وافر عاشقانه وعارفانه و حکیمانهٔ دیگر شعرای فارسی نخواهد بود . علاوه براین وعظ و حکمت در قرن ششم و آغاز قرن هفتم در بسیاری از قصاید ومثنویها و رباعیها دیده می‌شود وگاه بصورت انتقاد تند اجتماعی خصوصاً در «حدیقة الحقیقهٔ» سنائی و قطعات اوحدالدین انوری (متوفی ۵۸۳ هجری = ۱۱۸۷ میلادی) مشهودست .

درانواع دیگر شعر مانند اشعارانتقادی و هجو و هزل وشعرهای مدحی و درباری نیز ادب قرن پنجم و ششم در نهایت ثروتست . تنوع سبک و تحول سریع در شیوهٔ سخنوری شاعران گوناگون ، که نتیجهٔ مستقیم رواج شعر پارسی در تمام نواحی ایران و بوجود آمدن مراکز مختلف ادبی در این کشور بود ، در شعر این دوره بصراحت تمام مشاهده می‌شود .

شماره کردن شاعران این عهد که در مراکز مختلف درباری و دینی و عرفانی سرگرم شاعری بودند ، در این فصل مختصر دشوارست و چون ببعضی از آنان و آثار معتبرشان پیش از این اشاره کرده‌ایم اینک با اجمال تمام از ابتدا تا انتهای این‌دوره را از لحاظ نام‌بردن بزرگترین گویندگان و سبک کلی آنان و نمونه‌یی از آثار بعضی از آنها از مد نظر می‌گذرانیم :

در آغاز قرن پنجم هجری دربار سلطان محمود غزنوی بوجود شاعران معروفی آراسته بود . ازآن میان ابوالقاسم عنصری بلخی (متوفی ۴۳۱ هجری = ۱۰۳۹ میلادی) بداشتن قصاید مزین و تغزلهای لطیف ودقت فکر در ابتکار مضامین مشهور بود ، از ابیات معروف اوست :

هم سَمَر خواهی شدن گر سازی از گردون سریر
هم سخن خواهی شدن گر بندی از پروین کمر

جهد کن تا چون سخن گردی قوی باشد سخن
رنج بر تا چون سمر گردی نکو باشد سمر

عجب مدار که نامرد مردی آموزد
ازآن خجسته رسوم وازآن ستوده سیر

بچند گاه دهد بوی عنبر آن جامه
که چند روز بماند نهاده با عنبر

دلی که رامش جوید نیابد آن دانش

سری که بالش جوید نیابد آن افسر

چو شد بدریا آب روان و کرد قرار

تباه و بی‌مزه و تلخ گردد و بی بر

ز بعد آنکه سفر کرد چون فرود آید

بلطف روح فرود آید و بطعم شکر

ز زود خفتن و از دیر خاستن هرگز

نه ملک یابد مرد و نه بر ملوک ظفر

شاعر بسیار معروف دیگر دربار محمود غزنوی ، علی بن جولوغ فرخی سیستانی (متوفی ۴۲۹ هجری = ۱۰۳۷ م .) درسرودن قصاید مدحی وتغزلهای مطبوع ودرروانی و سادگی و سلاست کلام و شیرینی آن مشهورست ، از سخنان شیوای اوست :

شرف وقیمت و قدر تو بفضل و هنرست

نه بدیدار و بدینار و بسود و بزیان

هر بزرگی که بفضل و بهنر گشت بزرگ

نشود خرد ببد گفتن بهمان و فلان

گرچه بسیار بماند بنیام اندر تیغ

نشود کُند و نگردد هنر تیغ نهان

ور چه از چشم نهان گردد ماه اندر میغ

نشود تیره و افروخته باشد بمیان

شیر هم شیر بود گرچه بزنجیر بود

نبرد بند و قلاده شرف شیر ژیان

از شاعران معروف دیگری که در دربار غزنویان شهرت یافتند منوچهری دامغانی (متوفی ۴۳۲ ه . = ۱۰۴۰ میلادی) است که بسبب داشتن تخیلات نو و افکار و مطالب

و مضامین جدید و مهارت در بیان و چیرگی در وصف و ایراد استعارات و تشبیهات بسیار دقیق از جملهٔ بزرگترین شاعران قصیده‌گوی است .

بعد از دورهٔ اول غزنویان باید نام این شاعران را بمیان آورد :

قطران تبریزی (م . ٤٦٥ هجری = ۱۰۷۲ میلادی) نخستین شاعری که در آذربایجان بجای لهجهٔ محلی ایرانی خود پارسی دری را برای شاعری برگزید .

ابوالفرج رونی (وفات در پایان قرن پنجم هجری) قصیده سرا و مداح معروف که شعر پارسی را تا بهندوستان غربی رواج داد .

ایرانشاه بن ابی الخیر (وفات در آغاز قرن ششم هجری) صاحب منظومهٔ حماسی « بهمن نامه » .

مسعود سعد لاهوری (متوفی ۵۱۵ هجری = ۱۱۲۱ میلادی) اولین شاعر استاد که در هندوستان پارسی گوئی آغاز کرد .

معزی (متوفی ٥٤۲ هجری = ۱۱٤۷ میلادی) معروفترین شاعر دربار سلطان سنجر سلجوقی .

عبدالواسع جبلی (م ۵۵۵ هجری = ۱۱۶۰ میلادی) شاعر قصیده پرداز بزرگ و از پیشروان تجدد شعر و نزدیک کردن آن بزبان معمول ادبای قرن ششم هجری .

دیگر ازین گروه خیام نیشابوری است که در بارهٔ او پیش از این سخن گفته‌ایم و رباعیات او مشهور و از آنجمله است :

خوش باش که غصه بی کران خواهد بود | بر چرخ قران اختران خواهد بود
خشتی که ز قالب تو خواهند زدن | ایوان سرای دیگران خواهد بود

این قافلهٔ عمر عجب میگذرد | دریاب شبی که با طرب میگذرد
ساقی غم فردای حریفان چه خوری | پیش آر پیاله را که شب میگذرد

از جملهٔ رفتگان این راه دراز باز آمده کیست تا بما گوید راز
پس بر سر این دو راههٔ آز و نیاز تا هیچ نمانی که نمی آیی باز

این شاعران و عدهٔ زیاد دیگری که شماره کردن آنان در اینجا برای ما دشوار است همه دنبالهٔ سبک شاعران عهد سامانی و آغاز عهد غزنوی را گرفتند و تنها تفاوت آثار آنان با متقدمین از جهت تحولی بود که بتدریج و طبیعةً در زبان فارسی حاصل میشد.

اما تغییر روش شعر فارسی در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم بوسیلهٔ یک دسته ازشاعران صاحب سبک صورت گرفت که خاتم آنان انوری بوده است. اهمیت این شاعر درآنست که با حفظ شیوهٔ استادان قدیم لهجهٔ کهنهٔ دورهٔ سامانی و آغاز دورهٔ غزنوی را رها کرد و به لهجهٔ عهد خود که براثر آمیزش با زبان عربی نسبت بسابق تغییری فاحش یافته بود سخن گفت و علاوه براین اصطلاحات علمی و فنی را بمیزان کثیر در شعر بکار برد و از اطلاعات وسیع خود درعلوم ریاضی و فلسفی برای بیان مضامین شعری استفاده کرد؛ از اوست:

در حدود ری یکی دیوانه بود روزوشب کردی بکوه‌ودشت گشت
در تموز و دی بسالی یک دو بار آمدی برطرف شهر ازسوی دشت
گفتی ای آنان که تان آماده است وقت قرب و بُعد این‌زرّینه طشت
قاقم و سنجاب در سرما سه چار توزی وکتان بگرما هفت و هشت
گر شما را با نوائی بُد چه شد ورکه ما را بود بی برگی چه گشت
راحت هستی و رنج نیستی بر شما بگذشت و بر ما هم گذشت

از اواسط قرن ششم و علی‌الخصوص در پایان این قرن تغییری عظیم در سبک شعر فارسی پدید آمد. علت عمدهٔ این امر انتقال شعر فارسی است از مشرق ایران بشعرای عراق و آذربایجان و فارس که طبعاً لهجه یی غیر از لهجهٔ ایرانیان مشرق و در

بیان معانی روشی تازه داشتند. سبب دیگر تغییراتیست که از جهت اسالیب فکری و عقاید وافکار بمیان‌آمده بود از پیشروان بزرگ این‌تغییرسبک که هریک شیوه‌یی‌خاص درشعر دارند. سیّد حسن غزنوی (متوفی ۵۵۶ هجری = ۱۱۶۱ میلادی) و اثیراخسیکتی (متوفی در حدود سال ۵۷۷ هجری = ۱۱۸۷ میلادی) و جمال‌الدین اصفهانی (متوفی در حدود سال۵۸۸ هجری =۱۱۹۲میلادی) و پسرش کمال‌الدین (متوفی ۶۳۵ هجری = ۱۲۳۷میلادی) و ظهیر فاریابی (متوفی ۵۹۸ هجری = ۱۲۰۱ میلادی) ونظامی گنجوی متوفی در اوایل قرن هفتم هجری (آغاز قرن سیزدهم میلادی) وخاقانی (متوفی ۵۹۵ هجری = ۱۱۹۸ میلادی) هستند.

از سخنان نظامی است:

درخَم این خُم که کبودی‌خوشست	قصهٔ دل گو که سرودی خوشست
دور شو از راهزنان حواس	راهِ تو دل داند، دل را شناس
عرش روانی که ز تن رسته‌اند	شهپر جبریل بدل بسته اند
آنکه عنان از دو جهان تافتست	قُوت ز دریوزهٔ دل یافتست
زنده بجان خود همه حیوان بود	زنده بدل باش که عمر آن بود

یکی مرغ بر کوه بنشست وخاست	برآن کُه چه‌افزود وزآن کُه‌چه‌کاست؟
تو آن مرغی و این جهان کوه تو	چو رفتی جهان را چه اندوه تو

ازخاقانی شروانی شاعر بزرگ قصیده‌گوی که مانند دوست و معاصرخود نظامی اثر او قرنها در میان شاعران پارسی گوی ایران و هند باقی مانده بود این ابیات را نقل می کنیم:

هرکه برکس دهد شکستن دل	شکند شاخ عمر و بر نخورد
بر عزیزان کسی که خواری کرد	زود گردد ذلیل و در گذرد

هر که آرد بروی نیکان بد — هم نتیجهٔ بدش به پی سپرد

ای خواجه حساب عمر برگیر — زین خطّ دو رنگ شام و شبگیر
جز خطّ مزوّر شب و روز — حاصل چه از این سرای دلگیر
خوانیست جهان و زهر لقمه — خوابیست حیات و مرگ تعبیر

نثر فارسی از میانهٔ قرن پنجم تا اوایل قرن هفتم هجری

نثر فارسی درنیمهٔ دوم قرن پنجم و قرن ششم و آغازقرن هفتم ازثمرات ترقی بسیار برخوردار بود و دراین‌مدت نه تنها دنبالهٔ ترقیات عهد مقدم را طی کرد بلکه بمراتب بیش‌از شعر ترقی و تحول‌یافت وانواع آثارمختلف درآن بوجودآمد. دراین‌عهد دو سبک کاملاً متمایز در نثر مشاهده میشود :

اول سبک ساده که دنبالهٔ نثر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم بود .

دوم سبک مصنوع وفنی که از اوایل قرن ششم هجری بوجود آمد .

مراد از نثر ساده نثریست که خالی از صنایع و قیود لفظی باشد . این شیوه از ابتدای تکوّن نثر فارسی متداول بود و در تمام قرن پنجم و قسمتی از قرن ششم هم ترقی و تکامل می‌یافت و علاوه بر کتب ادبی و عرفانی همین شیوه برای تحریر کتب علمی هم بکار میرفت ، اما نثر مصنوع که نویسنده درآن بیشتر به آوردن صنایع وآرایش‌ظاهر کلام ومخصوصاً بکار بردن سجع توجه دارد از نفوذ شیوهٔ مترسلان عرب بوجود آمد و در اوایل امر بیشتر بوسیلهٔ منشیان درباری بکار رفت و ازاواخرقرن ششم تاچندگاه غالب مؤلفان کتب ادب و قصص و تاریخ آن شیوه را درکتب خود مورد استفاده قرار دادند .

از میان نویسندگان دستهٔ اول در این دوره باید ابوالفضل بیهقی (۳۷۵- ۴۷۰ هجری =۹۹۵ - ۱۰۷۷ میلادی) صاحب کتاب مشهور « مقامات محمودی ومسعودی »

معروف بتاریخ بیهقی ، و خواجه نظام‌الملک طوسی (م ۴۸۵ هجری = ۱۰۹۲ میلادی) نویسندهٔ کتاب مشهور « سیاستنامه » (در تدبیر امور مملکت که ضمناً متضمن حکایات واخبارتاریخی بسیار ارزنده نیزهست) ، وعنصر المعالی کیکاوس نوادهٔ شمس‌المعالی‌قابوس صاحب کتاب معروف « قابوسنامه » ، و ناصر بن‌خسروقبادیانی شاعرمشهور سابق‌الذکر نویسندهٔ چند کتاب کلامی و فلسفی مانند « زادالمسافرین » و « خوان اخوان » و « جامع - الحکمتین » ، و حجة‌الاسلام محمد غزالی طوسی (متوفی ۵۰۵ هجری =۱۱۱۱ میلادی) نویسندهٔ کتابهای مشهور اخلاقی و عرفانی مانند « نصیحة الملوك » و « کیمیای سعادت » ، و محمدبن منور نوادهٔ ابوسعید ابوالخیر صوفی مشهور مؤلف کتاب « اسرارالتوحید » ، و عطار نیشابوری شاعر سابق‌الذکر صاحب کتاب « تذکرة الاولیاء » در شرح احوال عرفای بزرگ اسلام تاپایان قرن ششم ، را باید نام برد که لئالی منثورات ایشان جاویدان زنده است .

همهٔ این کتابها بشیوهٔ ساده و دلپذیر نگارش یافته و درآنها باطلاعات ذیقیمت ادبی و تاریخی و اجتماعی میتوان دست یافت .

از میان نویسندگان دستهٔ دوم یعنی آنان که بتصنع و تکلف در کار خود توجه داشتند مخصوصاً نام ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید را که تا اواخر قرن ششم میزیسته است ذکرمی کنیم . وی ازراه ترجمهٔ « کلیله ودمنه » عبدالله‌بن المقفع بپارسی کتابی آراسته باشعار و امثال تازی و پارسی پدید آورد که در میان پارسی خوانان همواره طرف توجه بود . دیگر نظامی عروضی سمرقندی صاحب کتاب « چهار مقاله » است که درست در میانهٔ قرن ششم تألیف شد و دیگر حمیدالدین بلخی (م . ۵۵۹ هجری = ۱۱۶۳ میلادی) تنها نویسنده‌ای که بتقلید از نویسندگان عرب بتألیف کتابی بنام « مقامات » با توجه بانواع صنایع لفظی مبادرت جست . در نیمهٔ دوم قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری نویسندگان متعددی مانند منتجب‌الدین بدیع کاتب و بهاءالدین محمد بغدادی و ابوحامد احمدبن حامد کرمانی و راوندی و ابوالشرف -

ناصح جرفاد قانی و سعدالدین وراوینی و محمدبن غازی ملطیوی و ابن اسفندیار طبرستانی بتألیف کتبی که همه آنها یا قسمتی از همهٔ آنها آراسته بصنایع ومزین بامثال و اشعار است بوجود آوردند که برای اطلاع ازآثار واحوال آنان باید بکتب رجال و ادب پارسی مراجعه کرد.

۸ - ادب فارسی در قرن هفتم و هشتم هجری

در اوایل قرن هفتم کشور ایران با یکی از بزرگترین مصائب تاریخی یعنی هجوم مغولان مواجه شد (۶۱۶ هجری = ۱۲۱۹ میلادی). درگیرودار این هجوم قسمت بزرگی از شهرها و مراکز ادبی و علمی ایران از میان رفت و جز چند پناهگاه کوچک و بزرگ در داخل ایران و در ولایت سند و آسیای صغیر محلی برای حفظ بازماندهٔ حوزه‌های علمی و ادبی و پاره یی از کتب باقی نماند که مهمتر از همهٔ آنها اراضی تابع ممالیک غوریه در آنسوی رود سند و سرزمین حکمروائی سلاجقه در آسیای صغیر و متصرفات اتابکان سلغری در فارس بوده است.

وجود این پناهگاههای کوچک و بزرگ در آغاز قرن هفتم از یک لحاظ مهم است و آن پناه بردن چند تن معدود از دانشمندان و ادیبان و عارفانست بدانجاها و ایجاد فرصتی برای آنان در پرورش شاگردان و ادامهٔ تعلیم و فرهنگ در ایران. با این‌حال نیمهٔ اول قرن هفتم بسبب انقلابات و قتل و غارتها و ویرانی شهرها و حملات پیاپی تاتار و مغول و نیمهٔ دوم قرن هفتم در نتیجهٔ فقدان کتب و مراکز تعلیم و متعلمین بهیچ‌روی مساعد باحوال علم و ادب نبود.

قرن هشتم نیز تقریباً بهمین منوال گذشت و اگر در این مدت اثری از عده یی فاضلان و شاعران و نویسندگان می‌بینیم بیشتر مرهون ادامهٔ تعلیم و تربیت علماء و ادبا در مراکز مذکور است.

نخستین موضوعی که در زبان فارسی این عهد باید مورد توجه باشد آنست که با حملهٔ مغول دربارهای مهم و اساسی که حامیان عمدهٔ شعر و ادب پارسی بودند ازمیان رفتند و با این کیفیت رواج و رونقی که در بازار شعر و ادب وجود داشت برافتاد ونظم

و نثر بیشتر جنبهٔ عمومی یافت تا درباری . البته این امر از یک حیث سودمند واز بابت دیگر بسیار زیان‌آور بود .

فایدهٔ آن رها کردن شاعر از قیود خشک ادبیات درباری و مشغول ساختن ادبا بامور ذوقی بوده است و ضرر آن برداشتن قیود دشوار ادبی برای شاخص شدن در عالم شعر و ادب میان شاعران متعددی که داوطلب ورود بدربارها بوده‌اند .

در نتیجه اولاً قصیده‌های مدحی و شعر درباری که قبلاً کمتر دیوانی از آن خالی بود کم شد و بجای آنها غزل سرائی و شعر غنائی و داستانی افزایش یافت و از دورهٔ پیش بیشتر شد . ثانیاً توجهی که از اواسط قرن ششم بموضوعات عرفانی در شعر پیدا شده بود دراین‌عهد قوت بیشتر یافت و منظومه‌های عرفانی متعددی که برخی از آنها خصوصاً « مثنوی مولوی » از شاهکارهای جاویدان شعر پارسی است بوجود آمد .

دومین موضوعی که باید در این عصر از باب تغییری که در زبان فارسی ایجاد کرده‌است مورد توجه باشد : ورود عده‌یی‌از کلمات ترکی ومغولی در زبان فارسی‌است. استعمال لغات ترکی در زبان فارسی از قرن پنجم شروع شده و در قرن ششم و خاصه در قرن هفتم و هشتم قوت گرفته بود . غالب لغات مذکور از طریق ادارات دولتی و بوسیلهٔ کارگزاران دولت وفرمانهای سلطنتی و تشکیلات مغولان در دستگاه حکومت و قسمتی هم از راه حشر سربازان مغول و تاتار و ترک با عامهٔ مردم شیوع یافت و بعضی ازآنها مانند : کوچ (رحلت ، عزیمت) و یاسا (تنبیه و مجازات وقانون) و آقا (بزرگ و سرور) و کنگاش (مشورت) و نویان (شاهزاده) و تومان (ده‌هزار) وقراول (پاسبان) و اردو (سپاه) و ایل (مطیع) و یورش (حمله و هجوم) وایلچی (نماینده ، رسول) و چپاول (غارت) و قرق (خلوت کردن) و نظایر آنها هنوز هم در زبان فارسی متداولست .

شعر فارسی در قرن هفتم و هشتم

شعر این دوره با شدتی بیش از پیش از بدبینی و ناخشنودی از اوضاع روزگار و ناپایداری جهان و دعوت خلق بترك دنیا و نظایر این افکار مشحونست و این حال معلول وضع سخت و دشواریست که با حملهٔ مغول آغاز شده و با جور وظلم عمال وحشی طبع آنان و با خونریزیها و بی ثباتی اوضاع در دورهٔ فترت بعد از ایلخانان ادامه یافته و محیط اجتماعی ایران را با ناگوارترین اوضاعی مقرون ساخته بود. همین وضع مایهٔ افزایش توجه شاعران بمسائل فلسفی و عرفانی و خیالات تند صوفیانه و درویشانه وگوشه‌گیری و در نتیجه تصورات باریك و خیالات دقیق نیز شده است.

در عصر مغول براثر انتشار بسیاری از مفاسد اخلاقی انتقادات اجتماعی بشدت رواج یافت و نوع شعر انتقادی که در عهد پیشین رایج شده بود در این دوره بکمال قوت خود رسید، از این انتقادات سخت درآثار سعدی خاصه در «گلستان وبوستان» و غزلیات او و در «جام جم» اوحدی و در غزلهای حافظ و آثار شاعران دیگر این عهد بسیار دیده میشود و از همهٔ اینها مهمتر آثار شاعر و نویسندهٔ خوش ذوق هوشیار عبید زاکانی (متوفی۷۷۲ هجری = ۱۳۷۰ میلادی) است که‌آثار اونظماً و نثراً حاوی مسائل انتقادی تندیست که با لهجهٔ ادبی بسیار دلچسب وشیرین بیان کرده ودر این‌باب گوی سبقت از شاعران و نویسندگان فارسی زبان ربوده است.

در شعر قرن هفتم و هشتم قصیده بتدریج متروك میشد و بهمان نسبت غزلهای عاشقانه و عارفانهٔ لطیف جای آن را میگرفت. منظومه‌های داستانی و عرفانی زیاد سروده شد و همچنین منظومه‌هایی که حاوی افکار اجتماعی و حکایات و قصص کوتاه باشد (مانند بوستان سعدی) در این دوره معمول گردید. سرودن مثنوی‌های حکیمانه و داستانهای منظوم قرن هفتم و هشتم معمولاً بتقلید از نظامی شاعرمشهور پایان قرن‌ششم انجام میشد و از بزرگترین مقلّدان نظامی در این دوره امیرخسرو دهلوی و خواجوی کرمانی را میتوان ذکر کرد.

سبک شعر درقرن هفتم و هشتم دنبالهٔ سبک نیمهٔ دوم قرن ششم است که اکنون اصطلاحاً «سبک عراقی» نامیده میشود. علت توجه شاعران این دوقرن بسبک مذکور آنست که مرکز شعر در این دو قرن نواحی مرکزی و جنوبی ایران بود و لهجهٔ عمومی استادان این نواحی چنانکه میدانیم باآن سبک سازگارترست. بااین حال درمیان شاعران این دوره کسانی مانند مجد همگر شیرازی (متوفی ۶۸۶ هجری = ۱۲۸۷ میلادی) و ابن یمین فریومدی (متوفی ۷۶۹ هجری = ۱۳۶۷ میلادی) و مولوی بلخی بودند که بسبک خراسانی، یعنی سبک عمومی شاعران خراسان که پیش از قرن هفتم میزیسته‌اند، بیشتر سخنوری میکردند.

شعر فارسی دورهٔ مغول با دو شاعر بزرگ ایران سعدی و مولوی شروع میشود که هردو پیش از حملهٔ مغول ولادت یافته و در محیط دور از دسترس آن مردم وحشی تربیت شده بودند.

ابوعبدالله مشرف بن مصلح شیرازی متخلص به «سعدی» در اوایل قرن هفتم هجری در شیراز ولادت یافت و بسال ۶۹۰ یا ۶۹۴ هجری (۱۲۹۱ یا ۱۲۹۴ میلادی) در همان شهر درگذشت درحالی که قسمت بزرگی از زندگی خود را در سفرهای دراز و سیر در آفاق و انفس گذرانده بود. وی بی تردید ازاستادان درجهٔ اول شعر فارسی و همردیف فردوسی است. قدرت او در غزلسرائی و بیان مضامین عالی لطیف عاشقانه و گاه عارفانه در کلام فصیح و روان که غالباً در روانی و فصاحت بحد اعجاز میرسد بی سابقه بود. علاوه براین سعدی در ذکر مواعظ و اندرز و حکمت و بیان امثال و قصص اخلاقی با زبانی شیرین و شیوا و مؤثر گوی سبقت ازهمهٔ گویندگان فارسی زبان ربوده است. نثر او هم که درعین توجه ببعضی از صنایع لفظی ساده و روشن و خالی از تکلفات دور از ذوق بلکه بسیار لطیف و دلپسند و مطبوع است، او را در ردیف بهترین نویسندگان فارسی زبان درآورده است چنانکه مدتها کتاب گلستان او در شمار کتب درسی مدارس و مکاتب ایران و هند و ترکیه بوده است و هنوز هم سرمشق

فصاحت شمرده میشود . کلیات آثار او که حاوی مجالس عرفانی وچند رساله و «گلستان» (نثر) و «بوستان» یا «سعدی نامه» و غزلیات و ملمعات و قصاید عربی و فارسی و ترجیعات ومقطعات و هزلیاتست بارها بطبع رسیده ، از غزلهای لطیف اوست :

شب فراق که داند که تا سحر چندست
مگر کسی که بزندان عشق در بندست
گرفتم از غم دل راه بوستان گیرم
کدام سرو ببالای دوست مانندست
پیام من که رساند بیار مهر گسل
که برشکستی و ما را هنوز پیوندست
قسم بجان تو گفتن طریق عزت نیست
بخاك پای تو وآن هم عظیم سوگندست
که با شکستن پیمان و بر گرفتن دل
هنوز دیده بدیدارت آرزومندست
بیا که بر سر کویت بساط چهرهٔ ماست
بجای خاك که در زیر پایت افگندست
خیال روی تو بیخ امید بنشاندست
بلای عشق تو بنیاد صبر بر کندست
ز دست رفته نه تنها منم درین سودا
چه دستها که ز دست تو بر خداوندست
فراق یار که پیش تو کاه برگی نیست
بیا و بر دل من بین که کوه الوندست
ز ضعف طاقت آهم نماند و ترسم خلق
گمان برند که سعدی ز دوست خرسندست

این ابیات از بوستان اوست :

الا تا درخت کرم پروری گر امیدواری کزو برخوری

کرم کن که فردا که دیوان نهند منازل بمقدار احسان دهند

یکی را که سعی قدم بیشتر بدرگاه حق منزلت بیشتر

یکی باز پس خائن و شرمسار بترسد همی مرد نا کرده کار

بهل تا بدندان گزد پشت دست تنوری چنین گرم و نانی نبست

بدانی گهِ غله برداشتن که سستی بود تخم نا کاشتن

شاعر همعصر سعدی ، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی بلخی معروف به رومی (وفات ۶۷۲ هجری = ۱۲۷۳ میلادی) نیز ازنوابغ عالم ادب و از متفکران بزرگ‌جهان و مقتدای متصوفه و اهل تحقیق و ارباب معنی است . وی در نظم و نثر پارسی استاد و دارای سخنی فصیح و قدرتی کم نظیر در بیان معانی دشوار عرفانی و حِکمی بزبان ساده بود . مثنوی (شش‌دفتر) و دیوان غزلیات و قصاید و رباعیات او وهمچنین آثارمنثور وی یعنی « فیه مافیه » و « مجالس » و « مکتوبات » مشهور اهل ادبست ، از غزلهای اوست :

روزها فکر من اینست و همه شب سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشتنم

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود
بکجا میروم آخر ننمائی وطنم

مانده‌ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا
یا چه بوده است مراد وی ازین ساختنم ؟

جان که از عالم علویست یقین می‌دانم
رخت خود باز برآنم که همانجا فکنم

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک
دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست
بامید سر کویش پر و بالی بزنم
کیست در گوش که او میشنود آوازم
یا کدامست سخن میکند اندر دهنم
کیست در دیده که از دیده برون مینگرد
یا چه جانست نگوئی که منش پیرهنم
تا بتحقیق مرا منزل و ره ننمائی
یک دم آرام نگیرم نفسی دم نزنم
می وصلم بچشان تا دَرِ زندان ابد
از سر عربده مستانه بهم درشکنم
من بخود نامدم اینجا که بخود باز روم
آنکه آورد مرا باز برد در وطنم
تو مپندار که من شعر بخود می‌گویم
تا که هشیارم و بیدار یکی دم نزنم
شمس تبریز اگر روی بمن ننمائی
والله این قالب مردار بهم درشکنم

این ابیات از مثنوی اوست :

این جهان همچون درختست ای غلام ما بر او چون میوه‌های نیم خام
سخت گیرد خام ها مر شاخ را زآنکه زیبا نیست و در خور کاخ را
چونکه پخت و گشت شیرین لب گزان سست گیرد شاخها را بعد از آن

سخت گیری و تعصب خامیَست تا جنینی کار خون آشامیَست

هرکه را جامه ز عشقی چاك شد او ز حرص و عیبِ کُلّی پاك شد
شاد باش ای عشق پُر سودای ما ای طبیب جمله علتهای ما
ای دوای نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما
جسم خاك از عشق بر افلاك شد کوه در رقص آمد و چالاك شد

وقتی ازین دوشاعر بسیار بزرگ آغاز دورهٔ مغول بگذریم بعده‌یی دیگرازشاعران درجهٔ دوم و سوم و چهارم برمی‌خوریم تا آنکه در پایان این عهد به حافظ میرسیم . از شاعران مشهور بین زمان سعدی و حافظ این چند تن قابل ذکرند :

مجد همگر شیرازی (متوفی ٦٨٦ هجری = ۱۲۸۷ میلادی) قصیده سرای بزرگ که دنبالهٔ شیوهٔ قصیده گویان قرن ششم را گرفته بود .

شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی (متوفی ٦٨٨ هجری = ۱۲۸۹ میلادی) عارف مشهور که اشعارش با شوق و شور و افکار بسیار باریك عارفانه همراهست . دیوان غزلیات او معروف است .

همام تبریزی (متوفی ۷۱٤ هجری = ۱۳۱٤ میلادی) غزل سرای معروف که از بهترین معاصران سعدی شمرده میشود .

امیر خسرو دهلوی (متوفی ۷۲٥ هجری = ۱۳۲٤ میلادی) بزرگترین شاعر پارسی گوی هندوستان بعد از مسعود سعد لاهوری که در زمان سلاطین ممالیك هند دردهلی میزیسته‌است . وی معاصرسعدی بوده وغزل را بشیوهٔ سعدی ساخته ومثنویات متعددی به پیروی ازنظامی پرداخته وقصاید خود را بیشتر باقتفاء ازخاقانی سروده است.

اوحدی مراغه یی (متوفی ۷۳۸ هجری = ۱۳۳۷ میلادی) از جملهٔ مشهور ترین شاعران متصوف قرن هشتم هجری صاحب منظومهٔ مثنوی مشهور اجتماعی و عرفانی « جام جم » وغزلهای دل انگیز و نغز عرفانی .

خواجوی کرمانی (متوفی ۷۵۳ هجری = ۱۳۵۲ میلادی) شاعر بسیار مشهور قرن هشتم که دیوان قصاید و غزلها و رباعیها و قطعه‌های او متضمن مطالب عرفانی عالی است وعلاوه برآن مثنویهای عاشقانه ولطیف وحکیمانهٔ معروف بنام « همای وهمایون » ، « گل و نوروز » ، « کمال نامه » ، « روضةالانوار » ، « سام نامه » و « گوهرنامه » به پیروی از نظامی ساخته است .

ابن یمین‌فریومدی (متوفی۷۶۹ هجری = ۱۳۶۷ میلادی) شاعرقصیده‌سرا ومداح که هنرش بیشتر در سرودن قطعات اجتماعی واخلاقی سودمند است .

نظام‌الدین عُبَید زاکانی قزوینی (م ۷۷۲ هجری = ۱۳۷۰ میلادی) صاحب قصاید وغزلهای شیوا و نیز آثار انتقادی منظوم ومنثور که ازآن میان منظومهٔ « موش وگربه » و مقداری قطعات و تضمینات و ترجیع‌بند بسیار بدیع وشیرین است .

سلمان ساوجی (م ۷۷۸ هجری = ۱۳۷۶ میلادی) از بزرگترین شاعران قصیده سرا و از غزل‌گویان نیکو سخن قرن هشتم است که علاوه بر قصاید و غزلها دو داستان منظوم یکی بنام « جمشید و خورشید » و دیگری بنام « فراق نامه » ازوست . او را حقاً میتوان آخرین شاعر قصیده سرای بزرگ دورهٔ مغول دانست .

آخرین شاعر نام‌آور ایران در عهد مورد مطالعهٔ ما که او را باید آخرین‌شاعر غزلسرای درجهٔ اول ایران شمرد شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی (متوفی ۷۹۱ هجری= ۱۳۸۹ میلادی) است . اهمیت او در آنست که توانست مضامین عرفانی و عشقی را بنحوی درهم آمیزد که از دو سبک غزل‌عارفانه وعاشقانه سبک واحد جدیدی‌بوجود آورد و البته موفقیت او درین کار بیشتر مرهون شعرای مقدم براو در اواسط و اواخر قرن هشتم علی‌الخصوص‌خواجوی کرمانی بوده است . حافظ مضامین‌عاشقانه وعارفانه را با الفاظ دلکش و با توجه بصنایع لفظی بیان‌کرده و براثر قدرت فراوان خود در سخنوری غالباً مضامین عالی و معانی‌عمیق را در ابیات‌کوتاه گنجانیده است . وی بحدی در انتخاب کلمات مقتدر است که غالباً ابیات او اگر مضمون و معنی خیلی عالی هم

نداشته باشد در خواننده مؤثر می‌افتد . ترکیباتی که حافظ در اشعار خود آورده غالباً تازه و بدیع و بی سابقه است و حافظ درساختن این ترکیبات نهایت قدرت و کمال‌ذوق و لطف طبع خود را نشان داده است وکمتر شاعری را از این حیث میتوان با او مقایسه کرد . معانی عرفانی و حِکمی حافظ چون با احساسات لطیف وگاه با هیجانات شدید روحی او آمیخته شد جلائی خاص یافته است .

از غزلهای اوست :

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود
طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود
او نمیدیدش و از دور خدایا می‌کرد
مشکل خویش بَرِ پیر مغان بردم دوش
کاو بتأیید نظر حل معما می‌کرد
دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست
وندر آن آینه صد گونه تماشا می‌کرد
گفتم این جام جهان بین بتوکی داد حکیم
گفت آنروز که این گنبد مینا می‌کرد
آن همه شعبده‌ها عقل که میکرد آنجا
سامری پیش عصا و یَدِ بیضا می‌کرد
گفت آن یار کزو گشت سَرِ دار بلند
جرمش آن بودکه اسرار هویدا می‌کرد
آنکه چون غنچه دلش راز حقیقت بنهفت
ورق خاطر ازین نسخه مُحَشّا می‌کرد

فیض روح‌القدس ار باز مدد فرماید
دگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

گفتم‌این سلسلهٔ زلف بتان از پی چیست؟
گفت حافظ گله‌یی از دل شیدا می کرد

نثر فارسی درقرن هفتم و هشتم

در این عصرنثر فارسی رونق عصر پیشین را تا حدی حفظ کرده بود. آخرین‌اثرنفوذ سیاسی‌خلافت‌عباسی‌درهمین دوره از میان رفت و بغداد مرکزیت بزرگ علمی و ادبی و دینی و سیاسی‌خود را از دست داد و رابطهٔ ایرانیان با ملل‌دیگر اسلامی که غالباً زبان عربی را پذیرفته بودند تقریباً مقطوع شد و دیگر جز برخی از کسانی که تألیفات فنی و علمی می کردند، و به اصطلاحات آماده و طریقهٔ بحث در مسائل علمی که از پیش در زبان عربی فراهم شده بود احتیاج داشتند، باقی نویسندگان حاجتی بتألیف در زبان عربی احساس نمی‌نمودند و حتی بسیاری از کتب معروف علمی هم ازین پس بزبان پارسی تألیف شد و هرچه از زمان انقراض بنی‌عباس بیشتر گذشت نگارش کتب علمی بزبان فارسی بیشتر معمول‌شد و تألیف بنثرعربی زیادتر جنبهٔ اظهارعلم و دانش و تفنن‌گرفت و بجای آن بررونق و رواج نثر پارسی افزوده شد.

موضوعی که برواج نثر فارسی در این دوره یاوری بسیار کرد تألیفات متعدد و مفصلی‌است که درتاریخ اعم ازتاریخ عمومی ایران یاتاریخهای محدود بسلسله‌های معین‌شده است و تألیف در تمام شعب علوم و ادبیات فارسی هم ازین پس عمومیت بسیار یافت.

سبک نثر دورهٔ مغول بشدت تحت تأثیر سبک نثر نیمهٔ دوم قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است. علت عمده آنست که پیشروان بزرگ نویسندگی این دوره کسانی بودند که یا در اوایل قرن هفتم پیش ازحملهٔ مغول در زمرهٔ اهل قلم‌قرار داشته و بسبک آن دوره مأنوس بوده‌اند و یا آنکه زیردست نویسندگان آن زمان تربیت شده و بعد سرمشق سایر نویسندگان گردیده‌اند. مهمترین سبک رایج این‌دوره

در نثر سبک مصنوع است که از طرفداران بزرگ آن عطا ملک جوینی (متوفی ۶۸۱ هجری = ۱۲۸۲ میلادی) نویسندهٔ کتاب مشهور « تاریخ جهانگشا » است . این کتاب یکی از بهترین منابع در بارهٔ تاریخ خوارزمشاهان وجانشینان حسن صباح وچنگیزونخستین پادشاهان ایلخانی ایرانست . نویسندهٔ معروف دیگر که صنعت و تفنن را در اثر خود بکمال مبالغه نزدیک کرد وَصّاف الحضرة شهاب‌الدین عبدالله است که کتاب خود را ذیلی بر تاریخ « جهانگشا » قرار داده وآنرا بوقایع سال ۷۱۲ هجری ختم کرده است .

نویسندگان دیگر این‌عهد مانند خواجه رشیدالدین‌فضل‌الله وزیر همدانی صاحب « جامع التواریخ » و قاضی منهاج سراج صاحب کتاب « طبقات ناصری » و حمدالله مستوفی صاحب « تاریخ گزیده » و دیگران بیشتر بتألیف تاریخ یا کتب علمی توجه داشتند .

بزرگترین نویسندهٔ قرن هفتم که اثر او در تمام قرون اخیر مانند آفتاب آشکار است سعدی شیرازی شاعر مشهور است که پیش ازین نام او را آورده‌ایم . از سعدی چند رساله باضافهٔ « گلستان » بنثر فارسی باقی مانده است . « گلستان » کتابیست تربیتی و اجتماعی مخلوط از نظم و نثر . در این کتاب سعدی روش خاص و مشهورخود را که سبک میان نثر مرسل و نثر مصنوع است بکار برده و ازصنایع لفظی تا آنجا که مخلّ فصاحت نباشد پیروی نموده است . کتابها و رسالات دیگرسعدی همه به نثرساده و با روانی و فصاحت گفتار نگارش یافته است .

۹ - ادب فارسی در قرن نهم هجری

این قرن مصادف با دورهٔ سلطنت تیمور لنگ و جانشینان او در ایرانست و چون نتایج حملات مغول و تاتار و تیمور در آن آشکار است برروی‌هم دورهٔ انحطاط فکری و تنزل علوم و ادبیات بشمار میرود . در آغاز این دوره چند تن از دانشمندان و شاعران ونویسندگان دورهٔ فترت بین مغول وتیموریان زندگی میکرده‌اند که غالب آنان در درجهٔ دوم و سوم اهمیت قرار داشتند و چون از این چند تن بگذریم تا اواخر قرن نهم مردان بزرگ و نام‌آور را در علوم و ادبیات کمتر می‌یابیم مگر آنانکه در آخر قرن نهم در عهد سلطانحسین بایقرا در هرات مجتمع شده بودند .

زبان فارسی در این عهد دنبالهٔ تحول وسیعی را که از قرن هفتم آغاز کرده بود ادامه میداد . از طرفی برآمیزش آن با زبان ترکی افزوده میشد و از طرفی دیگر بعلت دورشدن شعر از دربارها وافتادن آن بدست مردم عادی و ازمیان رفتن استادان مجرب قدیم و تربیت شدگان آنان انحطاط و ضعف درکلام و ایراد سخن آشکار میشد و بهمین نسبت هم شعر و هم نثر دچار تنزل وکم مایگی میشد .

شعر فارسی درقرن نهم هجری

شعر فارسی این دوره بعلت بی ثباتی اوضاع سیاسی و اجتماعی و کساد بازار علم و ادب و نادر بودن امرا و شاهان شاعر دوست از رونق افتاد و تشویق و ترویج بعضی از شاهان و شاهزادگان تیموری مانند میرزا بایسنغر از اهل سخن برای بازگرداندن شکوه و رونق قدیم بازار شعر کافی نبود . از میان حوزه‌های ادبی این دوره مهمتر ازهمه آنست که در دستگاه امارت سلطانحسین بایقرا در هرات تشکیل شد . در این حوزه به‌تشویق و

حمایت وزیر دانشمند و شاعر و شعر پرور او میرعلیشیر نوائی عده یی شاعر و نویسنده و مورخ و نقاش و موسیقی‌دان در آن شهرگرد آسده بتربیت شاگردانی اشتغال جسته بودند و سبکهای نوی که هریک ازین دسته‌ها در کار خود ایجاد کردند در دورهٔ صفوی امتداد یافت . در حقیقت حوزهٔ علمی و ادبی و هنری هرات در عهد سلطان حسین بایقرا منشأ تحول تازه یی در محیط فکری و هنری گردیدکه از اهمیت آن نباید غافل ماند .

زبان شعر دورهٔ تیموریان بحد وافر نزدیک بزبان عمومی شد و علت این امرآن بودکه شعر در این دوره اختصاص بدربارها نداشت و بیشتر در میان مردم و عامه‌رایج بود و در نتیجهٔ همین امر توجه بقیود ادبی کمتر لازم بنظر می‌رسید و برعکس قبول عامه برای رواج شعر ضرور بود و بهمین سبب هم عدد شاعران این دوره بسیار بوده است .

در شعراین شعرا اگرچه گاه بتکلف برمیخوریم لکن برروی‌هم سادگی کلام بیشتر مشهود است .

ورود درمسائل عرفانی‌خاصه استفاده ازاصطلاحات صوفیانه در غزلها ، سرودن منظومه‌های پر از وجد وحال ، ایجاد منظومه‌های‌عاشقانه، تنظیم کتب منظومی درمسائل حکمی و وعظ و اندرز در این دوره زیاد معمول بود و شاعران در این منظومه‌ها بتقلید از نظامی توجه خاص داشتند .

غزلهای این عهد هرچه بپایان آن نزدیکتر شویم بیشتر متضمن افکار و مضامین دقیق میشود و بهمان نسبت استحکام کلام و دقت شاعر را در انتخاب کلمات و ایجاد جمله‌های استوار از دست میدهد و بدین نحو مقدمات ظهور « سبک هندی » در این دوره فراهم میگردد .

از اختصاصات شعر این دوره « معما » سرایی است که خود رشته وفن‌مخصوصی گردید .

از شاعران معروف این دوره کمال خجندی (متوفی ۷۹۲ هجری = ۱۳۹۰ م .) شاه نعمت‌الله ولی (متوفی ۸۳٤ هجری = ۱٤۳۱ میلادی) و قاسم انوار (متوفی ۸۳۷ هجری = ۱٤۳۳ میلادی) هستند که هرسه از مشایخ عالیقدر تصوف و صاحب دیوان غزلهای مطبوع ومشحون از مضامین عرفانی بوده‌اند .

غزلسرایان معروف دیگر مانند کاتبی ترشیزی (متوفی ۸۳٤ هجری = ۱٤۳٤ میلادی) و امیر شاهی سبزواری (متوفی ۸۵۷ هجری = ۱٤۵۳ میلادی) و بابا فغانی شیرازی (متوفی ۹۲۵ هجری = ۱۵۱۹ میلادی) و هلالی جغتائی (متوفی ۹۱۲ هجری= ۱۵۰٦ میلادی) و اهلی شیرازی از این دوره قابل ذکرند ؛ بعضی از این دسته تا اوایل قرن دهم هم زندگی میکرده‌اند . از شاعران مشهور قصیده سرا و مثنوی گوی این دوره ابن حسام دارای یک منظومهٔ خوب در حماسهٔ دینی است بنام « خاوران نامه » . وی بسال ۸۷۵ هجری (۱٤۷۰ میلادی) درگذشت .

آخرین شاعر بسیار معروف این دوره که باید او را بحق « خاتم الشعرا » لقب‌داد نورالدین عبدالرحمن جامی (متوفی ۸۹۸ هجری = ۱٤۹۲ میلادی) است ، وی شاعر و ادیب وعارف ونویسندهٔ بزرگ عهد خود بود ، درمثنوی شیوهٔ نظامی‌را تقلید میکرد وقصیده و غزل را با پیروی از سبک استادان پیشین بشیوهٔ خاص خود میسرود و با اینحال از ابتکار مضامین و موضوعات تازه دور نبود ؛ از میان آثارش مجموعهٔ « هفت اورنگ » شامل هفت مثنوی : « سلسلة الذهب » ، « سلامان و ابسال » ، « تحفة الاحرار » ، « سبحة الابرار » ، « یوسف و زلیخا » ، « لیلی و مجنون » و « خردنامهٔ اسکندری » بسیار مهم و قابل توجهست . این مثنویات بیشتر در حکمت و عرفان و مواعظ و بعضی از آنها داستانی است . از جامی دیوان های مفصل قصاید و غزلها نیز باقی مانده است .

از ابیات اوست :

اوّلین زادهٔ قدرت قلمست   که‌زنَوکش دوجهان یک رقمست

نه قلم بلکه یکی تازه نهال — رُسته از روضهٔ اقلیم جمال
گوهر معنی خیر البشرست — که مر آنرا شده تخم و ثمرست
سلکٔ هستی چو در آید بشمار — وی بود اوّلِ فکر آخرِ کار
صورتش گرچه ز آدم زاده — معنیش اصل وجود افتاده
روشنست این بَرِ هر فرزانه — که ز هم زاد درخت و دانه
قبلهٔ بنده و آزاد وَیَست — علّتِ غائی ایجاد وَیَست
از رُخش نور ربانی همه را — وز درش کار گشایی همه را

نثرفارسی درقرن نهم هجری

نثر در این دوره از مبالغه‌های صنعتی و فنی قرن ششم و هفتم تقریباً آزاد شده بود چنانکه آثاری که درآنها بافراط بصنایع توجه شده باشد کم است ، توجه بلهجهٔ کهن پارسی در این آثارکمتر ملحوظ بود و اصطلاحات ولغات وترکیبات عمومی زمان مورد استعمال بیشتری داشت و بهمین‌تناسب‌نویسندگان نسبت بقواعد وقوانین‌اصیل زبان فارسی کم اعتنابودند با آنکه سادگی اساس کار نویسندگان بود باز در مقدمات کتب و سرفصلها و ایراد عناوین و القاب تکلف بسیار بکار میرفت و برویهم در نثر این دوره از استحکام و متانتی که درکلام‌قدما مشهود بودکمتر اثری دیده میشود ومثل آنست که توجه بسبکهای کهن و پیروی از استادان قدیم درآوردن سخنان استوار چندان پسندیده و معمول همه‌کس نبود .

مطالبی که در نثر فارسی قرن نهم بکار رفته دور از تنوع نیست . موضوعات مختلفی مانند مسائل علمی و دینی و تاریخ و قصص و روایات و تراجم احوال و مسائل ادبی و تصوف و اخلاق مورد توجه و علاقهٔ نویسندگان بود .

از نویسندگان معروف این دوره در تاریخ : نظام شامی مؤلف « ظفرنامه » و شرف‌الدین علی یزدی صاحب « ظفرنامهٔ تیموری » و حافظ ابرو نویسندهٔ « زبدة التواریخ و مجمع‌التواریخ » و فصیحی خوافی نگارندهٔ « مجمل‌التواریخ » و

عبدالرزاق سمرقندی مؤلف « مطلع السعدین » و معین‌الدین اسفزاری صاحب « روضات الجنات » و میرخواند نویسندهٔ « روضة الصفا » و خواندمیر مؤلف « حبیب السیر » و امیر دولتشاه سمرقندی (متوفی ۹۰۰ ه‍ .) مؤلف تذکرة الشعرا را ذکر می کنیم .

یکی دیگر از نویسندگان این عهد حسین واعظ کاشفی دارای تألیفات سودمند در مسائل گوناگون اخلاقی و قصص و حکایات و روایات و تفسیر و دیگر مولانا جامی نویسندهٔ چندین کتاب سودمند در مسائل ادبی و دینی و شرح احوال عرفا و شعرا و نظایر آنها و از آنجمله « نفحات الانس » و « بهارستان » است و این دو تن را در حقیقت می‌توان بزرگترین نویسندگان این عهد بشمار آورد که بنثر ساده و سلیس خود ممتازند .

۱۰ - ادب فارسی در عصر صفوی

از آغاز قرن دهم تا میانهٔ قرن دوازدهم هجری

این دورهٔ ممتد از جهت سیاسی و مدنی و اقتصادی و هنری یکی از دوره‌های بسیار مهم تاریخ ایران ولی از باب علم و ادب ضعیف است. زبان فارسی در این دوره مانند دورهٔ تیموری در طریق انحطاط سیر میکرد و علاقه و توجه خاصی از جانب سلاطین و امرا بزبان ترکی ابراز میشد، چنانکه غالب اصطلاحات دیوانی و درباری و نظامی، ترکی بود و در میان رجال دولت تکلم بترکی رواج داشت. اتفاقاً در همین عهد سلاطین عثمانی و دربار آنان بزبان فارسی باحترام نظر می‌کردند و آنرا بمنزلهٔ زبان اشرافی بکار میبردند و تعلیم و تعلم کتب ادبی پارسی در دورهٔ آنان در تمام قلمرو حکومتشان خاصه در بلاد آسیای صغیر و عراق عرب شیوع فراوان داشت و بقایای نفوذ فارسی درآن سرزمین تا عهد ما نیز امتداد یافته است.

اما شیوع زبان پارسی در عهد صفویان و قرنهای بعدازآن در هندوستان بیشتر و قوی‌تر بود. انتشار زبان پارسی در هند از حدود قرن چهارم هجری یعنی از عهد لشکرکشیهای شاهان غزنوی شروع شد و بعد از آن با حملات سلاطین و امرا و تشکیل سلسله‌های مختلف با وزرای ایرانی درآن سرزمین پهناور ادامه یافت تا دور بپادشاهان گورکانی هند (آل بابر یا مغول هند) رسید. درعهد امپراطوران مغول‌هند براثرتوجه و علاقه‌یی که خود بزبان فارسی اظهارمیکردند و نیز درنتیجهٔ اظهار علاقهٔ امراء جزء مسلمان آن کشور وهمچنین براثرمهاجرت گروهی کثیرازایرانیان بآن سرزمین، زبان‌فارسی بدرجه‌یی در هند رخنه کرد و آن قدر شاعر و نویسنده درآن سرزمین پهناور پدید آمد

که گوئی آنجا منشأ اصلی و واقعی زبان فارسی بوده است .

شعرفارسی در عهد صفویان

از حیث الفاظ و کلمات و قدرت و ترکیب شعر این عصر چندان قابل توجه نیست و جز چند شاعر توانا در این دوره نمی‌یابیم . در این دوره مرثیه سرائی و مدح ائمهٔ شیعه معمول بود و این امر نتیجهٔ طبیعی سیاست مذهبی پادشاهان صفوی است . این سلسله از آغاز تسلط خود بشدت شروع بترویج تشیع در ایران کردند و این امر مایهٔ آن شد که گویندگان ایران هم بموضوعات مذهبی تشیع توجه کنند و در مناقب ایشان و قدح دشمنان اشعار بسرایند و همچنین عدهٔ کثیری از علمای مذهبی بتألیف کتبی در مبانی اعتقادات و فقه شیعه بنثر فارسی مبادرت کنند . از میان شاعران این دوره که بهتر از همه از عهدهٔ سرودن شعرهای مذهبی برآمد محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶ هـ .) است که « دوازده بند » او درمرثیهٔ حسین (ع) شهرت دارد و باید اورا بنیان‌گذار روش‌خاصی در رثاء اهل‌بیت دانست . این روش‌مدتها بعد از محتشم ادامه یافت وشاعران بزرگ بعد آنرا تعقیب و تکمیل کردند .

شاهان صفوی تقریباً بشاعران توجهی‌نداشتند وهمین امر باعث شد که‌گویندگان خوش ذوق و غزلسرا و مثنوی ساز و داستان پرداز ایران یا از دربارها دوری جویند و یا برای اعاشه بدربارهای مشوق عثمانی و تیموری هند روی آورند مثلاً تنها درعهد اکبرشاه گورکانی پنجاه و یک شاعر از ایران به هندوستان رفتند و در دربار پذیرفته شدند [۱] .

نکتهٔ مهمی که در شعر دورهٔ صفوی باید بخاطر داشت رواج و تداول سبک معروف به « هندی » است که مقدماتش از قرن نهم در ادبیات فارسی شروع شد و کمال آن در این عهد حاصل گشت . نفوذ سبک مذکور تا پایان دورهٔ صفوی‌درایران امتداد داشت و بعد از آن در اواخر عهد زندیه و اوایل دورهٔ قاجاریه راه ضعف

۱ — رجوع شود به کتاب « سرزمین هند » تألیف‌آقای علی‌اصغر حکمت .

پیمود و جای خود را بسبکهای کهن خراسانی و عراقی داد .

شیوهٔ هندی درشعرمبتنی است بربیان افکاردقیق وایراد مضامین بدیع و باریک و دشوار و دور از ذهن در زبان سادهٔ معمول و عمومی . مقدمات ایجاد این سبک از فترت بین دورهٔ ایلخانان مغول و ظهور تیمور بتدریج پیدا شد و در دورهٔ تیموری علی‌الخصوص در حوزهٔ ادبی هرات مراحل ترقی را پیمود و درعهد صفوی باوج کمال رسید. علت تسمیهٔ این‌شیوه به « هندی » آنست که بیشتر گویندگان طرفدارآن دردربار گورکانیان هند میزیسته‌اند و بهمین سبب هم آن شیوه را در هندوستان و افغانستان رواج بسیار دادند . در سبک هندی غزل و بعد از آن مثنوی بیش از سایر انواع شعر معمول بود ، زیرا بیان مضامین دقیق و باریک و آزاد در این دو نوع شعر آسان‌تر است .

سخنوران عهد صفوی بر روی‌هم زبانی ساده و دور از آرایش و پیرایش و سخنی نزدیک به لهجهٔ عمومی و کلامی روان و احیاناً سست داشتند . در بیان افکار وخیالات خود بی نهایت بدقت و باریک اندیشی متوجه بودند ، نظر اصلی آنان در شاعری بیان مضامین دقیق و تازه و ابتکار در ایجاد آنها بود و هرچه برمقدار این مضامین و باریکی و دقت آنها در آثار شاعری افزوده میشد اهمیت و مقام او نیز در جامعه بیشتر بود و علی‌الخصوص در هندوستان و دربار عثمانی بدین باریک اندیشی و « خیال بندی » با دیدهٔ اعجاب وتحسین بیشتری می‌نگریستند و همین امریعنی توجه باینکه شعردورهٔ صفوی بیشتر بمضمونها و افکار نو امتیاز یافته بود ،ما را برآن میدارد که آن دوره را از این حیث در ادب فارسی ممتاز و مشخص بدانیم .

غیر از مراثی و مدایح ائمه موضوع رایج دیگر در شعر عهد صفوی مدیحه سرایی است که در دربارهای هند بیشتر معمول بود و موضوع رایج دیگر افکار غنائی و غزلی است که گاه با رنگ تصوف و افکار زاهدانه و درویشانه و گاه با وعظ و اندرز همراهست .

افسانه سرائی وداستان سازی علی‌الخصوص بشیوهٔ نظامی هم از کارهای متداول شاعران این دوره بود . ساختن حماسه های تاریخی و دینی درسراسر عهد صفوی معمول بوده و بسیاری از حماسه های فارسی از دو نوع مذکور منسوب باین دوره است . قصایدی که درمدح سلاطین و امرا و رجال ساخته شده باشد نسبت بغزل کمتر و پست‌تر بوده است .

بسیاری از شاعـران آغاز دورهٔ صفوی تربیت یافتگان اواخر عهد تیموری مخصوصاً حوزهٔ ادبی هرات در عهد سلطان حسین بایقرا بوده‌اند . از جملهٔ آنان یـکی عبدالله هاتفی خرجردی (متوفی ۹۲۷ هجری = ۱۵۲۰ میلادی) خواهر زادهٔ جامی بود، از مهمترین مثنویهای داستانی او « تمرنامه » درشرح جهانگشائیهای تیمورگورکان بوده است که آن را باید ازحماسه‌های تاریخی فارسی دانست .

شاعر بسیار مشهورآخر دورهٔ تیموری وآغاز عهد صفوی که در شیوهٔ شاعران غزلگوی دورهٔ صفوی مسلماً اثر محسوس داشت بابا فغانی شیرازی (متوفی ۹۲۵ هجری = ۱۵۱۹ میلادی) است . فغانی بـا ذوق و حالت وافر و زبان ساده و مضمون های لطیف و نازکی افکار خود شیوهٔ خاصی درغزل ایجاد کرد که در قرن یازدهم ودوازدهم هجری (۱۷ ـ ۱۸ میلادی) پیروان بسیار داشت .

دیگر از این دسته شاعران هلالی جغتائی (متوفی ۹۳۵ هجری = ۱۵۲۸ میلادی) است که از غزلی سرایان خوش قریحه و حساس اوایل قرن دهم هجری محسوب میگردد و علاوه بر غزلهای پرشور ، مثنویهائی بنام « لیـلی و مجنون » و « شاه و درویش » و « صفات العاشقین » سرود . « شاه و درویش » را دکتراته بزبان آلمانی ترجمه کرده است .

دیگر ازشاعران بزرگ و استاد اوایل دورهٔ صفوی وحشی بافقی کرمانی (متوفی ۹۹۱ هجری = ۱۵۸۳ میلادی) از مشاهیر گویندگان قرنهای اخیر است . وی درغزل

و قصیده و مثنوی و ترکیب بند ماهر بود . ترکیب بندهای کوتاه عاشقانهٔ او علاوه بر تازگی در ادبیات فارسی از لحاظ لطف سخن و شور و التهاب قابل توجه است .

شاعر هم عصر وحشی ، محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶ هجری = ۱۵۸۷ میلادی) است که در قصیده گوئی مانند مرثیه سرائی مقامی شامخ دارد و در حقیقت سرسلسلهٔ مرثیه گویان بزرگ شیعه درقرن‌های متأخر است .

از بزرگترین غزلسرایان و قصیده گویان این دوره جمال‌الدین محمد عرفی شیرازی (متوفی ۹۹۹ هجری = ۱۵۹۰ میلادی) است که شهرت او در دورهٔ صفویان ، هند و ایران و کشور عثمانی را فرا گرفته بود .

در شعر عرفی شیوهٔ معروف به « هندی » بمراحل عمده یی از کمال نزدیک شد . وی علاوه بر غزل قصاید و مثنویهایی هم دارد ؛ مثنوی او بتقلید از نظامی ساخته شده است. از نمونهٔ غزلهای اوست :

جماعتی که ز ناموس و نام می‌گفتند
بدیر دوش ز مستی و جام می‌گفتند

بیا ببین که چه فتوی دهند در مستی
همان گروه که می را حرام می‌گفتند

فغان که جمله فتادند در شکنجهٔ دام
کسان که عیب اسیران دام می‌گفتند

بطوف کعبه شنیدم ز ساکنان حرم
که اهل دیر مغان را سلام می‌گفتند

بصحن دیر شنیدم ز زایران صنم
همان که بر در بیت الحرام می‌گفتند

رموز آتش موسی که برهمن بشکافت
ز اهل دین نشنیدم که خام می‌گفتند

تمام بود بیک حرف ختم و ما غافل

حکایتی که همه نا تمام می‌گفتند

بکعبه صد ره نزدیک و دور دیدم لیک

بگو که صومعه داران کدام می‌گفتند

فغان ز طبع تو عرفی ، غلط همی گفتند

سخنوران که ترا خوش کلام می‌گفتند

از مشاهیر شاعران فارسی زبان دورهٔ صفوی که در خارج از ایران زاده و تربیت شده‌اند فیضی ناگوری (متوفی ۱۰۰٤ هجری = ۱۵۹۵ میلادی) شاعر مشهور دربار اکبرشاه گورکانی است که در قصیده و غزل و مثنوی استاد بوده و در آثار او نشانهٔ کاملی از مزج دو فرهنگ هندی و اسلامی بخوبی مشاهده می‌شود ، این ابیات ازوست :

دانی کدام طایفه اهل محبتند — آنانکه هم رهین وفایند و هم رهی

سر بر قدم نهند سبکتر ز برگ گل — بر دیده بگذرند چو باد سحرگهی

گفتارشان بلب چو جوانان پرده در — اسرارشان بدل چو نگاران خرگهی

جایی که دامن مژه نتوان بلند کرد — با صد هزار دیده نمایند ابلهی

نی آن گروه خیره که در پیشگاه عقل — ابله فریب ساخته خود را ز آگهی

در سینه مهر نی و تمنای همدمی — در کیسه خاك نی و گزاف شهنشهی

از میان شاعران متعدد اواسط دورهٔ صفوی ابوطالب کلیم کاشانی (متوفی ۱۰۶۱ هجری = ۱۶۵۰ میلادی) شهرت فراوان دارد . وی درانواع شعر دست داشته ، قصیده و مثنوی را خوب میگفته . لکن مهارت و استادی او در غزلست که درآن سخن استوار پرمعنی ومضامین بسیار تازه ودقیق دارد . غزل ذیل از این شاعر درمیان پارسی‌شناسان بسیار مطبوع افتاده است :

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت

ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت

وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست

رو پس نکرد هر که ازین خاکدان گذشت

در راه عشق گریه متاع اثر نداشت

صد بار از کنار من این کاروان گذشت

از دستبرد حسن تو بر لشکر بهار

یک نیزه خون گل زسر ارغوان گذشت

طبعی بهم رسان که بسازی بعالمی

یا همتی که از سر عالم توان گذشت

مضمون سرنوشت دوعالم جزاین نبود

آن سر که خاك شد بره ازآسمان گذشت

در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست

در قید نام ماند اگر از نشان گذشت

بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا

چشم ازجهان چوبستی ازآن میتوان گذشت

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش

آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت

یک روز صرف بستن دل شد باین وآن

روز دگر بکندن دل زین وآن گذشت

ملک الشعرا طالب آملی (متوفی ۱۰۳٦ هـ . = ۱٦۲٦ میلادی) و زلالی خوانساری (متوفی ۱۰۳۱ هجری = ۱٦۲۱ میلادی) و جویای تبریزی (متوفی ۱۱۱۸ هجری = ۱۷۰٦ میلادی) وعدهٔ کثیری دیگر از شاعران این عهد را میتوان در شمار گویندگان

خوب زبان فارسی ذکر کرد لکن از میان همهٔ آنان میرزا محمد علی صائب تبریزی (متوفی ۱۰۸۱ هـ . = ۱۶۷۰ میلادی) مدفون در اصفهان از همه مهم تر و مشهورتر و در واقع بزرگترین گوینده بسبک معروف هندی است . صائب در دربار دو پادشاه ایران و هند (شاه عباس دوم وشاه جهان) منصب « ملک‌الشعرائی » یافت و در اصناف سخن دست داشت ولی غزل را از همهٔ آنها بهتر میساخت . سخن او استوار و مقرون بموازین فصاحت و در عین حال پر معنی و پر از مضمونهای دقیق و فکرهای باریک و خیالهای لطیف است و او مخصوصاً در تمثیل قدرت فراوان دارد و اختصاص دیگرش ایراد نکته‌های دقیق اخلاقی و عرفانی در اشعار است و این امر بغزلهای او شکوه و جلوه‌ای خاص می‌بخشد ، از سخنان اوست :

اگر دل از علایق کنده باشی — بمنزل بار خود افگنده باشی
چنان گرم از بساط خاك بگذر — که شمع مـردم آینده باشی
همینجا صلح کن باما چه لازم — که درمحشرز ما شرمنده باشی
فلکها را توانی پشت سر دید — بنورعشق اگر دل زنده باشی
ثنا گوی تو باشد هرگیاهی — اگـر سرچشمهٔ زاینده باشی
مکن چون صبحدم درفیض تقصیر — که دایم با لب پر خنده باشی
اگرشب را چوانجم زنده داری — همیشه با رخ تابنده باشی

نثر فارسی در زمان صفویان

نثر فارسی در عهد صفویه دور از رواج و انتشار نبود اما از حیث موازین ادبی وضع خوشی نداشت . بعبارت دیگر اگرچه در این دوره در ابواب مختلف آثار متعدد ایجا شد لکن چون در غالب آنها چنانکه باید رعایت موازین لغوی و ادبی و بلاغی نشده است ، نمیتوان این عهد را دورهٔ بارز و ممتازی در نثر شمرد .

بطور کلی در سستی و کم مایگی نثر دورهٔ صفوی از دورهٔ تیموری هم ضعیف تر است و در نثر های مصنوع هم حتی بآثار منشیان عهد تیموری نمی‌رسد و بحدی انباشته

از القاب و تعارفات و تکلفات بارد ومترادفات ناوارد است که گاه مطلب اصلی را از یاد می‌برد . نثرفارسی هند نیز که در این ایام رواج داشت همین وضع را با شدت بیشتری دارا بود و چون در آنها قصد اظهار فضل و اطلاع هم وجود داشت بتکلفات و زواید بیشتر توجه شده است تا به اصل موضوع . در بعضی از کتب تاریخی و داستانی که در نگارش آنها حد وسط رعایت گردیده است اتفاقاً سبک انشاء عادی و طبیعی است منتهی چون زبان آن دوره سست شده بود این نثرهای سادهٔ بی تکلف هم تحت تأثیر آن قرار گرفته و در پاره‌ئی موارد به سستی گراییده است .

از مسائل مهمی که در نثر این دوره قابل توجه و دقت است نوشتن داستانهای منثوراست که خیلی بیشتر از دوره‌های قبل معمول بود . این‌داستانها معمولاً نثری‌ساده دارد و بیشتر به زبان عامه نزدیکست تا بعبارات و اصطلاحات ادبا و علما . از میان این داستانها باید تحریر جدید از داستان « اسکندرنامه » ، « طوطی نامه » ، « رزمنامه » و « شمسه وقهقهه » ، ترجمه‌های « رامایانا » و « مهابهاراتا » ، قصهٔ « هزارگیسو » ، « شیرین نامه » ، « چهار درویش » و « نوش آفرین نامه » و امثال آنها را ذکر کرد .

از میان منشیان این دوره اسم میرزا طاهر وحید قزوینی (متوفی ۱۱۲۰ هجری = ۱۷۰۸ م .) قابل ذکر است . در میان منشآت او قسمتی بپارسی خالص نوشته شده و در این راه تکلف بسیار و نابموردی بکار رفته است .

از تاریخ نویسان معروف عهد صفوی ، غیاث الدین خواندمیر (متوفی ۹۴۱ هجری = ۱۵۳٤ میلادی) صاحب کتاب مفصل « حبیب‌السیر » وحسن بیک روملو صاحب « احسن‌التواریخ » و اسکندر بیک منشی صاحب « عالم آرای عباسی » قابل ذکرند .

تذکره نویسی در عهد صفویه رواج بسیار داشت و از این راه بحفظ نام وآثار شاعران و اهل قلم خدمت بزرگی انجام گرفت و مؤلفانی مانند قاضی نورالله ششتری (مجالس المؤمنین) ، سام میرزا (تحفهٔ سامی) ، واله داغستانی (ریاض الشعرا) ،

امین احمد رازی (هفت اقلیم) و تقی‌الدین کاشانی (خلاصة الاشعار) در این باب مشهورند .

از مسائل قابل توجّه در ادبیات دورهٔ صفوی مخصوصاً در دیار هند تدوین کتب متعدد لغت فارسی است که غالب آنها امروز از منابع تحقیق در زبان فارسی محسوب می‌گردد ، مانند فرهنگ جهانگیری (جمال الدین حسین اِنجو) و فرهنگ سروری (محمد قاسم سروری کاشانی) و فرهنگ رشیدی (عبدالرشید حسینی) و برهان قاطع (محمد حسین بن خلف تبریزی) وغیاث اللغات (محمد غیاث‌الدین) .

در مسائل مذهبی‌شیعه و تفسیر قرآن بفارسی نیز کتب متعدد در این‌دوره تألیف گردید ، مانند تفسیر زواری ازعلی‌بن‌حسین زواری معاصرشاه طهماسب صفوی وشرح نهج‌البلاغه وکتاب مکارم الکرائم وکتاب وسیلةالنجاة وقصص‌الانبیا ازهمان مؤلف - خلاصة المنهج درتفسیر بفارسی ازملا فتح‌الله کاشانی (م ۹۸۸ هجری = ۱۵۸۰ میلادی) و « جامع عباسی » تألیف شیخ بهاءالدین محمدعاملی (متوفی ۱۰۳۰ هـ = ۱۶۲۰ میلادی) و چندکتاب از ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۱ هجری = ۱۶۹۹ میلادی) .

۱۱ - ادب فارسی از نیمهٔ قرن دوازدهم تا نیمهٔ قرن چهاردهم هجری

در این‌مدت سلسله‌های افشاریه (نادرشاه و جانشینان او) و زندیه (کریمخان زند واعقابش) و قاجاریه (آقا محمد خان واخلاف او) در ایران حکومت‌میکردند.

شعر فارسی درین عهد

شعر فارسی در این دوره وضع خاصی دارد ، این وضع خاص براثرنارضایی گویندگان اوایل‌این‌عهد مخصوصاً اعضاء یک انجمن ادبی در اصفهان نسبت بشیوهٔ شعرای دوران صفویه پیدا شد . این دسته معتقد بودند که شیوهٔ شاعرانی از قبیل کلیم و صائب و اسیر و وحید و پیروان آنان دور از فصاحت و عاری از اصول بلاغتی است که در زبان فارسی وجود داشته و باید آن را ترک گفت و بشیوه یی که همواره مقبول سخن‌شناسان و ناقدان و گویندگان استاد بوده است بازگشت . از کسانی که در این فکر پیشقدم شمرده میشوند مشتاق اصفهانی (متوفی ۱۱۹۲ هجری = ۱۷۷۸ میلادی) و میرزا نصیر اصفهانی (م ۱۱۹۲ هجری = ۱۷۷۸ میلادی) صاحب مثنوی معروف « پیر و جوان» و سید احمد هاتف اصفهانی (متوفی ۱۱۹۸ هجری = ۱۷۸۳ میلادی) صاحب دیوان قصاید و غزلها و ترجیع بند عارفانهٔ مشهور و لطفعلی بیک آذربیگدلی (متوفی ۱۱۹۵ هجری = ۱۷۸۰ میلادی) مؤلف « آتشکده » و عاشق اصفهانی (متوفی ۱۱۸۱هجری = ۱۷۶۷ میلادی) هستند .

مرکز نهضت نو در شعر فارسی نخست اصفهان و سپس شیراز و تهران بود . طرفداران این نهضت و شاگردانشان همه معتقد بازگشت بشیوهٔ استادان بزرگ سخن در خراسان و عراق از حدود قرن پنجم تا قرن هشتم بوده و غالباً از گویندگانی مانند فرخی

و عنصری و انوری و خاقانی و نظامی و سعدی و حافظ پیروی میکرده‌اند . بهمین‌سبب دورهٔ سخنوری این گروه را « دورهٔ بازگشت » مینامند . بعد از نخستین گویندگان دورهٔ بازگشت که در عهد سلاطین زندیه می‌زیسته‌اند ، چندین شاعر بزرگ در عهد قاجاریه ظهور کرده‌اند که همه پیروسبک قدیم معروف بعراقی و خراسانی هستند . اینان در غزل بیشتر به سعدی و حافظ اقتدا کرده و در مثنویهای حماسی پیرامون روش فردوسی و مقلدان اوگشته و در مثنویهای بزمی از نظامی پیروی نموده و در قصاید و مسمطات و مقطعات روش‌شاعران قرنهای چهارم و پنجم وششم علی‌الخصوص عنصری و فرخی و منوچهری و مسعود سعد و سنائی و انوری و خاقانی را مورد تقلید قرار داده‌اند .

زبان این‌گویندگان همان لهجهٔ کهنه‌ییست که شاعران پیش ازمغول و عهدمغول داشته‌اند وتوجه بآرایش‌سخن و رعایت جانب‌فصاحت الفاظ میان آنان شایع بوده‌است و کمتر شاعری را در بین ایشان می‌توان یافت که بلهجهٔ معمول زمان توجه کرده وآن را بکار برده باشند .

موضوعاتی که‌گویندگان دورهٔ بازگشت بدانها توجه داشتند بیشتر توصیفات ، مدح ، وعظ و اندرز ، مدایح و مراثی معصومین ، داستانهای حماسی تاریخی و دینی ، داستانهای عاشقانه و غزل بوده است .

از خوشبختیهای شاعران این دوره تشویقی است که پادشاهان ازآنان میکرده‌اند خاصه شاهان قاجاریه که دراین مورد میخواستند بپادشاهان شاعر پرورقدیم اقتدا کنند. همین تشویق و نیز وجود مراکز ادبی در شهرهائی مثل تهران و شیراز و اصفهان ومشهد و تبریز باعث ظهور عدهٔ کثیری شاعراستاد در دورهٔ قاجاری شدکه از برخی‌ازآنان دیوانها و منظومه‌های بزرگ و اشعار غرا بیادگار مانده است .

از جملهٔ شاعران استادی که بعد از دورهٔ زندیه ظهور کردند این گروه را یاد می کنیم :

فتحعلی‌خان صبای کاشانی (متوفی ۱۲۳۸ هجری = ۱۸۲۲ میلادی) ملک‌الشعراء فتحعلی‌شاه قاجار که علاوه بر دیوان قصاید منظومه‌هایی بنام «شهنشاه نامه» (حماسهٔ تاریخی در بارهٔ فتحعلیشاه و فرزندش عباس میرزا) و «خداوند نامه» (حماسهٔ دینی در بارهٔ پیغامبر اسلام) و «گلشن صبا» و جز آنها دارد .

سید محمد سحاب اصفهانی (متوفی ۱۲۲۲ هجری = ۱۸۰۷ میلادی) غزلسرا و قصیده‌گوی بزرگ ـ مجمر اصفهانی (متوفی ۱۲۲۵ هجری = ۱۸۱۰ م .) بهترین مقلد سعدی در غزلهای شیوای خود ـ نشاط اصفهانی (متوفی ۱۲۴۴ هجری = ۱۸۲۸ م .) نویسنده و شاعر خوش ذوق و خوش مشرب که مخصوصاً در غزل استاد بوده است ـ میرزا شفیع وصال شیرازی (متوفی ۱۲۶۲ ه .) و میرزا احمد وقار شیرازی (متوفی ۱۲۹۸ ه .) و میرزا حبیب قاآنی شیرازی (متوفی ۱۲۷۰ هجری = ۱۸۵۳ میلادی) و میرزا محمد علی سروش اصفهانی (متوفی ۱۲۸۵ هجری = ۱۸۶۸ م .) و محمود خان ملک‌الشعراء کاشانی (متوفی ۱۳۱۱ هجری = ۱۸۹۳ میلادی) که غالباً قصیده را بشیوهٔ استادان قدیم میساخته‌اند ، وهمعصر بسیارمشهورآنان میرزا عباس فروغی بسطامی(متوفی ۱۲۷۴ ه . = ۱۸۵۷ میلادی) که غزلهای عارفانهٔ پرمغز و فصیح و زیبای او درمیان متأخران رواج زیاد یافته است .

اگر دراشعارگویندگان عهد قاجاری دقت شود ملاحظه می‌گردد که اگرچه این شعرا و استادان بزرگ کمتر به ابتکار مضامین و آوردن گفتار و معانی تازه توجه دارند لکن ازحیث احیاء زبان درست فارسی و تجدید خاطرهٔ گویندگان قدیم خدمتی بزرگ بزبان و شعر فارسی کرده وآن هردو را ازابتذال وسستی رهایی بخشیده‌اند . شیوهٔ آنان در دورهٔ مشروطیت در نزد شاعران استادی مانند میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری و سید احمد ادیب پیشاوری و محمد صادق ادیب الممالک امیری فراهانی و محمد تقی ملک‌الشعراء بهار دنبال شده و تکامل یافته است .

نثر فارسی درین دوره

نثر فارسی هم در عهد افشاریه و زندیه و قاجاریه اندك اندك از سستی و بیمایگی دور شد و در دورهٔ قاجاریان شیوه‌یی نسبةً مطبوع که بروش پیشینیان نزدیك بود حاصل کرد.

پیداست که درمورد نثرهم مانند نظم سرمشق فصاحت و بلاغتْ گفتارِ نویسندگان قدیم بود منتهی در این مورد معمولاً از روش نویسندگان قرن ششم و هفتم بیشتر تقلید شده است.

ازنویسندگان مشهوردورهٔ افشاریان و زندیان وقاجاریان تا آغازعهدمشروطیت نامِ این چند تن را ذکر میکنیم :

میرزا مهدیخان استرابادی منشی نادرشاه صاحب کتاب «درهٔ نادره» که مانند «تاریخ وصاف» پر ازصنایع لفظی ومقرون بتکلف وتصنع است، وی کتاب ساده‌تری دارد بنام «جهانگشای نادری» که انشاءآن طبیعی‌تر از کتاب مذکور است. معتمد-الدوله نشاط اصفهانی شاعرمشهور که پیش‌ازین ذکراو گذشته است، وی‌ازنویسندگان استاد عصر خود بود ومنشآت مشهوری داردکه درمجموعه‌یی بنام «گنجینهٔ نشاط» گرد آمده است. میرزا حبیب قاآنی شیرازی شاعر، کتابی بنام «پریشان» بتقلید از «گلستان سعدی» نوشته است. میرزا تقی خان سپهر و پسرش عباسقلی سپهر ازمؤلفان و مورخان آنعصرند که‌درکتاب مفصل «ناسخ‌التواریخ» سبك تاریخ نویسان متصنع قرن هفتم را دنبال کردند. رضاقلی خان هدایت شاعر و نویسنده و مؤلف مشهور (متوفی ۱۲۸۸ هجری = ۱۸۷۱ میلادی) بیشتر بتألیف تاریخ و تذکره و اینگونه مسائل توجه داشت و نثر او استوار و پرمایه بود. میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی (متوفی ۱۲۵۱ هجری = ۱۸۳۵ میلادی) صدراعظم و نویسندهٔ بزرگ عهد قاجاریست که منشآت خود را بنثر مصنوع لطیفی نوشته و با دقت درآوردن الفاظ مقرون بذوق و ایراد معانی دقیق بدانها اثری خاص بخشیده است. قائم‌مقام درآوردن صنایع لفظی اصراری نداشت، عباراتش کوتاه و ترکیباتش دل‌انگیز و جان‌پرور و او بواقع بزرگترین نویسندهٔ ایران درادوار

اخیر است که بحق نام نویسنده براو میتوان نهاد .

چند مؤلف خوب دراواخر عهد قاجاری داریم مانند میرزا عبدللطیف طسوجی صاحب فرهنگ « برهان جامع » و ترجمهٔ مشهور « الف لیلة و لیلة » بفارسی و محمد حسن‌خان صنیع‌الدوله (اعتماد السلطنه) مؤلف « مرآت‌البلدان » و کتاب « منتظم ناصری » و تذکرهٔ « خیرات حسان » ، و نظایر آنان .

اواخر عهد قاجاری مصادف است با آشنائی ایرانیان با فرهنگ و تمدن غربی و انقلاب مشروطیت و آغاز تحولات بزرگ فکری و اجتماعی در ایران که طبعاً منجر به تحولات ادبی بزرگی در زبان فارسی گردید . در بارهٔ این دوره که تا عهد ما امتداد یافته است ، ذیل عنوان « ادبیات معاصر ایران » مطالعه می کنیم .

۱۲ - ادبیات معاصر فارسی

مقدمهٔ تحول ازدورهٔ سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ هجری= ۱۷۹۷ - ۱۸۳۴ میلادی) ببعد ارتباط فرهنگی میان ایران و اروپا آغاز شد و رو بتزاید نهاد . به میان آمدن جنگهای دولت تزاری روس با ایران و آغاز تحریکات سیاسی دول خارجی در ایران مردم این کشور را متوجه خطرهای بزرگی نسبت به فرهنگ و تمدن و استقلال خود نمود ، و دریافتند که باید برای مقابله با سپاهیان و نظام جدید اروپایی بعضی از فنون علمی و نظامی اروپائیان را اقتباس کنند و بکار برند . این بود که آوردن کارشناسان فنی در امور نظامی و مهندسی و ایجاد مدارسی برای کارآموزی در این فنون و فرستادن دانشجو و نوآموز بکشورهای اروپا (خاصه فرانسه و انگلستان و اطریش) معمول گردید . گروهی از فرزندان رجال و متمکنین و شاهزادگان با زبان فرانسوی و احیاناً انگلیسی آشنا شدند و ترجمهٔ کتب مختلف اروپائی از رمان و داستان گرفته تا کتاب‌های علمی و فنی ونظامی بزبان فارسی آغاز گردید .

در اواسط قرن سیزدهم هجری میرزا تقی‌خان امیرکبیر (مقتول در ۱۲۶۸ هـ .) که زیردست قائم‌مقام فراهانی تربیت یافته ودنبالهٔ افکار سیاسی اورا گرفته بود ، برای تقویت بنیهٔ فنی وعلمی ایران یکی از مهمترین کارهای اصلاحی خود را درسال ۱۲۶۸ هجری (۱۸۵۱ میلادی) انجام داد و آن تأسیس مدرسهٔ دارالفنون در تهران بود که با یک عده معلم اطریشی و روسی وچند نفرازایرانیان مسلمان وارمنی که باعلوم وفنون جدید آشنائی حاصل کرده بودند شروع به کارکرد . درین مدرسه علاوه برفنون نظامی ومهندسی و طب و داروسازی و علوم طبیعی ، زبان‌های فرانسوی و روسی و انگلیسی را نیز

می‌آموختند . مدرسهٔ دارالفنون اگرچه بزودی بچند مدرسهٔ عالی جدید منشعب شد ولی هستهٔ مرکزی آن بصورت یک آموزشگاه فنی خوب برای آموختن علوم وادبیات اروپائی همراه ادبیات ایرانی وعربی در تهران باقی ماند و با معلمان خوب خارجی وداخلی اداره شد تا درسالهای اخیر بیک مدرسهٔ متوسطه (دبیرستان) مبدّل گردید .

وجود فارغ‌التحصیلان این مدرسه از طرفی و بازگشتن محصلین متعددی که در دورهٔ ناصرالدین‌شاه بفرنگستان و عثمانی (اسلامبول) رفته بودند ، از طرف دیگر موجب آن شد که عدهٔ زیادی از فرزندان طبقات اشرافی ایران با علوم و فنون جدید و ضمناً با زبانها و ادبیات اروپایی آشنایی حاصل کنند و در همان حال با افکار اجتماعی جدید مأنوس شوند .

مصادف با همین اوقات نوشتن روزنامه‌ها در داخل وخارج بزبان فارسی‌شروع شد و عده‌یی از جوانان منوّر شروع بنوشتن مقالاتی در بیان عقاید سیاسی و اجتماعی خود بزبان ساده کردند و نیز تألیف کتب علمی و فنی و درسی جدید بنا باحتیاج زمان باب شد . فکر تغییر رژیم و اصلاح وضع طبقات اجتماعی در ایران بمیان آمد و در مردم هیجانی ایجاد کرد .

بدین طریق گروه بزرگی از مردم ایران از طبقات مختلف سرگرم مطالعهٔ کتب و فرهنگ اروپا (مخصوصاً فرانسه) و مقالات تازه و آشنایی با افکار نو شدند وسعی کردند این آشنایی‌ها را از راههای مختلف محکم سازند .

رواج صنعت چاپ سنگی در این میان سهولت نشر کتب و تماس عقاید و آراء مختلف را بایکدیگر روزبروز سهل‌تر میساخت واگرچه حکومت سلاطین مستبدقاجار بشدت از نشر عقاید جدید که منجر به بیداری وآگاهی ایرانیان می‌گردید جلوگیری می‌نمود ، ولی وجود عده‌یی از نویسندگان روشن بین ایرانی در ممالک مجاورمثل قفقاز و عثمانی و هندوستان و مصر ، و فعالیت آنان در جراید یا درتحریر رسالات و نشریه های دیگر فارسی که مرتباً ادامه می‌یافت و به ایران می‌آمد ، مردم را روز بروز آگاه‌تر و

بیدارتر و بفساد دستگاههای سیاسی و حکومت و تشکیلات اجتماعی و نقص نیروی فنی مملکت و احتیاج به جنبش شدیدی در کلیهٔ این امور معتقدتر میساخت .

در اوایل قرن بیستم میلادی انقلاب مشروطیت ایران آغاز شد و بقیام سختی منجر گردید و سرانجام پادشاه وقت یعنی مظفرالدین شاه ناگزیر فرمان استقرار حکومت مشروطه را در سال ۱۳۲٤ هجری (۱۹۰۶ میلادی) امضاء نمود.

انقلاب مشروطیت بهمین جا خاتمه نیافت و تا چند سال پیوسته کشاکش‌های سخت نظامی و اجتماعی میان طرفداران دونوع حکومت مستبد و قانونی درمیان بود و این آتش را مخصوصاً احزاب و انجمن‌های پرحرارتی که در ایران تشکیل یافته و حتی در شهرهای کوچک هم شعبی ترتیب داده بودند، با سخنرانیها و نشر جراید و اعلامیه‌ها و شب‌نامه‌ها و نظایر این امور دامن می‌زدند و مجلس شورای ملی ازسال ۱۳۲۵ه. ق. ببعد با داشتن نمایندگان فعال‌وروشن‌فکروناطقان زبردست روزبروز اذهان را بازتروبادنیای جدید آشناتر می‌ساخت.

تأسیس مدارس جدید

بعد از آنکه گروهی از جوانان تحصیل کرده از مدرسهٔ دارالفنون بیرون آمده و یا از اروپا بازگشته بودند مدارس ابتدائی و متوسطه رونق و رواجی گرفت و منجر به‌اشاعهٔ تعلیم بین طبقات عامه و انبوه مردم ایران گردید ومخصوصاً از سال ۱۳۱۸ هجری قمری درتهران وسپس در ولایات مدارس نوین تأسیس شد و تعلیم زبانهای اروپائی خاصه زبان فرانسوی درهمهٔ آنها طبعاً آشنائی ایرانیان را باافکار و ادب‌فرانسوی سهل‌تر و زودیاب‌تر کردوادبیات غرب رواج ومقبولیت روزافزونی در ایران حاصل نمود.

مطبوعات ومجلات جدید عربی وترکی هم که بنوبهٔ خود تحت تأثیر ادبیات‌وافکار مغرب زمین قرار گرفته بود بوسیلهٔ انتشارات متنوعی که از اسلامبول ، قاهره ، بیروت و کلکته میرسید در تغییر ذهن و فکر ایرانیان دارای تأثیر بسیار بود.

**

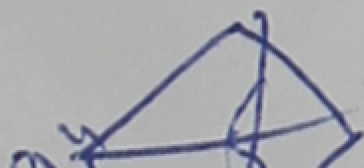
با این مقدمات درافکار و عقاید وحتی اطلاعات عمومی ایرانیان تغییر و تحولی عظیم

رخ داد وآنها را ازچهاردیوار انزوا که تا اواسط قرن نوزدهم میلادی درآن می‌زیستند بیرون آورد و با دنیای جدیدی آشنا ساخت. ضمناً ادب (منثور و منظوم) که تا آن زمان منحصر به مجامع اشرافی و درباری ویا محافل تصوفی و علمی بود از آن دایره‌های محدود ومحصور پای بیرون نهاد و به‌میان عامه راه جست وآزادی بیان وقلم بهمهٔ طبقات حق بروز قریحه و طبع آزمائی وتبادل آراء عطا کرد و این امور موجب شد که زبان ادبی که تا آن روزگار تحت تأثیر گذشتگان و دور از بیان حوایج عمومی و افکار و نظریه‌های تازه بود، دچار تحول شود و تغییرات تازه‌یی را تحمل کند.

نثر فارسی معاصر

در نتیجهٔ این تحولات سریع و شگرف روش نویسندگی تغییر یافت، افکار تازه در نثر بمیان آمد، سبک نگارش ساده و بی‌پیرایه شد، ورود در انواع مختلف مسائل ادبی ازقبیل داستان (رمان) وتآتر (نمایشنامه) و بحث‌های اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و انتقادهای سیاسی و اجتماعی و مقالات ادبی و علمی و تحقیقات ادبی و تاریخی و جز آنها به سبکی جدید در زبان فارسی معمول گشت، لهجهٔ نویسندگان تدریجاً تغییر یافت و به‌لهجهٔ تخاطب نزدیک شد، ازانشاء مغلق ومسجع قدیم روش ساده‌نویسی جدیدی اختیار گردید، ترکیبات تازه و لغات نوین که بعضی ابداعی و برخی اروپائی و پاره‌یی ترکی و عربی بود در زبان فارسی راه جست، ترکیبات و اصطلاحات تازه و خیالات بدیع و فکرهای نو معمول شد.

درست است که درنتیجهٔ این انقلاب وسیع دراصول و مبانی نظم ونثر کلاسیک فارسی سستی و فتوری راه جست لکن عواملی که پیش ازین برشمرده‌ایم آنها را در راه تکامل وارد ساخت و تنوع و تجددی درآنها بوجود آورد، یعنی زبان نثر ساده شد و از قیود لفظی رهائی یافت و استفاده از لهجهٔ عمومی نویسندگی را برای بسیاری از طبقات آسان ساخت و قالب نثر را آمادهٔ قبول و بیان افکار گوناگون کرد و ازین روی تحریر انواع کتب و مقالات و ورود در هرموضوعی که در توانائی اطلاع و فکر و مقصود نویسندگان بود بکار رفت.



البته چنین آمادگی برای نثر فارسی جدید بتدریج و بوسیلهٔ نویسندگان متعدد صورت گرفت و مخصوصاً مجاهداتی که در طول قرن حاضر شده این توانائی را خیلی بیشتر کرده‌است و درین مدت تألیف کتب درسی در مواد علمی از قبیل طبیعیات و ریاضیات و شعب مختلف آن، و امور فنی و فلسفه و روانشناسی و علم الاجتماع و همهٔ شعب و فروع آنها، و تاریخ و جغرافیا وعلوم حقوقی و سیاسی واقتصادی، رواج روزافزون گرفت، و درهمان حال ترجمهٔ کتابهای اروپائی از زبانهای مختلف انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و روسی و همچنین ترجمه از زبانهای شرقی خاصه عربی و ترکی، و استفاده از افکار سایر ملل شرقی بوسیلهٔ زبانهای اروپائی، باوسعت حیرت‌انگیزی دنبال شد و میشود. این امر نه تنها باعث رشد و تکامل روزافزون افکار گردید بلکه زبان فارسی جدید را هم بشدت مایه‌دار و توانا و مستعد بیان هرنوع فکر و دانشی کرد.

درعین این‌احوال تعلیم زبان فارسی ادبی در مدارس روزبروز استوارتر شدوجای تدریس زبان عربی را که درمدارس قدیم تنهامادهٔ درسی ادبی وحتی زبان‌درسی بود، گرفت و محققان وادبا هم باهمت خستگی‌ناپذیری به‌تحقیق درادبیات لهجه‌های مختلف ایران ومخصوصاً تحقیق وطبع انتقادی متون نظم ونثرفارسی پرداختند، وتعلیم این متن‌ها درمدارس متوسطه و عالی عمومیت گرفت و ازاین راه آشنائی ایرانیان با گنجینه‌های فناناپذیر زبان فارسی تسهیل و تعمیم شد، ودر نتیجه زبان فارسی که درقرنهای اخیر ازلحاظ بیان افکار مختلف بسیار کم مایه و ضعیف شده بود از تنگنا بیرون آمد و به‌نسلهای جوان ایران فرصت داد که هردسته بمذاق و احتیاج خویش آنرا درآثار خود بکار برند.

تأسیس فرهنگستان ایران در سال ۱۳۱۵ شمسی، اگرچه عمر فعالیت آن چندان زیاد نبود، درغنی ساختن زبان فارسی جدید بی اثر نبود، زیرا بدانشمندان و اهل قلم طرز وضع اصطلاحات مختلف علمی را با استفاده ازسرمایه‌های قدیم زبان فارسی آموخت.

درین مدت براثر استقبال بسیار زیاد ایرانیان ازمطبوعات روزانه وهفتگی شمارهٔ آنها بوضع عجیبی فزونی یافت، و چون این مطبوعات معمولاً حاوی سرمقاله‌ها ومقالات

مختلف علمی که بیشتر آنها ترجمه از مطبوعات اروپائی بوده، و نیز داستانها وسرگرمیها و اطلاعات گوناگون و اخبار روزانه هستند، خود بخود مرتباً ثروت و محصول روزانهٔ محسوسی برذخیرهٔ ادبی فارسی می‌افزایند.

مطلب بسیار مهم دیگر آنکه ایرانیان درهمان حال که در یک قرن اخیر احتیاج قطعی خود را بتمدن و فنون جدید احساس کرده و دنبال آن بوده‌اند، هیچگاه حاضر نشده و نمیشوند که زبان درسی خود را در کلیهٔ مواد اعم از قدیم و جدید غیر از زبان مادری خود قرار دهند و این امر طبعاً موجب قوت تدریجی و عمق زبان فارسی در حوزه‌های علمی شده‌است.

این موجبات و عللی ازین قبیل باعث شده‌است، که امروز زبان فارسی که دربیان همهٔ مفاهیم ادبی قدیم خود تواناست دربیان تمام محصولات فکری و علمی و ادبی تمدن جدید نیز آمادگی یابد و بتواند خود را با زبان‌های قوی دنیای جدید همسنگ کند.

ناگفته نماند که دورهٔ سلطنت رضاشاه پهلوی از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ شمسی (۱۹۲۵-۱۹۴۱میلادی) وعلاقهٔ وافری که باحیاء تمدن و فرهنگ ایرانی در آن عصر بظهور رسید ، و همچنین نفوذ دو جنگ بین الملل اول و دوم درایران و افکار و عقاید و نظریه‌های مختلفی که همراه خود داشت، و نبردهای فکری که بین دسته‌های مختلف سیاسی و اجتماعی ایران آغاز شده و مدتها ادامه یافته است ، در پرمایه کردن زبان فارسی و آمادگی نثر بنحوی که امروز احساس می کنیم بی اثر نبوده‌است .

باتوجه بتمام مطالبی که دربارهٔ زبان و نثر فارسی از اواخر دورهٔ استبداد تاکنون گفته‌ایم باید قبول کنیم که نثر فارسی امروز ازهرحیث قویتر وآماده‌تر و بهتر ازنثر فارسی درتمام دوره‌های تاریخ ادبی است.

همچنانکه گفتیم دراواخر دورهٔ استبداد مخصوصاً از دورهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه به‌بعد براثر مراوده‌هائی‌که ازدوران جنگهای ایران و روس میان فرهنگ ایران بافرهنگ اروپائی بوجود آمده بود، عده‌یی مترجم خوب در ایران ظهور کردند که آثار برگزیده

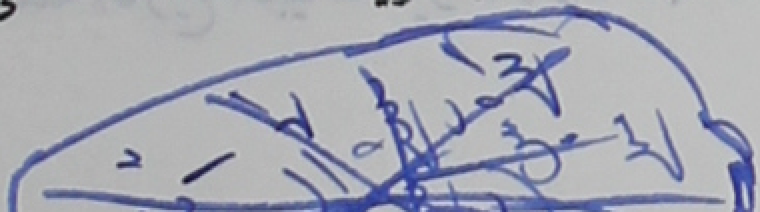
از ادبیات فرانسوی و انگلیسی را به‌زبان فارسی در آوردند، و نیز در نتیجهٔ تنبّه ایرانیان از بی‌علاقگی دستگاه حکومت وقت نسبت بحفظ حدود و ثغور کشور و رسیدگی بوضع مردم، عده‌یی نویسنده بنگارش کتابها و رسالات انتقادی و اجتماعی و مقالات سیاسی و تأسیس روزنامه‌ها و مجلات در داخل و خارج ایران اشتغال جستند. این مترجمان و نویسندگان بی‌تردید درتغییر روش‌نویسندگی و ایجاد یک دورهٔ بارآور جدید درنثرفارسی مؤثر بودند واز جملهٔ مشهورترین‌آنان **شیخ احمد روحی کرمانی** مترجم کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی تألیف موریه‌ازانگلیسی بفارسی‌است، وهمچنین‌است‌دوست‌وهمکار او **میرزا آقاخان کرمانی** نویسندهٔ «صد خطابه» و «سه مکتوب» که هردو بقصد تهییج ایرانیان و انتقاد از اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان و بیدار کردن افکارنوشته شده. میرزاآقاخان و شیخ روحی را درسال ۱۳۱٤ هجری قمری درتبریز به‌دستور محمدعلی‌میرزا ولیعهد بقتل رسانیدند. نویسندهٔ معروف دیگر این دوره **ملکم خان** صاحب رسالات و نمایشنامه‌ها و روزنامهٔ «قانون» و مقالات انتقادی برای متوجه ساختن مردم بحکومت قانونی و بیان موارد ضعف رجال عهد خود است. نثر سادهٔ ملکم خان قابل توجه و هنوز از نثرهای خوب و روان و لذت بخش فارسی است.

از میان نویسندگان و مترجمان معروف دیگر که مسلماً در تغییر سبک نثر مؤثر بوده‌اند مرحوم **محمدطاهرمیرزا اسکندری** مترجم کتاب «کنت دومونت کریستو» و «سه تفنگدار» از الکساندر دومای بزرگ و محمد حسن‌خان **صنیع‌الدوله** مؤلف چندین کتاب تاریخی و جغرافیایی مانند «المآثر والآثار» و «مرآت البلدان» و «دررالتیجان» در تاریخ اشکانیان و تاریخ ساسانیان و «مطلع‌الشمس» درتاریخ خراسان و «خیرات حسان» درحالات زنان مشهور ایران و «منتظم ناصری» در تاریخ سنواتی ایران و غیره، و نیز میرزا عبدالرحیم نجار**طالبوف** نویسندهٔ انتقادی ومؤلف کتاب‌های «احمد» و «مسالک‌المحسنین» و «مسائل الحیاة» است. دیگر میرزا محمد حسین **فروغی** مؤلف و مترجم کتب مختلف از آنجمله «تاریخ ادبیات ایران» و «کلبهٔ هندی» و «عشق وعفت» و «سفرهشتاد روزهٔ دور

دنیا» و غیره و **میرزا حبیب اصفهانی** مقیم اسلامبول را می‌توان نام برد. مترجمینی که به تشویق و راهنمایی مرحوم علیقلی خان (سردار اسعد بختیاری) در اوایل مشروطیت (۱۳۳۱ هـ.) به‌ترجمهٔ کتب کلاسیک مشغول شدند مانند عبدالحسین میرزا قاجار و شیخ ابراهیم زنجانی و دیگران در عداد نویسندگان بنام نثر فارسی محسوب‌اند.

انقلاب ایران درنثرفارسی اثرشدیدتری از کتب‌ورسالات وترجمه‌های نویسندگان مذکور داشته است زیرا باستمرار و با مقالات متنوع اخبارِ ترقیات ممالک غربی بنظر مردم میرسید و تدریجاً آنان را تحت تأثیر قرار میداد.

تأسیس **نخستین روزنامهٔ فارسی** مانند بسیاری‌ازاصلاحات‌دیگرمولود کوششهای میرزا تقی خان امیر کبیر است که درسال۱۲۷۷ هجری (۱۸۶۰میلادی) روزنامهٔ ایران را تحت نظروزارت‌انطباعات ایجاد کردوآن روزنامه دردوره‌های متوالی چندین‌سال‌انتشار می‌یافت. بعد از تأسیس این روزنامه بتدریج و مخصوصاً در دورهٔ انقلاب و بالاخص بعداز اعلان مشروطیت شمارهٔ روزنامه‌ها درایران افزایش بسیار یافت که بعضی ازآنها جنبهٔ فکاهی داشته و بسیاری دیگر جدی و متضمن مقالات سیاسی و اجتماعی و ادبی و ترجمه‌ها و اطلاعات‌گوناگون و اخبار بوده‌اند. درهمان حال روزنامه‌هایی مانند «اختر» و «ثریا» دراسلامبول، و «قانون» بمدیریت میرزاملکم‌خان درلندن، و «حبل‌المتین» بمدیریت سید جلال الدین کاشانی در کلکته انتشار یافت. روزنامهٔ هفتگی «تربیت» بقلم مرحوم میرزا محمدحسین فروغی، و «ادب» بقلم میرزا صادق فراهانی (ادیب‌الممالک)، درتهران و مشهد ازآثار مهم نثر فارسی هستند. این روزنامه‌ها بسبب آزادی بیشتری که در بیان داشته‌اند در بیدارکردن ذهن ایرانیان قبل‌ازانقلاب مشروطیت اثربسیار نمودند، مخصوصاً دو روزنامهٔ مهم «ثریا» و «پرورش» که از ۱۳۱۶ تا ۱۳۱۸ قمری (۱۸۹۸-۱۹۰۱ میلادی) دراسلامبول منتشر می‌گردید، تأثیر بسیار دراذهان‌داشت، و بعدازآنها روزنامه‌ها و مجلات و نشریه‌های گوناگون و متعدد داخلی موجب ایجاد بیداری و تحریک احساسات ملی و



ترقی خواهی ایرانیان از طرفی، وتحول نثر فارسی از وضعی که در نزد مترسلین و منشیان متصنع داشت بصورت ساده و قابل قبول عموم ازطرف دیگر، گردید.

در دورهٔ مشروطیت صغیر (۱۳۲۵ هـ) روزنامه‌های «صوراسرافیل» و «مساوات» باقلم سحار نویسندگان خود مرحوم علی اکبر دهخدا (متوفی ۱۳۳٤ شمسی) ومیرزا جهانگیر خان شیرازی مقتول در باغ‌شاه (۱۳۲٦ هـ.) وسیدمحمدرضا مساوات باب جدیدی درنثر فارسی گشودند که درجراید بعد تادورهٔ پادشاهی رضا شاه کبیر ادامه داشت. درین‌دوره جراید و مجلات روش خود را تغییر دادند و بعد از درج اخبار بیشتر بطبع مقالاتی که متضمن اطلاعات تاریخی و ادبی و علمی و فلسفی و امثال اینها بود، خواه از نویسندگان خوب و خواه بترجمهٔ مترجمان، همت گماشتند. این کوشش بحدی دامنه‌دار بود که باید گفت بخودی خود نهضتی نیرومند و مؤثر در ادبیات فارسی ایجاد کرد و بخصوص در نتیجهٔ مساعی بعضی‌نویسندگان درس‌خواندهٔ منتخب، روزنامه‌ها از هرج‌ومرج‌ادبی که دردورهٔ انقلاب‌ایجاد شده‌بود اندك‌اندك دورشدند واین‌امرموجب گردید که خوانندگان آنها بازبان‌ادبی بهتر وصحیح‌ترآشنا شوند. ازمیان مجلات معتبری که تاآن‌هنگام‌قابل‌ذکرند دورهٔ مجلهٔ «بهار» بمدیریت مرحوم یوسف اعتصام‌الملك در ۱۳۲۸ و ۱۳۳۱ قمری و مجلهٔ «دانشکده» بقلم مرحوم محمدتقی بهار (ملك الشعرا) در ۱۲۹۷ شمسی و مجلهٔ مهر بمدیریت مرحوم مجید موقرازسال ۱۳۱۲ شمسی‌ازآثارمهم نثر جدید فارسی بشمارند.

ازسال ۱۳۲۰ شمسی (۱۹٤۱ میلادی) ببعد با کشیده شدن دامنهٔ جنگ به‌ایران و بروز کشمکش‌های سیاسی چندین ساله، روزنامه‌ها ومجلات ایران کثرت قابل توجهی یافتند و تقریباً تمام آنها از نو به‌مباحث سیاسی و اجتماعی سرگرم شدند و بیشتر به‌تحریر مقالات تند و مهیج پرداختند. درهمان حال طرفداری از نظریه‌های سیاسی‌و اقتصادی و اجتماعیِ خاص دسته‌های مختلف را باثبات عقاید طرفداران خویش یا بمشاجرهٔ قلمی علیه یکدیگر کشانید. این امورهم مسلماً در توسعهٔ فکر سیاسی‌واجتماعی طبقات مختلف و همچنین ورزیده کردن نویسندگان معینی دراینگونه مباحث مؤثر افتاد و موجب ظهور

نویسندگان متعدد از طبقات جوان گردیدو این حالت هنوزهم بصورت آرامتر و معقولتر ادامه دارد.

روزنامه‌ها و مجلات امروزی ایران صرف نظر از بعضی « افراطیون » که پابست قیود ادبی و سنن قدیم نیستند، برویهم مکتب سودمندی برای تربیت فکر سیاسی و اجتماعی و ذوق هنری و ادبی جوانانست و مخصوصاً وجود مجلاتی که وقت خود را صرف مباحث ادبی و علمی وهنری خالص می کنند ، باین جنبهٔ تربیتی مطبوعات ما قوت بیشتری می بخشند .

نویسندگان امروزی ایران درمسائل مختلف فکری سرگرم تحریرهستند . نقدهای ادبی ، تحقیقات ادبی و تاریخی ، انتقادات اجتماعی بصورتهای جدی و استهزایی ، رمان ، داستانهای کوتاه ، نمایشنامه نویسی و نظایر اینها روز بروز در ایران توسعه می‌یابد .

درفاصلهٔ میان اعلان مشروطیت درسال ۱۳۲۴هجری (۱۹۰۶میلادی) وروزگار ما نویسندگان و مترجمانی که در ایران ظهورکردند متعددند و دامنهٔ کار آنان نیزبسیار وسیع و تنوع آثارشان زیاد است .

مرحوم علی‌اکبر دهخدا که تمام سالهای آخرعمرش را صرف تنظیم « لغت‌نامه» معروف خود میکرد در آغاز امر نویسنده و مدیر روزنامه « صوراسرافیل » بود . با مقالات پرمغز ومخصوصاً با انشاء پرحرارت و بکار بردن ضرب‌المثلهای عامیانه یاابداع یک قسمت انتقادی بزبان عامیانه بنام « چرند پرند » مکتب خاصی در نثر فارسی جدید ایجاد کرد . در همان اوان نویسندگان زبردستی مانند سید ضیاء‌الدین طباطبائی در روزنامه « شرق » و « رعد » و محمد تقی بهار (ملک‌الشعرا) در روزنامهٔ « نوبهار » و عباس خلیلی در روزنامهٔ « اقدام » و علی دشتی در روزنامهٔ « شفق سرخ » و نظایر آنان در روزنامه‌های خود سرگرم نوشتن مقالات سیاسی واجتماعی مؤثر بودند واخیراً از میان نویسندگان روزنامه‌های معاصر عبدالرحمن فرامرزی نویسندهٔ بنام و منشی لایقی است که با شیوهٔ فصیح و سادهٔ خود مقام ارجمندی را گرفته است .

گروهی دیگر از نویسندگان غالباً دنبال تحقیق‌های ادبی و تاریخی را گرفتند و نثرشان بیشتر جنبهٔ تدریس و تعلیم یافته است. این‌دسته معمولاً محققان پرکار ودارای آثار متعدد متنوع در زمینه‌های ادبی و تاریخی هستند و علاوه براین غالباً به تصحیح و طبع انتقادی بعضی از متون معروف فارسی هم اشتغال دارند. در رأس این‌دسته مهم‌تر از همه استاد معروف مرحوم محمد قزوینی (متوفی ۱۳۲۸ش.) و سید حسن تقی‌زاده و مرحوم محمد علی فروغی (متوفی ۱۳۲۲ش) ومرحوم عباس اقبال آشتیانی (متوفی ۱۳۳۶ ش) و بدیع‌الزمان فروزانفر و علی‌اصغر حکمت و محیط طباطبائی و مرحوم سعید نفیسی و مرحوم سید احمد کسروی و مجتبی مینوی و محمد معین قرار دارند.

میان مترجمان متعدد این دوره مرحوم یوسف اعتصامی و مرحوم رشید یاسمی (متوفی ۱۳۳۰ شمسی) هم در ترجمه و هم در نگارش مقالات ادبی استاد بودند، دنبالهٔ کار آنان را محمد سعیدی و نصرالله فلسفی در ترجمه‌های خود گرفته و علاوه برآن بموضوعات تاریخی نیز توجه کرده‌اند.

مرحوم محمد تقی بهار (ملک‌الشعرا) شاعر و استاد مسلم دورهٔ اخیر ایران (متوفی ۱۳۷۲ ق.) با قریحهٔ فروزان خود در مسائل مختلف سیاسی و اجتماعی وارد شده ولی درکارهای ادبی او وآنچه در مجلهٔ «دانشکده» و «نوبهار» نوشته است بیش‌از همه اشعار او معروف و قابل توجه است.

دکتر لطفعلی صورتگر و دکتر پرویز خانلری بنقدها و بحث‌های ادبی خود مشهور و در این کار موفقند.

مرحوم رضا شهرزاد که در جوانی خودکشی کرد و هم چنین علی مقدم نمایشنامه نویسان جدید در عهد ما بودند.

مرحوم رحیم زادهٔ صفوی و مرحوم آزاد همدانی (متوفی ۱۳۲۴ ش) ومرحوم موسی‌نثری و زین‌العابدین رهنما نوشتن رمانهای تاریخی و پرحادثه را درمیان نویسندگان جدید ما باب کردند. سید محمد علی جمال زاده و مرحوم صادق هدایت و بزرگ‌علوی

در نوشتن داستانهای کوتاهی که دسته‌های مختلف اجتماع مخصوصاً جنبه‌های تاریک زندگانی اجتماعی را گاه با مبالغه نشان دهد از میان نویسندگان دورهٔ ما معروف هستند.

علی دشتی نویسندهٔ بزرگ معاصر آثار متعددی ازقبیل فتنه وآفت و تحلیل‌های ادبی زیبائی از شاعران بزرگ ایران دارد که همگی مشهور و معروفند.

محمد حجازی رمان نویس و نویسندهٔ قطعات ادبی کوتاه و داستانهای کوتاه دیگر، از نویسندگان بنام معاصر است.

مرحوم محمد مسعود نویسندهٔ پرحرارت مقالات سیاسی و انتقادی تند، رمان نویس پراستعدادی بود که متأسفانه در یک ترورسیاسی (۱۳۲۵ ش.) ازمیان رفت، «تفریحات شب» و «تلاش معاش» و «گلهایی که درجهنم میروید» ازآثارمعروف اوست.

مرحوم سعید نفیسی نویسندهٔ فعال و پرکارمعاصر اگرچه رمان نویس رآلیستی بود ولی بیشتر وقت خود را صرف نوشتن مقالات پایان ناپذیر خود در مسائل تاریخی وادبی کرد و مخصوصاً مجموعهٔ داستان‌های تاریخی او دلپذیر و نثر او منسجم و خالی از عیب دستوری و لغوی است.

ابراهیم خواجه نوری نویسنده‌ییست که عادةً به تحلیل اوضاع مختلف اجتماعی از طریق علم الاجتماع و روانشناسی می‌پردازد. از بهترین آثارش «مکتوبات» اوست که مدتها منظماً انتشار می‌یافت.

علی‌اصغر حکمت در انشاء فارسی بسبک و شیوهٔ گذشتگان آثار متعدد دارد که از جمله کتابی در شرح احوال و انتقاد از «جامی» و «امثال قرآن» وترجمهٔ «پنج حکایت از شکسپیر» است.

اگر کسی بخواهد با نثرمعاصر ایران آشنا شود دست کم بایدآثار این‌نویسندگان راکه برشمرده‌ایم بخواند و نیز بعدهٔ کثیری مجله و روزنامه وکتاب و رساله که درعصر ما بانواع مختلف انتشار یافته است، مراجعه نماید تا آنچه راکه متأسفانه از قلم ما فوت شده و اشخاصی را که استحقاق مقام نویسندگی فارسی دارند بشناسد؛

شعر فارسی معاصر

همچنانکه گفتیم تحولاتی که در تمدن و فرهنگ ایران از آغاز ارتباط فرهنگی ما با اروپا حاصل شد و درسالهای اخیر تشدید یافت ، وهمچنین تغییرات و دگرگونیهای اجتماعی واقتصادی که مولود انقلاب مشروطیت و تحولات عصر رضاشاهی و حدوث دو جنگ بزرگ جهانی و حوادث عظیم چندین سالهٔ قرن چهاردهم هجری است ، در شعر فارسی هم اثر بارز شدیدی کرده است .

این نکته را اصولاً باید در نظر داشته باشیم که شعر درطول تاریخ ادب فارسی همواره از نثر جلوتر وکاملتر بوده است وشاعران فارسی گوی در انواع موضوعات به دفعات و بصورتهای گوناگون و در سبکهای مختلف طبع آزمایی کردند و غالباً در کار خود موفق بودند .

در طول قرن نوزدهم میلادی یعنی هنگامی که مقدمات تماس ایرانیان با تمدن جدید اروپائی فراهم میشد شعر ایرانی در دورهٔ بازگشت سیر می کرد ، یعنی بازگشت بسبکها و شیوه‌های سخن استادان قدیم عراقی و خراسانی . طرفداران این شیوه و شاگردانی که تربیت می کردند بعدازآنکه دورهٔ انقلاب ادبی درنتیجهٔ تحولات‌فرهنگی آغاز شد ، در همان حال که اندك اندك بطرف افکار و عقاید جدید می‌رفتند ، شیوهٔ گفتار و اصطلاحات و سنتهای دیرین ادبی خود را بهمان صورتی که در دوره‌های قدیم متداول بود نگاه میداشتند .

این امر البته بسود زبان فارسی بود زیرا بجای آنکه راه های بازشده و آمادهٔ پیشین متروك بماند ، حفظ شد و توسعه یافت و اندك اندك برای عبورِ وسیله‌های جدیدِ سیر و حرکتِ تحولی مورد استفاده قرارگرفت . این موجبات و علل جدید ، افکار و نظرهای تازه‌ییست که محصول‌انقلاب اجتماعی وفرهنگی و ادبی‌ایران بوده است ، همان افکارکه نثر جدید هم مولود آنست .

ازین پس شاعران بزرگ معاصر ،یعنی آنانکه مقبولیت عموم یافتند، بی آنکه سنن

ادبی را درهم بریزند ، وحتی درلهجهٔ گفتارخود تغییرعمده‌یی دهند، وارد مباحث اجتماعی و سیاسی شدند . قصاید پرشکوه فارسی و قطعات نغز دلاویز که تا چندی پیش ازآنان صرف ستایش سلاطین ومدح رجال سیاست ودین میشد، بکار انتقادها واظهارنظرهای سیاسی واجتماعی رفت، وحتی غزلها که معمولاً جای بیان احساسات لطیف غنائی است، درخدمت جامعهٔ ایرانی که بشدت تشنهٔ تحول و اصلاح بود، وارد شد و انواع دیگری از شعر بخصوص مسمط و مخمس و امثال آنها هم در این مقاصد بکار رفت .

جامعهٔ ایرانی هم گویا دیگر از شعر انتظار مضامین قدیم و افکار کهنهٔ مکرر را سلب کرده ومنتظر بوده است که دردهای خودرا درآن ببیند وبشناسد . ادیب الممالک امیری فراهانی (متوفی ۱۳۳٦ هجری قمری) ازمیان شاعرانی که بروش قدما تربیت یافته و بمرتبهٔ استادی رسیده بود چنین می‌گفت :

تا کی ای شاعر سخن پرداز — می‌کنی وصف دلبران طراز
دفتری پر کنی ز موهومات — که منم شاعر سخن پرداز
ذمّ ممدوح گه کنی ز غرض — مدح مذموم گه کنی از آز
می‌زنی لاف گاهی از عرفان — وز حقیقت سخن کنی و مجاز
از پی وصف یار موهومی — گاه اطناب و گه دهی ایجاز
کهنه شد این فسانه‌ها دیگر — کن حدیث نوی ز سر آغاز

این سخن نشان دهندهٔ ایرادی بود که تقریباً همهٔ طبقات درس خواندهٔ ایرانی برادامه دهندگان شعر بروش قدما داشتند وآنان را نه تنها به پیش گرفتن مطالبی که بکار مردم و اجتماع بیاید میخواندند بلکه حتی پا را ازین حد هم فراتر می‌نهادند و از شاعران می‌خواستند که نظر به تغییرات عظیمی که در فرهنگ ایرانی حاصل شده ، تعبیرات و عباراتی را که درعرف شاعران حکم سنت یافته ونسل بنسل تکرارشده است رها کنند و با فکر نو سخن نو بیاورند .

نظر این دسته که خواستند شعر را نشان دهندهٔ تحولات زبانی و فکری وفرهنگی

ایران بکنند ، بدرجه‌یی قوی بود که حتی شاعرانی را که از نسلهای پیشین باقی‌مانده و بروش قدما درسخنوری خوگرفته بودند تحت تأثیر قرارداد و وادار کرد که لااقل افکار خودرا از سیر در راههایی که پیشینیان شناخته و پیموده بودند بازدارند و براهی که جامعه می‌خواست و می پسندید وارد سازند .

نخستین کار این دسته از شاعران آن بود که شروع بتصرف در موضوعات قصاید و غزلها و مثنویها و دیگر انواع اشعار کردند و بجستجوی مطالب تازه برخاستند وازین طریق وارد مسائل سیاسی و اجتماعی و فلسفی و یا بیان احساساتی شدند که از تعمق در وضع طبقات مختلف اجتماع برای آنان حاصل می گردید . مخصوصاً اندکی قبل و سپس بعد از انقلاب مشروطیت اشعار جدید در ستایش آزادی و ذمّ استبداد و تشویق در ترقی و تجدد اجتماعی بسیار بظهور میرسید و حتی دسته‌یی متوسل به ادبیات اروپایی شده مطالب مقداری از آثار شاعران غربی مخصوصاً فرانسوی را اقتباس کرده و با تغییراتی بشعر پارسی بازگردانیدند .

درمیان این دسته‌ها بعدازکسانی که درقرن ۱۳ مقدم شدند (مثل محمد حسین فروغی و میرزا محمد تقی شوریدهٔ شیرازی) ، کسانی ازقبیل میرزا صادق فراهانی «ادیب الممالک» را داریم که مستقیماً وارد مبارزات سیاسی واجتماعی گردیدند وسپس درعصر مشروطیت ایرج میرزا (متوفی ۱۳۴۴ ﻫ .) وملک‌الشعراء بهار (م ۱۳۳۰ شمسی) و حیدرعلی کمالی (متوفی ۱۳۲۱ ش .) و علی‌اکبر دهخدا و میرزادهٔ عشقی (م ۱۳۰۳ ش .) و فرخی یزدی ؛ و شاعران فکاهی چون سید اشرف‌الدین گیلانی ویحیی ریحان و غیره در رأس شاعران متعدد دیگری قرار دارند که آثارشان را در جراید دورهٔ انقلاب یا دورهٔ هرج و مرج بعد ازآن که بحدود سال ۱۳۰۰ شمسی یا ۱۹۲۰ میلادی پایان یافته است ، می‌بینیم .

کمی بعد ، اما با سرعتی زیاد ، عده‌یی ازهمین شاعران و بعضی شاعران دیگر ، که در دامان فرهنگ متحول و متغیر ایران بزرگ شده بودند ، ازین حدود تجاوز کردند و سعی

نمودند که شعررا از ابتلا بامور اجتماعی و سیاسی رهایی دهندو بمنزلهٔ سخنگوی عواطف نهانی واحساسات درونی خود ، که غالباً بنیاد فلسفی وعرفانی هم داشته است ، تجلی دهند.

چند قطعهٔ ملک الشعراء بهار مخصوصاً قصیدهٔ «گیهان اعظم» و «دماوند» و «سینما» و «شباهنگ» و «کبوتران من» و «افکار پریشان» ، و بسیاری از آثار غلامرضا رشید یاسمی (متوفی ۱۳۳۰ ش.) مخصوصاً «دفتر خاطر» و «دوات» و «پل» ، و قطعات و مثنویهای متعددی از شاعرهٔ جدید پروین اعتصامی (وفات ۱۳۲۰ ش) و آثار دیگری مانند «سه تابلو مریم» و «کفن سیاه» از عشقی و قطعهٔ «ای شب» از نیما و «کودك دورهٔ طلائی» از حیدعلی کمالی (متوفی ۱۳۲۵ ش) و امثال اینها چنین خصوصیتی دارند.

این گونه اشعار را بواقع باید نخستین برقهای شعرنو درسخن فارسی بشمار آورد زیرا با این قبیل اشعار راه جستجوی مطالب درمیان شاعران فارسی گوی تغییر یافت وحتی باید گفت که زبان و شیوهٔ بیان مطلب هم دیگر گون شد.

شاعران جوانی که در پی اینان آمدند هر کدام سعی کردند قدمی از دستهٔ پیشین که گفته‌ایم فراتر نهند و راههایی تازه‌تر و حتی شیوهٔ بیانی نوتر و قالبهایی جدیدتر بیابند ولی با همهٔ تحولاتی که در کیفیت تفکر و بیان آنها مشاهده میشود ، چون پایه و اساس سنتهای شعری را واژگون نکردند جامعهٔ شعرشناس ، سخن آنان را پذیرفتند ، اما دراین تلاطم و تزاحم یعنی درگیر ودار انصراف ذوق ایرانی از شیوهٔ قدما و توجه به افکار نو و بیان نو ، عده‌یی افراد بسیار تندرو که از فنون ادب اطلاع کافی نداشتند آثاری دور از وزن و فاقد قافیه با معانی گنگ و ترکیبات و تشبیهات و استعارات ناوارد منتشر ساختند . تلاشهایی که این عدهٔ تندرو کرده‌اند هنوز به نتیجه‌یی نرسیده است ، شاید در آینده تحولات جدید یابد و با پیمودن مراحل تکامل صورتی منظم‌تر و کاملتر حاصل کند.

نباید فراموش کرد که عده‌یی از شاعران استاد درجهٔ اول و دوم و سوم ایران هم هنوز درهمان حدود و قیود شعر بشیوهٔ قدما باقی مانده و در میان این دسته شاعرانی مانند جلال‌الدین همایی ، لطفعلی صورتگر ، رهی معیری ، سید محمود فرخ ، غلامعلی

رعدی آذرخشی ، مؤید ثابتی ، امیری فیروزکوهی ، رشید یاسمی ، حبیب یغمایی ، علی اصغر حکمت ، ایزد ، شهریار ، صادق سرمد ، ابوالحسن ورزی ، دکتر یوسفی ، دکتر حمیدی شیرازی و گلچین معانی و باستانی پاریزی و امثال آنان هستند که آثار غالب آنان باافکار نو و مضمونهای تازهٔ متناسب با زندگانی جدید هم همراه شده است .

درست است که طرفداران شعر قدیم بخصوص غزل فارسی ، که از نفوذ عجیب و زایل نشدنی استادانی مانند سعدی و مولوی وحافظ در میان ایرانیان استفاده میکنند ، هنوز بقوت خود باقی هستند وعدهٔ آنان هم کم نیست ، ولی حتی در آثار این عده هم نشانهٔ تحول شدیدی در شعرفارسی و پیشرفت آن بسوی حیاتی نوین کاملاً پیدا ومورد قبول سخن شناسان معاصر ماست .

دسته‌یی که « شعر نو » واقعی را در ادبیات فارسی ایجاد کرده و بر کرسی نشانده‌اند برروی‌هم اینطور فکر می کنند که شعر مولود احساسی تازه و زادهٔ حالت هیجانی عاطفی است که واقعاً ، نه بطور ساختگی چنانکه در غالب اشعار تقلیدی می‌بینیم ، در شاعر ایجاد شده و برای او موضوع ابتکاری تازه‌یی را بوجود آورده باشد که بدنبال آن بسرودن شعر در قالبهای نوتر از گذشتگان با تعبیرات و ترکیباتی حتی‌المقدور تازه و ابتکاری برانگیخته شود .

در شعر نو فارسی میتوان این مراحل را تشخیص داد :

اول : مرحله‌یی که تمام اختصاصات شعر کهن (حتی در صورت بسیار قدیم خود) یعنی صورتی که یادآور آثار قرن پنجم و ششم هجری (قرن یازدهم و دوازدهم میلادی) بود ، نگاه داشته شد ولی شاعر سعی کرد بخواسته‌های جدید اجتماع توجه کند و بانتقاد و اظهار نظر در امور سیاسی و اجتماعی تن دردهد .

دوم : مرحله‌یی کـه شعرا بیشتر متوجه به بیان حالتها و هیجان‌هایی کـه مولود احساسها و دنبالهٔ تفکرات و دیدهای تازهٔ آنان بود گـردیده‌اند ولی آنها را در همان قالبهای کهنه و بدون تصرف زیاد بیان کرده‌اند چنانکه در غالب سخنان بهار و یاسمی و ایرج و پروین اعتصامی و همطرازان آنان می‌بینیم :

سوم : مرحله یی که علاوه برافکار و موضوعات تازه ، انتخاب قالبهای تازه‌هم مورد توجه شعرا بوده‌است . اکثرشاعران این‌دسته مانند دکترخانلری، فریدون توللی ، نادر نادرپور اساس و بنیاد سخن قدما را تغییر ندادند و تصرف آنان بیشتر درسوق کلام و قالبهای ظاهریست . این دسته را باید متجددین اعتدالی و میانه‌رو شمرد که بر رویهم معتقدندکه اگرگوینده‌یی فکر نو و احساس‌های نو را در قالب ساده و دور ازصنایع لفظی و با تعبیرات و تشبیهات نو و خالی از نقص بیان کند ، سخنش درهر قالبی که باشد تازه است . این دسته در همان حال که از قالبهای قدیم برای بیان افکار تازه استفاده می کردند بدنبال ایجاد قالبهای نو و ابتکاری هم رفتند . و در میان آنها میرزادهٔ عشقی و نیمایوشیج و فریدون مشیری و نادر پور در این راه مؤثر بودند ولی نیما بعداً کوشیدکه راه بسیار نوتری درشعرفارسی بازکند وعدهٔ زیادی را بدنبال خود بکشاند. در میان این قالبها ، دوبیتی از همه بیشتر رایج است که مخصوصاً بهار و نیما و بعد از آندو عدهٔ زیادی دیگر آنرا بکار بردند .

* * *

دسته‌هایی که تاکنون ذکرکردیم برروبهم وزنهای عروضی و قواعد قافیه سازی سابق را حفظ کردند ولی دسته یی دیگرکـه مرحلهٔ چهارم را در شعر نو شروع نمودند عده‌ای تندرو هستندکه دست به درهم شکستن وزنهای متداول فارسی زدند و وزنهای « متغیر » یا درآمیخته را بمیان آوردند .

مبتکر این شیوه نیمایوشیج است . اساس و بنای این شیوه در برهم زدن اوزان عروضی نیست بلکه شاعر سعی می کند ارکان و مبانی آنرا حفظ کند و فقط نظمی را که در روش پیشینیان ملحوظ بود رعایت ننماید و بعبارت دیگر تساوی ابیات در شعر این‌شاعران ازمیان میرود و از این راه درهرقطعه وزن ابیات متغیرولی متناسب میشود . مثلاً در قطعهٔ « از پشت آتش » از نادر نادر پور :

او بود و من در خانهٔ من

و آن آتش سرخ

میسوخت در کاشانهٔ من
از پشت آتش طرح اندام بلندش
رقصنده چون دود
پیچنده چون مار
میگفت با هر پیچ و تاب افسانهٔ من

* * *

آن شب در آن میخانهٔ دور
آنجا که مستان خفته بودند
آنجا که در پیمانه‌ها می ریخت مهتاب
چون بادهٔ ناب
او بود و من مست از می او
اندام او چون شعله‌یی نیلوفری رنگ
می‌تافت در دود سیاه سایهٔ او

در این قطعه اگرچه تساوی مصراعها ملحوظ نیست ، تناسب ارکان عروضی طوریست که خواننده احساس‌تغییر وزن نمی کند بلکه باآهنگهای همسازی بجلومی‌رود. اما در بسیاری از اشعاری که باین شیوه ساخته شده این‌همسازی ارکان عروضی‌رعایت نشده بلکه هرج و مرج عروضی درآنها مشاهده میشود که شعر را بیک نوع نثر که جمله‌های ناپیوسته‌یی داشته باشد شبیه می‌سازد .

ازین‌گونه قطعات که مقرون باشفتگی وزن باشد شعر سفید [1] است که در اینجا

۱ـ شعرسفید : دراین‌قسم‌شعرهیچ نوع تقید بوزن و قافیه درکار نیست و حتی گاه شعر درقالب نثر بکار سیرود ، مثل :

« در زیر تازیانهٔ بارش ، غوغای خروشانی برخاست
ازآمیزش ابر و میغ برقی لغزید
و آذرخش دل لرزانی
صدای ترس آگینی بهرسو پاشید »

ذکرش را لازم میدانیم ونوعی دیگر «تصنیف» است. مقصود ازتصنیف اشعارهیجانی مقرون با آهنگ است که بتواند گاه با مصراعهای عروضی هم آمیخته باشد. در مصراعهای تصنیف تعداد هجاها تابع وزن آنهاست و ممکن است کم و زیاد یا مساوی باشد. این نوع شعرازقدیم درایران بوده ولی دردورهٔ انقلاب و بعد ازاعلان مشروطیت بوسیلهٔ ابوالقاسم عارف قزوینی (متوفی ۱۳۱۲ش) و چند تن دیگر که در درجهٔ دوم بوده‌اند از نوقوت بسیارگرفت و مانند دیگر اشعار آن عهد بیشتر برای بیان افکار سیاسی و اجتماعی بکار رفت. بعد از آن تصنیف سازان ازمسائل مذکور بمسائل عشقی پرداختند و اخیراً که از تکرار مضامین عشقی در تصنیف خسته شده‌اند مطالب مختلفی را که غالباً احساس گوینده را نسبت بامور مختلف طبیعت و حیات وگاه افکار فلسفی و عرفانی نشان میدهد، در تصنیفها بکار می‌برند. از میان گویندگان معروف تصنیف در حال حاضر نواب صفا، نیرسینا، رهی معیری، ابوالقاسم حالت و کریم فکور و معینی کرمانشاهی را میتوان نام برد.

